

هو

در مجتبه عهد

همایون طمشال نده و خنده

روزگار میمون شاهنشاه سلطان مهران کلید و خاقان

خلیل نیشی یار فلک خمر گاه و ما

ملک سپاه قله سلاطین بسان و قد و خواقین

بهتر و مستر بادشاهان ایران و

شیدادیان زین فرامی ورنک و اورتک کاکه جان صاحب

تاج و یکدین غیاث الاسلام و ایلمن

سلطان جهان خاقان صاحب

قران

نمایند استاد علامه
میرزا محمد علی مدرس

۹ ریحانه الادب

فی تراجم المعروفین بالکتابه واللقب

یا کنی واللقاب

مشمول بر ترجمه حال

فقها و حکما و عرفا و علما و ادبا و اطبا و فضلا و
شعرا و بزرگان اسلامی که با لقب و کنیه اشتهار دارند.

جلد هفتم

چاپ دوم

حق طبع محفوظ است

تبریز چاپخانه شفق

خداوند در توفیق بگشا

قسمت دوم

در شرح حال معروفین به کنیه

باب دوم

ترجمه حال مصدرین بلفظ «اب»

مقدمه - باب اول این کتاب که حاوی شرح حال معروفین بلقب و نسب از طبقات مذکوره در اول جلد اول بوده پایان آمد اکنون با تأییدات خداوندی در ضمن چهار باب دیگر بشرح حال معروفین بکنیه از ایشان که عبارت از مصدرین بیکی از چهار لفظ اب یا ابن یا ام یا بنت میباشد (ابوفلان - ابن فلان - ام فلان - بنت فلان) میپردازیم و پیش از شروع باصل مطلب در تحقیق اجمالی کنیه گوئیم: کنیه یا کنوه که ناقص یائی و واوی هردو مستعمل و از کنی یکنی و کنا یکنو مأخوذ (بروزن سفره و سرکه) و جمع هردو کنی میباشد (بروزن دعا و رضا) در اصطلاح نحویین و علمای ادب یکی از اقسام سه گانه عَلَم (با دو فتحه) را گویند که با یکی از چهار لفظ مذکور فوق مصدر باشد. بعضی از ادبا کنیه را منحصر به دو اولی دانند و برخی دیگر مصدر به اخ و اخت را (اخوفلان - اخت فلان) نیز با انواع کنیه افزوده و بخش نوعش دانند. منظور ما در این کتاب بجهت قلت دو قسم آخری فقط چهار نوع اولی مذکور فوق بوده و پرواضح است که امر، در اختلافات اصطلاحات سهل و جای مذاقه و مناقشه و خرده گیری نمیباشد (لامشاحه فی الاصطلاح). دو قسم دیگر عَلَم (با دو فتحه) نیز عبارت از اسم (نام اصلی) و لقب (مشعر بمدح و ذم)

است چنانچه در کتب ادبیه نگارش داده اند .

ناگفته نماند که در زبان عرب کنیه را غالباً در مقام احترام و تعظیم استعمال نمایند زیرا مخاطب کردن اشخاص با اسامی شخصی اصلی ایشان سوء ادب عرفی میباشد و اکثرشان (اگر یکسر هم نباشد) از ذکر اسم ایشان ابا و اظهار کراهت مینمایند این است که محض ایفای وظیفه ادب اشخاص را با کنیه مخاطب میدارند . فرق بین کنیه و القاب مدحیه (که نیز برای تعظیم و احترام در کارند) این است که لقب با معنی خود لفظ، افاده مدح و تعظیم میکند بخلاف کنیه که مشعر بتعظیم بودن آن فقط بجهت ذکر نکردن اسم شخصی است که نوعاً منفور طباع است .

ظاهر کلام سیوطی انحصار استعمال کنیه بهمین مرام احترام است ولیکن چنانچه فوقاً اشعار داشتیم این حکم غالبی میباشد نه دائمی انحصاری بلکه گاه است که کنیه را در مقام تحقیر و تذلیل نیز استعمال کرده و کنایه از صفات رذیله و قبیح الذکر نمایند مثل ابو جهل و ابوالفواحش و مانند آنها . در ماده عته از قاموس اللغه گویند که ابوالعتاهیه لقب ابواسحق اسمعیل است نه کنیه او و جوهری را هم در کنیه گرفتن آن نسبت باشتباه و توهم داده است . ظاهر این کلام قاموس آنکه هر لفظ مصدر به اب، کنیه نمیباشد بلکه در جایی کنیه گویند که منظور نظر، تعظیم و احترام باشد و بنا بر این ابو جهل و نظائر آن نیز از قبیل لقب بوده و قول مذکور سیوطی اقرب بصحت است . اگر چه بعضی از اهل ادب بخيال اینکه هر لفظ مصدر به اب کنیه میباشد از قول مذکور قاموس که ابوالعتاهیه را لقب دانسته تعجب مینمایند لکن محاورات عرفیه قول قاموس را تأیید مینماید . در تفسیر سوره عبس از تفسیر المنار نیز کلمه ام مکتوم را لقب عاتکه مادر عمرو بن قیس و در سوره تبت از تفسیر مذکور هم کلمه ابولهب را لقب عبدالعزی گرفته و نظائر این بسیار است و معذالك باز هم اختلاف اصطلاح جای مناقشه نیست .

تبصرة- از بعض مثالهای فوق استظهار میشود که در صحت استعمال کنیه لازم نیست که صاحب آن فرزندی یا پدري یا برادري داشته باشد که مجوز استعمال ابوفلان و

ابن فلان و یا اخو فلان و اخت فلان باشد بلکه گاهی این چهار کلمه اب و ابن و اخ و اخت را محض تکریم یا تحقیر ببعضی از صفات فاضله یا نازله اضافه داده و انتساب و مصاحبت و ارتباط تام با آن صفت را اراده نمایند مثل ابو لهب گفتن بجهت جمال و سرخ روئی ، ابوهریره گفتن بجهت بازی کردن با گربه كوچك ، ابو الادیان گفتن علی بصری (که خواهد آمد) و نظائر اینها که بسیار است و محتاج به اکثار نمیباشد .

باقطع نظر از اضافه صفات مذکوره موافق آنچه در صناعه الطرب و غیره تصریح شده شخص بی فرزند را نیز در اوائل زندگانی بلکه در مبدأ ولادت (علاوه بر اسم معمولی) کنیه ای برای او معین میکردند که با آن کنیه شهرت یابد و علاوه بر دفع محذور سوء ادب بودن ذکر اسم اصلی (چنانچه مذکور شد) با بعضی از القاب سوء نامناسب نیز ملقب نگردند و یا بتفأل اینکه زندگانی بسیار کرده و فرزندی بدان اسم روزیش گردد . ظاهر بعضی از اخبار دینیّه هم آن است که حضرت سیدالشهداء ع در زمان طفولیت کنیه ابو عبد الله را داشته است .

از بیان فوق (که مجوز استعمال کنیه مصاحبت و انتساب و ارتباط تام میباشد) استکشاف میشود که استعمال هر يك از مصدر به اب و ام در هر يك از مرد و زن صحیح بوده و لازم نیست که اولی در اولی و دویمی هم در دویمی استعمال یابد ، این مطلب واضح و محتاج بیسط نمیباشد و تحقیق زاید این مراتب را موکول بکتب مربوطه و تبسّع خود ارباب رجوع میداریم و شروع بابو اب چهار گانه کنیه مینمائیم .



باب - ۳۰ -

ابو ابراهیم کنیه جمعی از اکابر میباشد که بعنوان مختلفه در این کتاب نگارش یافته است و در اصطلاح رجال عبارت از محمد بن قاسم اسدی ، مهزم بن ابی برد ، یعقوب بن ابراهیم و بعضی دیگر بوده و در اخبار و احادیث دینیّه اشاره بوجود مقدّس حضرت امام موسی بن جعفر ع میباشد .

ابو احمد کنیه جمعی از اکابر میباشد که بعنوان مختلفه در این کتاب مرقوم شده است و در اصطلاح رجال عبارت از عبدالعزیز بن یحیی ، عمر بن ربیع ، عمرو بن حریت ، محسن بن احمد ، محمد بن ابی عمیر و جمعی کثیر دیگر است که بعضی از ایشان در محل مقتضی از این کتاب مرقوم و بعضی دیگر را نیز موکول بکتاب رجالیه میدارد .

ابو الاحوص } در اصطلاح رجال اولی ، داود بن اسد بن عفر یا عفر بصری
ابو احویح } یا مصری و دومی عمرو بن محسن و موکول بدان علم شریف است .

ابو الاختل امام بن غالب که بعنوان فرزندق نگارش یافته است .

ابو ادیس در رجال کنیه تلید بن سلیمان محاربی و عبدالرحمن بن بدر کوفی است .

ابو الادیان علی - بصری ، از مشاهیر صوفیه میباشد با جنید بغدادی و ابوسعید خراسی معاصر بود ، زمان متوکّل دهمین خلیفه عباسی (۲۳۲-۲۴۷

۲۴۷ = رلب - رمز) را تا روزگار مقتدر هیجدهمین خلیفه عباسی (۲۹۵-۳۲۰ ه قمری = رصه - شك) دریافته و در اواخر قرن سیم هجرت درگذشت . کنیه اش در اصل **ابوالحسن**

بوده و ابوالاهیان گفتن وی از آن است که در تمامی دین‌ها مناظره میکرد و مخالفین را ملزم و مجاب مینمود .

ابواراکه درخاتمہ باب‌کنی تحت عنوان آل ابی‌اراکه اشاره خواهد شد .

ابوالارامل وجود مبارک و مقدس حضرت رسالت پناهی میباشد صلعم .

ابوارب مردی است از قبیلہ ایادیا تزارکه در کثرت جماع ضرب‌المثل و اتکح من ابی‌ارب از امثال دائره میباشد . گویند که در يك شب

از هفتاد دختر باکره دوشیزه ازالہ بکارت نموده است .
(مرصع ابن‌الاثیر)

ابوارطاة در اصطلاح رجالی ، اولی حجاج بن ارطاة نخعی کوفی ،

ابوالارقم دویسی ابان بن ارقم ، سیمی زفر بن نعمان عجلی بوده و شرح

حالشان موکول بدان علم شریف است .

ابواسامة جنادة بن محمد - بعنوان هروی نگارش یافته است .

ابواسامة زید بن یونس - بعنوان شحام نگارش داده‌ایم .

ابواسحق ابراهیم منطقی - ذیلاً بعنوان ابواسحق منطقی مذکور است .

ابواسحق ابراهیم بن شهریار - کازرونی ، از اکابر اهل‌حال و اجلای عرفای باکمال قرن پنجم هجرت میباشد که با قادر بالله بیست و پنجمین

۱- ابواسحق- در اصطلاح رجال و تراجم احوال ، کنیه ابراهیم بن ابی‌حنص ، ابراهیم بن احمد ، ابراهیم بن اسحق ، ابراهیم بن حکم ، ابراهیم بن هاشم ، ثعلبة بن میمون ، حازم بن حسین و جمعی کثیر دیگر میباشد که غالباً نام ایشان ابراهیم بوده و عدۀ واقی از ایشان در محل مقتضی از این کتاب با عناوین مختلفه مرقوم و مصطلحات رجالی نیز بکتاب مربوطه محول و در اینجا چند نفر از ایشان را تذکر خواهیم داد .

خلیفه عباسی (۳۸۱-۴۲۲ هـ ق = شفا - تکب) معاصر بود، پدرش نخست گیش زردشتی داشته تا در ابتدای استیلای دیالمه بر فارس دین مقدس اسلامی را پذیرفت، ابواسحق و دیگر فرزندان او نیز در اوان اسلام پدر بوجود آمدند. چون ابواسحق بحدّ رشد رسید بعد از تحصیل مقدمات و فنون ادبیه بخدمت بسیاری از مشایخ و اصحاب حدیث رسیده و بمدارج عالیّه کمالات متنوعه معقولی و منقولی ارتقا یافت تا مرجع مشایخ عرفای وقت خود شد، در بلاد بسیاری خانقاه و تکایا بنا نهاده و اشخاصی را برای پذیرائی فقرا و مساکین واردین آنجا تعیین نمود، با ابن سینا مکالمات عرفانی داشت و در اثر اهتمام وی بیست هزار نفر گبر و یهود، دین مقدس اسلامی را پذیرفتند. پیوسته با کفار و مذاهب باطله طریق مبارزت می پیموده و بهمین جهت او را شیخ غازی گویند. وفات او بسال چهارصد و بیست و ششم هجرت در هفتاد و یک سالگی در شیراز واقع شد و بنوشته آثار عجم در کازرون در خانقاهی که موسوم باسم خود او میباشد مدفون گردید. بزعم بعضی، صاحب ترجمه همان شیخ ابواسحق معروف به سبزپوشان است و لکن در آثار عجم این عقیده را تغایط کرده و گویند سبزپوشان از مر تاضین و عرفا بود، با ایلات میزیسته و بیایاق و قشلاق مینمود، در درّه وسیعی نزدیکی کوهی در سه فرسخی سمت جنوبی شیراز مدفون و در جلومر قدا و مهتاب با وسعتی است و از تاریخ وفاتش اطلاعی نیست. (ص ۵۹ ج ۲ مه و ۳۲۶ و ۴۹۲ عم و ۴۳ ج ۱ فع)

ابواسحق ابراهیم بن علی - ذیلاً بعنوان ابواسحق شیرازی مذکور است.

ابواسحق ابراهیم بن محمد بن ابراهیم - بعنوان اسفراینی نگارش یافته است.

ابواسحق سبزپوشان فوقاً ضمن ابواسحق ابراهیم بن شهریار تذکر دادیم.

عمر - یا عمرو بن عبدالله بن علی بن احمد همدانی کوفی تابعی،

ابواسحق سبّعی

خواهرزاده یزید بن حصین از شهدای کربلا میباشد که بنوشته

ابن خلکان شرف حضور مبارک حضرت امیر المؤمنین ع را درک و ابن عباس و دیگر اصحاب را نیز دیدار کرده است. شعبه و اعمش و سفیان ثوری از وی روایت کرده اند و بنا بنقل

معتمد در ریاض العلماء بتشیع وی قائل، صدوق نیز در کتاب اختصاص او را ثقه و امامی مذهب و ائمه اهل زمان خودش دانسته و گوید که نزد عامه و خاصه اوثق مردم در حدیث بود، چهل سال با وضوی نماز عشا نماز صبح را هم خوانده و هر شب ختم قرآن می نمود، مع ذلک در کلمات بعضی از اهل فنّ مقدوح است. اصل اسمش نیز در کتب رجال و تراجم ما بین عمرو و عمر محل خلاف و نظر بوده بعضی بر یکی بودن عمرو و عمر قاطع هستند و عمر نوشتن را حمل بر سهو می نمایند و بعضی دیگر قطع بتعدد کرده و گویند که عمرو و عمر هر دو برادر بودند که عمرو بسال صد و بیست و ششم در حدود صد سالگی و عمر هم در صد و سی ام هجرت در نود سالگی در گذشته اند. ما هم بسط زاید را موکول به تنقیح المقال و دیگر کتب رجالیّه میداریم و وجه تسمیه سببیه و شرح حال اجمالی یونس پسر صاحب ترجمه و اسرائیل پسر یونس را نیز در تحت عنوان سببیه تذکر داده ایم. -

(ص ۳ هب و ۴۱۸ ج ۱ کا و ۸۵ ج ۱ و ۳۳۳ ج ۲ تنقیح المقال)

از اکابر عرفا و مشایخ طریقت اوائل قرن چهارم هجرت میباشد
ابو اسحق شامی
 که از مریدان شیخ ممشاد سابق الذکر، کرامانی بدو منسوب و لقبش شرف الدین بوده است. از دست مرشد مذکورش خرقه خلافت پوشید، اغلب ادوار زندگانی او در شام بود، بسال سیصد و بیست و نهم هجری قمری در شهر عکّه از بلاد شام وفات یافته و هم در آنجا مدفون گردید و جمله قطب الواصلین = ۳۲۹ مازة تاریخ وفات او است. (ص ۲۷۵ ج ۲ مه و ۲۳۹ ج ۱ خه)

ابراهیم بن علی - با محمد بن یوسف فارسی شیرازی، فیروز آبادی
ابو اسحق شیرازی
 البلده، شیخ الاسلام الشهرة، ابو اسحق الکنیه، اشعری الاصول، شافعی الفروع، جمال الدین اللقب، از اعیان و اکابر علمای شافعیّه میباشد که فقیه اصولی محدث متکلم صوفی زاهد متقی مدرّس مدرسه نظامیه بغداد بود و از تألیفات او است:
 ۱- التنبیه فی فروع الشافعیة که کثیر الوقوع، در لیدن و قاهره چاپ، یکی از کتب خمسّه متداوله شافیه، بیشتر از همه متداول و محل توجه اکابر بوده و شرح بسیاری بر آن نوشته اند.

گویند بهر فرعی که در آن ذکر کرده دو رکعت نماز میخوانده است ۲- شرح لمع مذکور ذیل که در اصول فقه است ۳- الطب الروحانی و این هر دو در قاهره چاپ شده است ۴- طبقات الفقهاء و یک نسخه از آن که در تاریخ پانصد و هفتاد و نهم هجرت بخط ابوالطاهر بن ابی عبدالله حسین قیسرانی انصاری نوشته شده در خزانه مصریه موجود است ۵- اللمع در اصول فقه که مذکور شد ۶- المعونة فی الجدل ۷- المهدب فی الفروع که از مهمترین کتب فقهیه شافیه و محل توجه اکابر بوده و شروع بسیاری بر آن نوشته اند ، سال چهارصد و پنجاه و پنجم هجرت در تألیف آن شروع و در شصت و نهم هجرت به پایان نشر رسانده است ۸- النکت فی علم الجدل و غیر اینها . گویند که ابواسحق از طرف مقتدی بالله بیست و هفتمین خلیفه عباسی (۴۶۷-۴۸۷ هـ ق = تسز - تفر) بجهت خواستاری دختر ملک جلال الدولة بنی شاپور رفت ، پس از انجام وظیفه با امام الحرمین جوینی سابق الذکر استاد غزالی مناظره های علمی کرد ، نزد اهالی خراسان حایز شرافت بی نهایت گردید بعدی که با خاک زیر پای مرکبش تبرک می جستند ، امام الحرمین هم هنگام وداع رکابش را گرفته و به مرکبش سوار نمود .

وفات ابواسحق در بغداد بسال چهارصد و چهل و ششم و یا هفتاد و ششم هجرت واقع شد و خلیفه مزبور بجنائزه اش نماز خواند . نگارنده بقرینه تاریخ تألیف کتاب مذهب فوق که مذکور شد و بقرینه نماز خلیفه که مصرح به تلخیص الآثار است علاوه بر قضیه خواستگاری دختر ملک جلال الدولة که مذکور گردید و مدرس بودن ابواسحق در مدرسه نظامیه بغداد که در سال چهارصد و پنجاه و نهم هجرت باهتمام وزیر پاک ضمیر خواجه نظام الملک تأسیس یافته است صحت تاریخ دویمی منقول از کشف الظنون را تأیید مینماید و بنوشته آثار عجم وفات ابواسحق بسال چهارصد و هفتاد و نهم هجرت واقع و در شیراز مدفون است و ظاهراً در مدفن اشتباه شده بلی تاریخ مذکور احتمال صحت دارد . (کف و ص ۳ ج ۱ کا ۴۷ و ۳۱۰ ج ۱ مه ۸۸ و ج ۳ طبقات الشافیه و غیره)

ابواسحق - یاعمر و بن عبدالله همان ابواسحق سبعی مذکور فوق است .

ابواسحق کازرونی همان ابواسحق ابراهیم بن شهریار مذکور فوق است .

ابواسحق منطقی - در علم منطق شهرتی بسزا داشته و تألیفاتی دارد که از آن جمله است :

۱- تفسیر اناطوطبقا ۲- تفسیر باری ارمیناس ۳- تفسیر قاطیغور یاس که هر سه مشجر بوده و تمامی کتابهای او در اثر مشکلی عباراتش متروک گردید، زمان و مشخصات دیگری بدست نیامد .

ناگفته نماند پس از آنکه علم شریف منطق را که از مخترعات ارسطو و به نه باب منقسم و هر بابی با اسمی موسوم بوده از یونانی به عربی ترجمه نمودند اسامی قدیمی یونانی را بکلی متروک نداشتند و در بعضی از کتب منطق عربی آنها را نیز با اسامی عربی مذکور دارند ، ما هم بجهت تکثیر فائده بترتیب اساس الاقیاس خواجه تذکر میدهیم :

الف - ایساغوجی عبارت از مدخل منطق بوده و مشتمل بر مباحث الفاظ ، کلی و جزئی ، ذاتی و عرضی و کلیات خمس است . از آنرو که منظور اصلی در این موضوع کلیات بوده و مباحث دیگر بمنزله مقدمه آن است غالباً کلمه ایساغوجی یونانی را بکلیات خمس ترجمه نمایند . ب - مقولات عشره که بیونانی قاطیغور یاس خوانند . ج - عقود و قضایا و اقوال جازمه که بیونانی باری ارمیناس است . د - علم قیاس که بیونانی انولوطیقای اول گویند . ه - برهان که بیونانی انولوطیقای دوم خوانند . و - جدل که بیونانی طوبیقا است . ز - مغالطه یا حکمت مموهه که بیونانی سوفسطیقا است . ح - خطابه که بیونانی ریطوریکا است . ط - شعر که بیونانی بیطوریکا و یا بقول بعضی انوطیقا یا ابوطیقا نامند .

مخفی نماند ارسطو که اصل واضع علم منطق میباشد در هر يك از ابواب نه گانه منطق کتابی بهمین اسم یونانی خود تألیف داده و جمعی از اکابر بترجمه و شرح و تفسیر آنها پرداخته اند و چنانچه اشاره شد صاحب ترجمه ابراهیم متطقی نیز سه کتاب از آن جمله را شرح و تفسیر کرده است .

ابو اسحق نیشابوری ابراهیم بن محمد بن ابراهیم - بنوان اسفراینی نگارش یافته است .

ابو اسد در اصطلاح و رجالی عبدالصمد بن عبدالشہید است .

ابو اسرائیل در اصطلاح رجالی کنیه اسماعیل بن عبدالعزیز هلالی کوفی است.

ابو اسمعیل کنیه خواجه عبدالله انصاری، طغرائی حسین بن علی، قطیفی

ابراهیم بن سلیمان بوده و هر سه بهمین عناوین در محل خود

نگارش یافته است و در اصطلاح رجالی کنیه ابان بن عیاش، اسحاق بن جنید، یکر

بن اشعث، ثابت بن شریح، عبدالله بن عثمان فزاری، عمرو بن غانم، محمد بن زیاد اشجعی،

محمد بن سالم بن شریح، محمد بن مقلص، میسر بن ابی البلاد و جمعی و افراد دیگر میباشد.

ابو الاسود

ابو الاسود دثلی یادوئی یا دیلی ظالم بن ظالم، از اکابر و اشراف فقهاء و شعراء و

نحویین و مردمان بافطانت و حاضر العجواب و نادره گوی و از

اعیان و سادات محدثین تابعین و از خواص اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع میباشد که در

رکاب ظفر انتساب آن حضرت در صفین و غزوات دیگر حاضر باشد بتصریح رجال شیخ،

از اصحاب حضرات حسنین و امام سجّاد ع نیز بود. وی نخستین کسی است که قرآن

مجید را اعراب گذاشت و آن کتاب مقدس دینی آسمانی را از شایبه تحریف و غلط که

متدرجا در میان عرب بواسطه مخالفت و معاشرت عجم و ملل بیدانه ظاهر میشد محفوظ

داشت و بدینوسیله از آن محذور خطیر مدافعه نمود. چنانچه نقطه گذاری قرآن مجید

نیز در زمان عبدالملک بن مروان پنجمین خلیفه اموی (۶۵-۸۶ ق. هـ ق) باهتمام

نصر بن عاصم ایشی و یحیی بن یعمر عدوانی (که هر دو از شاگردان ابو الاسود دثلی، با تقوی

و دیانت معروف و از شایبه لایابالی گری و بیدینی هبّرا بوده اند) واقع گردید.

از کلمات بعضی برمیآید که نقطه گذاری نیز مثل اعراب، از خود ابو الاسود بوده

و شرح این مراتب و چگونگی نقطه و اعراب را از حیث شکل و رنگ و لون و دیگر

۱- ابو الاسود - در اصطلاح رجالی عبارت از احمد بن علویه، جبر بن حفص، جمیل

بن عبدالرحمن، خالد بن اسود، ظالم بن ظالم، عمر بن محمد، عمرو بن غیث و بعضی دیگر

بوده و شهر از همه ظالم بن ظالم میباشد و شرح حال اجمالی او را مینگارند.

مزایای آنها که مشتبه بهمدیگر نشوند موکول بکتاب مربوطه میدارد .

ناگفته نماند که ابوالاسود ، بسیاری از قواعد نحویّه را بر روی همان اصل و اساسی که از زبان معجز بیان حضرت امیرالمؤمنین ع دریافت کرده چیده و مرتب نموده و مراد کسانی که ابوالاسود را واضع علم نحو دانند همین معنی است والا اصل واضع و پایه گذار علم نحو، آن حضرت بوده و آن ترجمان اسرار و حقایق نخستین کسی است که آن علم شریف را ابداع و اصول و اساس آنرا با ابوالاسود املا فرموده و یاد داده است و این موضوع از قضایای مسلمّه بوده و قابل شبهه و تردید نمیباشد . ابن ابی الحدید در اول شرح نهج البلاغه اش گوید همه مردم میدانند که حضرت علی ع نخستین کسی است که علم نحو را انشا و اختراع کرده و اصول و جوامع آنرا با ابوالاسود املا فرموده و از آن جمله سه قسم اسم و فعل و حرف بودن کلام و تقسیم کلمه بمعرفه و نکره و تقسیم وجوه اعراب برفع و نصب و جرّ و جزم است پس گوید نزدیک است که این مطالب ملحق بمعجزه گردد زیرا که قوه بشری وافی بدین حصر نبوده و قادر بر این استنباط نمیباشد .

سبب وضع و ابتکار آن حضرت این علم شریف را موافق بعضی از روایات وارده آنکه زنی بعد از فوت پدرش میگفته است ابوی مات و ترک علی مالا اینجمله غلط و مخالف اصول زبان عرب بوده و بایستی می گفت: ابی مات و ترک لی مالا چون این خبیر مسموع آن حضرت گردید اصول اولیه نحو را در رقعهای نوشته و با ابوالاسود عنایت فرمود . یا موافق بعضی از روایات دیگر ، کسی آیه شریفه ان الله یرییء من المشرکین و رسوله را بکسر لام میخوانده است که علاوه بر غلط لفظی مغیر معنی هم بوده و مفید برائت خدا از مشرکین و پیغمبر خود میباشد (نعوذ بالله) چون این خبیر مسموع آن بزرگوار گردید فرمود همانا این کار در اثر اختلاط عرب با عجم است پس فرمود کلمات عرب بر سه گونه است اسم و فعل و حرف و در بعضی از روایات وارده اسم را نیز بنام ظاهر و مضمّر و شق ثالث (که نه ظاهر است و مضمّر) بسه قسمت کرد و آنگاه فرمود : انج یا ابوالاسود نحوه یعنی این راه را پیش گیر و علاوه او را بتوسعه اطراف آن اضافه کردن قواعد و فروع

نحویه دیگر که برور ایام تصادفش نماید ارشاد کرد و فرمود: *واضف الیه ما وقع الیک* . ابوالاسود گوید بعد از صدور این امر مطاع قواعدی جمع کرده و بنظر مبارک آن حضرت رساندم که از آن جمله پنج حرف نصب (حروف مشبّهة بالفعل) *اِنَّ و اَنَّ و کَانَ و لیت و لعل* بوده و حرف *لکن* را که نیز یکی از آن جمله است ننوشته بودم ، آن حضرت فرمود پس چرا *لکن* را ترک کرده‌ای گفتم بخیالم نرسید که آن نیز از حروف نصب است پس آن را نیز بحسب دستور مطاع بدانها افزودم .

وجه تسمیة علم نحو نیز از همان فرمایش فوق آن حضرت اقتباس شده و یا خود بجهت آن است که در موقعی که ابوالاسود بعضی از قواعد موضوعه خود را بنظر حقایق اثر آن حضرت رسانید مورد قبول و تحسین شد و فرمود *نعم ما نحوت یا ما احسن هذا النحو الذی نحوت* . از ابوجعفر بن رستم طبری نقل است وقتی که آن حضرت بعضی از قواعد نحویه را با ابوالاسود القا فرمود ابوالاسود گوید فاستاذنته ان اصنع نحو ما صنع یعنی از آن حضرت استیذان نمودم بهمان نحوی که کرده من هم عمل و اقدام کنم اینک این علم بهمان سبب به نحو نامیده شد .

نکارنده گوید در سبب وضع علم نحو و وجه تسمیة آن علم شریف بهمین اسم مشهوری خود ، جهات دیگری نیز بهمین نمط گفته‌اند که اصلاً منافی همدیگر نبوده و همه آنها ممکن الوقوع است و کلمة جامعه در سبب وضع و ابتکار این علم که آن حضرت را بدان وادار کرد همانا غلط یا اغلاطی بوده که از اختلاط عرب با عجم و ملل دیگر ناشی ، زبان اصلی ایشان را فاسد و بالنتیجه منتهی بتحریف و غلط خواندن کتاب الهی میگردد. همچنانچه در اول عنوان اشاره شد ابوالاسود ، شاعر حاضر جواب و بدیبه گوی بوده است . وقتی در قبیله بنی قشیر (که ناصبی و جبری بودم‌اند) وارد شد ، ایشان سنگ بجانبش می انداختند او نیز رد میکرد ، روز دیگر چون کار باشتی انجامید ایشان را بجهت آن کردار خارج از نزاکت ملامت می نمود ایشان از روی همان عقیده جبری گفتند ما سنگ نینداختیم بلکه سنگ انداز خدا بوده است گفت بخدا دروغ نینداید که

اگر خدا می انداخت مسلماً آن سنگها بر من خورده و خطا نمی کرد . در معجم الادباء
ایات ذیل را که در دیوان مشهور منسوب بحضرت امیر المؤمنین ع است با ابوالاسود
نسبت داده است :

وما طلب المعیة بالتمنی و لكن الق ذلوك فی الدلاء
تجناك بملاءها یوما و یوما تجناك بحماسة و قلیل ماء

تا آخر آنها که در دیوان مذکور همین دو بیت بوده و در معجم الادباء سه بیت دیگر نیز
بدانها افزوده است . در معجم الادبا سه بیت مذکور در ذیل را نیز که در دیوان مذکور
است با ابوالاسود نسبت داده است :

ذهب الرجال المقتدی بفعالهم والمنكرون لكل امر منكر
و بقیت فی خلف یزین بعضهم بعضا لیدفع معور عن معور
سلكوا بنیات الطریق فاصبحوا متنكبین عن الطریق الاكبر

در کشف الظنون دیوانی نیز بنام دیوان ابی الاسود بدو نسبت داده است . گویند معاویه
بجهت استمالت قلب ابوالاسود هدیه و ارمغانی که حلوا نیز در آن بوده بدو فرستاد ،
دخترك پنج و شش ساله اش يك لقمه از آن حلوا خورد ، ابواسود گفت این را معاویه
فرستاده که ما را از محبت حضرت امیر المؤمنین ع منصرف سازد ، آن دخترك گفت
قبحة الله یخدعنا عن السید المظهر بالشهد المزعفر وای بر حال فرستنده آن و خورنده آن
پس آن لقمه را قی کرد و این شعر را انشا نمود :

ابا لشهد المزعفر یا ابن هند (حرب خدا) نبيع عليك احسا با (اسلاما خدا) و دینا
معاذ الله کیف یكون هذا و مولانا امیر المؤمنینا

موافق آنچه در مجالس المؤمنین از ربیع الابرار زمخشری نقل کرده آن دخترك اصلاً
از آن حلوا نخورد لکن بمجرد شنیدن اینکه معاویه بمنظور فریبش فرستاده بالبدیهه
آن دو بیت را انشا نمود . بالجمله نوادر و طرائف ابوالاسود بسیار و بسط آنها خارج
از وضع این مختصر میباشد .

ناگفته نماند نخستین کسی که علم نحو را از ابوالاسود فرا گرفته پسرش عطا و

دو شاگرد یگارش بحیی و نصر مذکورین فوق میباشد . ایشان بعد از وفات ابوالاسود که بسال شصت و نهم یا نود و نهم هجرت در بصره بمرض فلج یا طاعون عام وقوع یافت پیشوای علم نحو بوده اند . مخفی نمائند که اسم و نسب و نسبت ابوالاسود محل خلاف ارباب تراجم میباشد که بطور خلاصه تذکر میدهد : اسم و نسب اشهر ، ظالم بن ظالم است چنانکه مذکور داشتیم و در کلمات دیگران مابین ظالم بن سارق ، ظالم بن عمرو بن عثمان ، ظالم بن عمرو یا عمیر بن ظالم ، ظالم بن عمرو یا عمیر بن سفیان بن جندل بن سیمر یا یعمر بن خلس بن نفاثة بن عدی بن دئل بن بکر بن عبدمناة بن کنانة محل خلاف است . همچنین نسبت مشهوری او مابین دئلی و دولی و دلی در کتب تراجم مختلف و حرف ثانی آن مابین یای حطی و همزه مفتوحه بکسر اول و مابین همزه مکسوره و واو مفتوحه بضم اول مرود و ظاهراً موافق آنچه در نسب اشاره شد دئل نام جدّ اعلی ابوالاسود و پدر یکی از شعب قبائل کنانه و نسبت ابوالاسود نیز بهمین قبیله دئل بوده و این اختلافات مذکوره در نسبت تماماً محض اختلاف رسم الخط و تحریف یافتن همزه به یای حطی و یا عکس آن بوده و اصل مطلب شایسته صرف وقت نیست .

(ص ۲۶۱ ج ۱ کا و ۲۰۱ ج ۲ مه و ۲۵۲ ج ۱ ع و ۶۵ و ۴۴ ج ۱ فح و

۳۴۱ ت و ۴ ج ۱ مه و ۲۴ ج ۲ جم و ۶۳ عم)

ابوالاسود کاتب احمد بن علویه - در باب سیم بعنوان ابن الاسود خواهد آمد .

در اصطلاح رجال اولی کنیه عبدالله بن ثابت صحابی ،	} ابواسید	
دویمی محمد بن حماد مزنی ، سیمی جعفر بن حارث و محمد		} ابوالاشعث
بن یزید جعفی بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم		
تریف است .		

عبدالعزیز بن احمد - بعنوان اخفش نگارش یافته است .

علی بن میمون - موکول بعلم رجال است .

در اصطلاح رجال اسعد بن زرارة انصاری ، اسعد بن سهل بن حنیف ، ایاس بن ثعلبه حارثی ، صدی بن عجلان باهلی و بعضی

ابوامامه

دیگر میباشد و در اینجا فقط بشرح حال اجمالی آخری میپردازیم .

صدی بن عجلان - باهلی ، از مشاهیر اصحاب حضرت رسالت ص

ابوامامه

و حضرت امیرالمؤمنین ع و از حاضرین بدر میباشد ، معاویه

جاسوسها برگماشته بود که بطرف حضرت امیرالمؤمنین ع فرار نمایند . نام او در کتب

رجالیّه مابین صدی و سهل و ثعلبه و عبدالله و عبدالرحمن مرّود و مشهور همان صَدِّيّ

(بضمّ اول و فتح ثانی و تشدید آخر) است که مذکور داشتیم و از قضیهٔ نصب جاسوس که

مذکور شد تشیع و خلوص ابوامامه استظهار می شود لکن بعضی او را از کسانی شمرده اند

که از حضرت علی ع منحرف بوده اند و اقامت او نزد معاویه نیز از ته دل و با رضا و

رغبت بوده و تحقیق مطلب را بتواریخ و سیر و کتب رجالیّه موکول میدارد .

نسبت باهلی (بکسر ه) بقبیلهٔ باهله نامی است از شعب قبیلهٔ قیس عیلان و باهله

در اصل نام زن مالک بن اعصر بن سعد بن قیس عیلان و اخیراً معن پسر مالک مزبور

با وی همسر شد و بهمین جهت اولاد باهله بانتساب او شهرت یافتند (نه بانتساب پدر)

این است که اشراف و اکابر از نسبت باهلی امتناع ورزند و شاعری گوید :

وما ینفع الاصل من هاشم اذا كانت النفس من باهله

دیگری گفته است :

اذا قلت لعلک یا باهلی عوی الکلب من شؤم (لؤم خدا) هذا النسب

وفات ابوامامه بسال هشتاد و یکم یا ششم هجرت درنورد و یک سالگی در حصص شام واقع گردید .

(تنقیح المقال و ص ۴ هب و ۱۳۴ صف)

در اصطلاح رجالی کنیهٔ چند نفر میباشد که بضمیمهٔ قیود مختلفه

ابوامیه

از همدیگر امتیاز یابند چنانچه ابوامیهٔ جعفری سوید بن غفله

و جمحی صفوان بن اسد و عمیر بن وهب و ضمیری عمر بن امیه و کندی شریح بن حارث

و غیر هم . در این کتاب فقط شرح حال آخری بعنوان قاضی شریح نگارش یافته است و

دیگران را محول بکتب رجالیّه میداریم .

در اصطلاح رجال و تراجم کنیه ابراهیم بن عیسی یا عثمان یا
ابو ایوب
 زیاد خزاز یا خزاز و حارثه بن قدامه تمیمی و منصور بن حازم
 بجلی و هلال بن مقلاص صیرفی و جمعی دیگر میباشد اینک بعضی از ایشان را تذکر
 و دیگران را موکول بکتاب رجالیسه میداریم .

ابو ایوب انصاری - خزر جی انصاری، از اکابر اصحاب حضرت
 رسالت ص و حضرت امیر المؤمنین ع و حاضرین بدر و عقبه
 و غزوات دیگر بود ، آن حضرت هنگام هجرت بمدینه منوره در خانه وی نزول اجلال
 فرمود . خدمات وی و مادرش در حق آن حضرت معروف است . آن زن از هر دو چشم
 نابینا بوده و بسیار تمنا میکرد که اولاً يك چشمش بینا میبود تا جمال مبارك عدیم المثال
 آن وجود مقدس را زیارت می نمود پس در اثر يك توجه آن بزرگوار از هر دو چشم بینا
 گردید و این نخستین معجزه بوده که در مدینه از آن حضرت بظهور پیوست .

ابو ایوب گوید که آن حضرت در طبقه تحتانی خانه ام نزول فرمود، شب دیدم که
 مسکن آن حضرت مهبط انوار الهی است اینک تحتانی بودن منزل آن وجود مقدس را
 دیگر دور از وظیفه ادب دیدم ، با زن خودم ام ایوب هم فکر شدم، تمام شب اندیشناک
 بوده و بخواب نرفتم، صبح قضیه را بعرض حضور مبارك رسانیدم . بعد از التجا و سوگند
 دادن بطبقه فوقانی تشریف فرما شدند . گویند که ابو ایوب در زمان معاویه بعزم غزوه
 باستانبول رفت و بسال پنجاهم یا پنجاه و یکم یا دویم هجرت در همانجا وفات یافت ،
 در قرب حصار شهر مدفون گردید ، بقعه او مشهور و مزار مردم میباشد . نیز گویند که
 مسیحیان آن سرزمین از دیرگاهی در هنگام استسقا بدانجا رفته و دعا مینمودند و بسط
 تحقیق رفتن باستانبول و مزایای دیگر قضیه ابو ایوب را موکول بکتاب مربوطه میدارد .

(ص ۴ هب و ۱۱۹ مف و ۱۵۳ ج ۱ تاریخ بغداد وغیره)

ابو ایوب شاذکونی سلیمان بن داود - بهمین عنوان شاذکونی نگارش یافته است .

ابو ایوب فقیه سلیمان بن یسار - یکی از فقهای سبعه و در ضمن همین عنوان نگارش یافته است .

ابو ایوب مدینی سلیمان بن ایوب - از ادبا و ظرفای مدینه میباشد که در اصول سرود و خوانندگی و حکایات مغنیان باخبر بود، چندین کتاب بنام اخبار ظرفاء مدینه و طبقات المغنین و قیان الحجاز و قیان مکه و کتاب النغم تألیف داده و زمان و مشخص دیگری از وی بدست نیامد . (اطلاعات متفرقه)

ابو بحیر (بروزن کمیل) در اصطلاح رجالی کنیه عبدالله بن نجاشی اسدی است .

ابو البحتری کنیه مردی میباشد که با چند تن از قوم خود نزدیکی قبر حاتم طائی نزول کرد ، حاتم را مخاطب داشته و میگفت که یا ابا الجعد ما را مهاکن کسان او گفتند از استخوانهای پوسیده چه توقع داری گفت قبیلۀ حاتم گمان دارند حاتم کسان را که نزد قبر او فرود آیند مهمان میکنند سپس خوابیده و باندك فاصله و اراحتگاه گویان از خواب بیدار شد ، در جواب استفسار از سبب آن گفت در خواب دیدم که حاتم از قبر برآمد و ناقه مرا پی کرد پس دیدند که ناقه او در میان دیگر ناقهها در خون خود غلطان است گفتند اینك حاتم ترا مهمان کرده است . گوشت آنرا خورده و کوچ نمودند ، ابوالبحتری را نیز در ردیف خودشان کردند ، در اثنای راه دیدند شتر سواری در عقب ایشان آمد ، شتر دیگری نیز در يدك خود آورد ، بعد از شناسائی ابوالبحتری گفت من عدی بن حاتم هستم ، پدرم در خواب بمن گفت که رفقای ترا با شتر خود نو مهمان کرده است و مرا امر نمود که ترا بهمین شتر یدکی سوار نمایم پس عدی این اشعار را فرخواند:

ایسا البحتری نأنت امرؤ	ظلم العشرة شتامها
اتیت بصحبك تبغی القرى	لدى حفرة صدحت هابها
اتبغی لدى الرم عند المبيت	وحولك طی و انعامها
فانا سنشبع اضیافنا	ونأنی المظی فنعتامها

سالم بن زرارۀ غطفانی هم در ضمن مدح عدی بن حاتم، بهمین قضیه اشاره کرده و گوید :

ابوك ابوسباقة الخیر لم یزل
لدن شب حتی مات فی الخیر راغباً

به تضرب الامثال فی الشعر مینا
و كان له اذ ذاك حيا مصاحبا
قري قبره الاضياف اذ نزلوا به
ولم يقر قبر قبله الدهر راكما

سال وفات ابوالبختري بدست نيامد ، عدی بن حاتم بسال شصت و هفتم هجرت در صدد و
بيست سالگی در کوفه وفات یافته است و لفظ بختري در اينجا با حای حطی است بخلاف
ابوالبختري مذکور در ذیل که آن با حای ثخذ است .

(ص ۳۱۳۴ ج ۴ ص ۱۲۹ ج ۱ نی از مروج الذهب)

در اصطلاح رجالی لقب اقرع بن حابس ، جعفر بن محمد بن حسن بن

ابو بحر

علی بن ناصر بحرانی ، صخر بن قیس ، ضحاک و بعضی دیگر

و شرح حالشان موكول بكتب رجاليه بوده و فقط شرح حال صخر را بعنوان احنف
نگارش داده ایم .

در اصطلاح رجالی ، کنیه سعد بن عمران یا سعید بن فیروز و

ابوالبختري

وهب بن وهب میباشد و بشرح حال اجمالی دویمی میپردازیم .

وهب بن وهب بن وهب - یا کثیر بن عبدالله بن زعمه بن مطلب

ابوالبختري

بن اسد قرشی اسدی قاضی مدنی ، از فقها و محدثین عاقله میباشد

که ربيب حضرت صادق علیه السلام و مادرش عبده دختر علی بن یزید در مدینه از ازواج

آن حضرت بود . با اینکه مدنی در آستان مقدس آن بزرگوار بسر برد ولی در اثر عدم

قابلیت محل نتیجه نداد ، روایاتش نزد علمای فریقین مردود ، در کلمات علمای رجال

مقدوح و عبارتهای متنوعه در ذم و قدح وی مذکور است . در عهد هارون عباسی بقضاوت

بغداد و اخیراً بقضاوت مدینه نامزد گردید ، عاقبت معزول شده و ببغداد رفت و در سال

یکصد و نود و نهم یا دو بیستم هجرت در گذشت .

بختري (بروزن سرمدی یا بضم اول) مردم زیبا بدن و متکبر و خودپسند را

گویند و بختره و تبختر یعنی تکبر و راه رفتن مردم متکبر و خودپسند و یا راه رفتنی

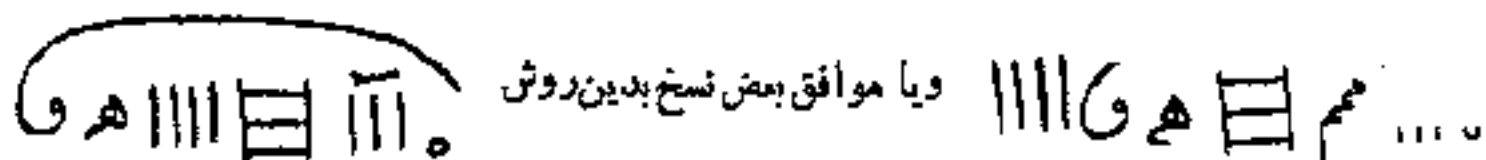
است که با تمایل و ناز و کرشمه باشد و دور نیست که لفظ بختر بقرینه معانی مذکوره معرب

بهر باشد چنانچه از مجلسی هم نقل شده است . بهر حال این لفظ بختري (با حای ثخذ)

غیر از لفظ بهتری (با حای خطی) می باشد که در محل خود از این کتاب نگارش یافته است.
 (ص ۳۰۵ ج ۲ کا و ۴۵۹ ج ۱ مه و ۵ و هب و ۲۵۵ مف و ۱۶۰ ج ۱۹ جم
 و ۴۸۱ ج ۱۳ تاریخ بغداد و غیره)

شیخ الرئیس = در ریاض العلماء مینویسد شیخ الرئیس فاضل کامل
 ابوالبدر
 امامی مشهور است پس گوید این عبارت را در شهر اردبیل در
 کتابی دیدم که ابوعلی طوطی نقل کرده که شیخ الرئیس ابوالبدر این اشکال را :

و یا موافق بعض نسخ بدین روش

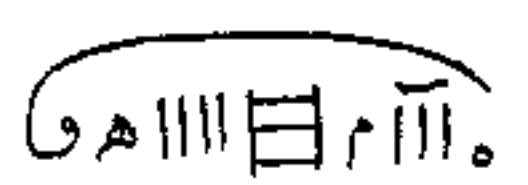


نوشته و گفته است که بنا بنقل شخصی موثق حضرت امیر المؤمنین ع آنها را بر روی سنگی
 دیده و فرمود آنها اسم اعظم خدا است پس آنها را بدین ابیات شرح نمود :

ثلث عصی صفت بعد خانم	علی راسها مثل السنان المقوم
و میم طمیس ابتر ثم سلم	الی کل مأمول و لیس بلم
و هاء شقیق ثم واو منکس	کاتبوب حجام و لیس بمعجم
و اربعة مثل الأنا بیت (الانامل خدا) صفت	تشیر الی الخیرات من غیر معصم
فذلک اسم الله جل جلاله	الی کل مخلوق فصیح و اعجم
فیا حامل الأسم الذی لیس مثله	تسوق به کل المکاره سلم

در دیوان مشهور منسوب به حضرت امیر المؤمنین ع و هم چنین در شرح دیوان میبندی ابیات
 شش گانه مذکور تحت عنوان (طلسم دفع صداع و کدورت که مجرب اکابر است باین صورت)

بدین ترتیب است - ثلث الخ و میم الخ و اربعة الخ و هاء
 الخ فیا حامل الخ فذلک الخ و بنا بر این شکل مذکور فوق



بهمان ترتیب باشد که از نسخه دیوان نقل شد و در حاشیه يك نسخه از دیوان که نزد
 این نگارنده موجود است نیز بهمان ترتیب نوشته و فقط صورت خانم (ه) را که در اول

است تغییر داده بدین شکل می باشد .



پوشیده نمائند که در بیت سیمی دیوان مزبور بعوض الانایب کلمه (الاصابع) و بیت چهارمی

نیز در دیوان مذکور بدین طرز است :

وهاء شقیق ثم واو مقوس علیها اذا یدو کانبوب معجم

مصراع دویمی شعر پنجمی نیز این چنین است: توق من الاسواء تنج و تسلیم ناگفته نماید که شکل مذکور را در کتاب اعیان الشیعة بدین نمط نوشته است :

اگرچه این شکل ظاهراً مطابق ابیات مذکوره نیست لکن اگر در صورت اقتضا تمامی اشکال پنج گانه فوق

کتابت شود دیگر بهتر خواهد شد .

تبصرة: بجهت زیادت بصیرت ترجمه فارسی بعضی از کلمات مذکوره در ابیات مزبوره را می نیکارد : ۱- عصی: با دو کسره و تشدید آخر جمع عصا و مراد در اینجا حرف الف است . صفت: یعنی صف کشیده و راست کرده شده ۲- خاتم: بمعنی انگشتر و در اینجا کنایه از شکل مدور است ۳- سنان: نیزه ۴- طمیس: کور و نابینا ۵- ابتر: بمعنی دم بریده و مقطوع الآخر و این هر دو صفت حرف میم و گویا کنایه از بی چشم و دم بریده نوشتن آن است بدین شکل (م) برخلاف چشم دار و یا دم دار نوشتن آن بدین صورت (ه-م) ۶- سلم: بر وزن مدت: نردبان ۷- اصابع: جمع اصبع بمعنی انگشت ، انابیت جمع انبوب بمعنی نی ، اناهل جمع انملة بمعنی بند بالائی انگشتان یعنی چهار الف نیز بشکل چهار نی و یا چهار انگشت و یا چهار بند بالائی انگشتان پهلوئی هم نوشته شود بطوری که گویا صف کشیده اند . معصم بمعنی بند دست که جای انگو و دست بند است ۸- شقیق: بمعنی شکافته و گویا کنایه از دو چشمی نوشتن حرف (ه) است چنانچه در اشکال فوق نمودار است ۹- مقوس: بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل کج کرده شده و منکس با همان صیغه سرنگون و وارونه کرده شده ۱۰- یدو: یعنی ظاهر گردد ۱۱- معجم: بر وزن مرفق آلت حجامت ۱۲- توق: امر حاضر از باب تفعیل است یعنی خود را با آن اسم مقدس حفظ و حراست و نگهداری کن ۱۳- اسواء: جمع سوء بمعنی شدت ، مکاره جمع مکروه (ظاهر آغیر قیاسی است) بمعنی امر شدید و ناملائمات زمان ۱۴- فصیح:

لکن ظاهر آن است که شیعه اثنی عشری است اتمی .

معنی نماید که این ابیات پنج گانه آخری در دیوان منسوب بحضرت امیر المؤمنین ع نقل شده است . در حاشیه ریاض گوید (بمناسبت حرز مذکور) نام مادر موسی بنوخته تفسیر ابن عادل یوحابد است و بعضی ابادخا و برخی ابادخت گویند . نگارنده گوید: نام مادر حضرت موسی بن عمران بنا بر آنچه بارباب علوم غریبه منسوب دارند از اسرار و منشأ بعضی از آثار عجیبه بوده و ظاهر آن است که تعرض ریاض العلماء بذكر آن در موقع ذکر طلسم مذکور فوق نیز بهمین جهت است که آن نیز مثل طلسم مزبور منشأ آثار عجیب میباشد . چون رشته کلام بدینجا رسید محض من باب استطراد گوئیم در قاموس الاعلام میزبسد مادر موسی دختر لوی بن یعقوب ع و برادرزاده حضرت یوسف ع و نامش یوحابت است . در نسخ التواریخ گوید نام مادر موسی یوکید میباشد . در کامل ابن اثیر گوید نام مادر موسی یوحابد و در اواخر کتاب گوهر شب چراغ گوید : طریفة - قیل ان اسم ام موسی السدی تفتح به الاقفال والقیود هو هذا . طیسوم ایوم قیوم دیوم دیوم نیز بقاصلة يك ورق گوید طریفة گویند عزیمت اسم مادر حضرت موسی علیه السلام بچنین است : اللهم رب هلیا بنت و عیبا المؤمنة الصدیقة ام موسی علیه السلام بالله العزیز الکبیر المتعال المهیمن العظیم الذی فتحت به الاطباق و استنارت به الافاق و فتحت به الاقاسی افتح هذا القفل او هذا الغلف - وان شئت قلت قلب قلب فلان بن (فلان) علی مودة و (فلان) بحق هذه الاسماء الوحا الوحا الوحا الساعة الساعة العجل العجل العجل الحریق الحریق الحریق النار فی قلب فلان بنت و علی حب و بن و

(متفرقه و باب کنی از قسم اول ریاض که برای خاصه منعقد ساخته است)

ابو بدر یوسف بن یحیی - در باب القاب بعنوان مقدسی نگارش یافته است .

ابو بدیل ابراهیم بن علی - در باب القاب بعنوان خاقانی مذکور شده است .

ابو براه در اصطلاح رجالی عامر بن مالك است که در باب القاب بعنوان ملاعب الاستة مذکور افتاده است .

ابو برده در اصطلاح رجالی کنیه ابراهیم بن مهزم ، مالك بن هبیره ، هانی بن عمرو و جمعی دیگر از اصحاب و محدثین میباشد و در

اینجا فقط بشرح حال اجمالی ابو برده عامر بن ابی موسی میپردازیم .

ابو برده
 عامر بن ابی موسی اشعری عبدالله بن قیس - بعد از شریح قاضی
 متصدی قضاوت کوفه شد، مانند پدرش (که شرح حال او را در
 باب اول بعنوان اشعری نگارش داده ایم) از مبغضین حضرت امیر المؤمنین ع بود، روزی
 دست ابوالعادیه قاتل عمار یاسر شهید صفین را محض بجهت این عمل شنیع او بوسه
 داد و گفت این است که یکی از خواص و خصیصین علی بن ایطالب ع را کشته است و ابداً
 آتش جهنم نخواهد دید . ابو برده از کسانی است که در قتل حجر بن عدی (که بفرموده
 علمای رجال از جمله ابدال و از اصحاب کبار آن حضرت بوده) کوشش بسیاری کرد و با مر
 زیاد بن ابیه پدر عبیدالله بن زیاد مشهور شهادتی بدین مضمون بنگاشت: *بسم الله الرحمن الرحيم*
هذا ما شهد عليه ابو برده ابن ابی موسی لله رب العالمین شهد ان حجر بن عدی خلع الطاعة و
فارق الجماعة و لعن الخلیفة ودعا الی الحرب و الفتنه و جمع الجموع یدعوهم الی تکفیر البیعة
و خلع امیر المؤمنین معاویة و کفر بالله ابو برده در سال یکصد و سیّم یا چهارم یا ششم یا
هفتم هجرت درگذشت .

پسرش بلال نیز قاضی بصره و از ثواب ابوالهیثم خالد امیر کوفه (که شرح حالش
 بهمین عنوان خواهد آمد) بود ، بعد از عزل خالد ، یوسف بن عمر ثقفی از طرف هشام
 بن عبدالملک دهمین خلیفه اموی (۱۰۵-۱۲۵ هـ ق = قه - قکه) با امارت عراقین منصوب
 شد ، خالد و عمال او را که بلال مذکور نیز از آن جمله بوده در موقع رسیدگی حساب
 ایام امارت اشکنجه داد ، در ماه ذی قعدة ۱۲۵ هـ ق = قکه یا محرم ۱۲۶ هـ ق = قکو)
 در شهر حیره يك فرسخی کوفه خالد را کشت ، بلال نیز با اشکنجه یوسف درگذشت .
 گویند بلال نخستین کسی میباشد که حکم جوری کرده است چنانچه بی شاهد و
 بیسنة بحقّانیت یکی از متداعین حکم داده و میگفت که او در نظر من مهر باقر از
 رفیق محکومش بوده است . ناگفته نماند قتل خالد مذکور بدین شکل بوده پامپهای او را
 در میان دو تخته فشار داده شکستند ، پس ساقین و بعد ورکین او را بهمان دستور شکسته

میتوان گفت که موسوم به محمد بودن چهارده تن از پدران وی علی التوالی از خصایص تاریخی او بوده و در صورت ثبوت وصحت بی نظیر وی سابقه میباشد . وی در اصل تونسی بوده و اخیراً بقاهره رفت ، بسیار بد زبان و بذله گو و فضاخ و کثیرالهبجو بود ، عاقبت بمدینه منوره رفته و توطن نمود ، از هجو گوئی توبه کرده و ملتزم گردید که تا آخر عمر اوقات خود را در مدینه گوئی حضرت رسالت ص مصروف دارد ، بهمین عهد خود استوار بوده تا وقتی عازم رحلت از مدینه گردید ، در آن حال آن حضرت را در خواب دید که بدو فرمود چطور بمفارقت ما رضا میدهی اینک از آن عزم منصرف و تا آخر عمر در آن ارض اقدس اقامت گزید و خود را عاشق النبی ص می نامید . صاحب تونس پیش او کس فرستاده و خواستار مراجعت بوطن اصلی خود (تونس) گردید جواب داد که اگر سلطنت مشرق و مغرب بمن مقوض گردد باز هم از جوار حضرت رسالت ص دست بردار نخواهم شد ، در همان شب باز آن حضرت را در خواب دید که سه لقمه بدو اطعام فرمودند و بعد از این جمله گوید که آن حضرت کلامی هم فرمودند آنرا باحدی نمیگویم الا اینکه در آخرش این جمله بود : و اعلم انی عنک راض پس قصیده مبسوطی انشا نمود که از آیات آن است :

فرار محب عالمدا نجیبه
لجأت الی سامی العماد (العبادخا) رحیبه

فررت من الدنیا الی ساکن الحمی
لجأت الی هذا الجناب و انما

نیز از اشعار او است :

سلیل الامام علیه السلام
سلاح اللثام قبیح الکلام

لقد صدق الباقر المرتضی
بما قال فی بعض الفاظه

ابوحیان و دیگران اشعار او را روایت میکنند . وفات او بسال هفتصد و سی و چهارم هجرت در مدینه منوره واقع گردید .

(ص ۴۳۱ ج ۱ کم ۱۵۹ و ج ۱۴ عن و ۲۴۳ فوائد البهیة)

ابوالبرکات حسن بن محمد - در باب اول بعنوان جوانی نگارش یافته است .

ابوالبرکات طبیب بلدی - هبة الله بن علی بن ملک ، از مشاهیر اطبای قرن ششم هجری عرب میباشد که در دیهی بلد نام از توابع دجیل مابین بغداد و سامره متولد و در بغداد اقامت داشت ، در طب و فلسفه و فنون ادبیه و حید عصر خود و به او حدالزمان ملقب بود ، نوادر بسیاری در حسن معالجات وی منقول است ، در عهد مستنجد سی و دویمین خلیفه عباسی (۵۵۵-۵۶۶ ق = ثنه - نسو) و مستنزی و سی و سیمین ایشان (۵۶۶-۵۷۵ ق = نسو - نهه) بمقامی بس عالی رسیده و متصدی طبابت خاصه آن دو خلیفه بوده است . در بنیادیت حال در دین یهود بود ، در اواخر زندگانی دین مقدس اسلامی را ستوده و محصلین دیگر غیر اسلامی را بمجلس درس خود راه نمیداد و از تألیفات او است :

۱- اختصار التشریح لجمالینوس ۲- الاقرباسادین ۳- امین الارواح ۴- رساله فی العقل و ماهیته ۵- المعتمبر و غیر اینها .

نام و نسب او مابین هبة الله بن علی بن ملک ، هبة الله بن یعلی بن ملک ، هبة الله بن ملک بن ملک مرود و ظاهر آن است که سیمی از راه نسبت بهجت بوده و دو اولی نیز یکی از علی و یعلی بدیگری تحریف یافته است اگرچه اظهر بقرینه یهودی الاصل بودن علی نبودن پدرش میباشد و بهر حال او را ابن ملک و ابن ملک نیز گویند . سال وفاتش بدست نیامد و رجوع باین التلمیذ هبة الله نیز نمایند .

(ص ۱۰۶۵ ج ۲ س و ۶۷۶ ج ۲ م)

ابوالبرکات عبدالرحمن بن محمد - در باب سیم بعنوان ابن الانباری خواهد آمد .

ابوالبرکات عبدالسلام بن عبدالله - در باب اول بعنوان شیخ الاسلام مذکور شده است .

ابوالبرکات عبدالقاهر بن ابی الحسن علی بن عبدالله - مکنسی به ابوالبرکات ،

از اولاد ابو جراده از اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع ، بهمین

جهت به ابن ابی جراده نیز موصوف و ادیبی است کاتب شاعر لطیف ظریف ، از مشاهیر خطاطان که در حسن خط مانند ابن البواب شهره آفاق ، اشعار او نیز رائق بوده و از او

است که با محلول طلا نوشته است .

ما اخترت الا اشرف الرتب
والخط كالمرآة ننظرها
هو وحده حسب يطال به
ما زلت اتفق منه من ذهب
خطا اخلد منه في الكتب
فتری محاسن صورة الادب
ان لم يكن الاه من حسب
حتى جرى فكتبت بالذهب

وفات او بسال پانصد و پنجاه و دویم هجرت واقع گردیده و اورا ابن العدیم نیز گویند .
(ص ۱۶ ج ۱۶ جم)

ابوالبرکات عبدالله بن احمد - در باب اول بعنوان نسفی نگارش داده ایم .

ابوالبرکات عمر بن ابراهیم بن محمد - کوفی فقیه محدث نحوی لغوی زیدی

علوی ، از ائمه فقه و حدیث و نحو و لغت ، بسیار قانع ، در

شدائد صابر ، خط او نیز خوب ، با کبر سنّی که داشته فتور و خنلی در حواس وی نبوده
و ابن الشجری و ابن عساکر از وی درس خوانده اند . نسب او با ده واسطه به زید بن حضرت
سجاد ع موصول میشود ، با اینکه مذهب زیدی داشته موافق رأی ابوحنیفه فتوی میداده
است . کتاب شرح اللمع از تألیفات او است که کتاب نحو لمع نام عثمان بن جنی نحوی
مشهور را شرح کرده و در سال پانصد و سی و نهم هجرت درگذشت .

(کف و ص ۲۷ ج ۱ نی و ۲۵۷ ج ۱۵ جم)

ابوالبرکات مبارک بن احمد - در باب سیم بعنوان ابن المستوفی خواهد آمد .

ابوالبرکات محمد بن احمد - در باب سیم بعنوان ابن ایاس خواهد آمد .

ابوالبرکات سید نعمان بن محمود - در باب اول بعنوان آلوسی نگارش یافته است .

ابوالبرکات هبة الله بن حمدان - مصطلح رجال و ابن علی همان ابوالبرکات
طیب فوق است .

ابو برنیه در اصطلاح رجالی ، اولی هبة الله بن احمد ، دویمی ثابت بن

ابو برید کوفی موسی ، سیمی عمرو بن سلمة جرهمی صحابی و شرح حال

ابو بریده ایشان موکول بکتب رجالیه میباشد ، چهارمی نیز همان

ابو بزره ابو بزره مذکور فوق است که بعضی زای نقطه دار را برای

بی نقطه مقدم داشته‌اند .

بکسر ب ، در اصطلاح رجالی کنیهٔ ابان بن محمد ، احمد بن محمد سراج ، براء بن معروف ، مسنده بن صدقه و بعضی دیگر است .

ابو بشر

عمرو بن عثمان - بنوان سیبویه نگارش یافته است .

ابو بشر

متی بن یونس - دیرقنی ، از حکمای اواخر قرن سیم هجرت میباشد که بالخصوص در منطق مسلم عصر خود بود ، بسیاری از

ابو بشر

کتاب منطق قدما را شرح و تفسیر کرده و روزگار خود را در بغداد در تدریس و تصنیف گذرانده است . کتاب السماء و العالم و کتاب نقل اصل البرهان و کتاب نقل اصل الشعر از تألیفات او بوده و در سیصد و هشتم هجرت درگذشت .

دیرقنی بنوشتهٔ مراصد دیری است بزرگ و شبیه بقلعه ، دارای حصاری مستحکم و بلند از دیرهای معروف نصاری که به دیر اسکون و دیر مرماری نیز موسوم و در دیر قنی نامی است از قراء نهر روان در شانزده فرسخی سمت شرقی بغداد (قنی بضم اول و تشدید نون مقصور با الف) . گویند در آن دیر صد قلابه است که آنها را بقیمت گزاف داد و بستاد نمایند . دیر معبد نصاری و جایی است بزرگ که ایشان در صحرا و مواضع دور از معموره و مردم تأسیس میدهند و در آن ، مساکنی برای راهبان خود بنا میکنند و هر يك از آن مسکنها را قلابه نامند و هر معبد که ایشان در معموره و داخل بلاد سازند بیعه و گاهی کنیسه نیز گویند الا اینکه اهل عراق لفظ کنیسه را بمعبد یهود اختصاص داده و در معبد نصاری تنها بیعه استعمال نمایند .

(صد و اطلاعات متفرقه)

محمد بن احمد - در باب القاب بعنوان دولابی نگارش یافته است .

ابو بشر

یمان ابی الیمان - در باب القاب بعنوان بندیچی مذکور شده است .

ابو بشر

ابو بصیر	ابن البختری	اولی و سیمی همان ابو بصیر لیث و دویمی نیز
ابو بصیر	ابو محمد	مابین او و ابو بصیر یحیی مشترک و هر دو زیلاً
ابو بصیر	ابو یحیی	مذکور هستند .

۱- ابو بصیر - محل خلاف کثیر و در کتب رجال از چندین جهت مطرح بحث وجدال و مابین لیث بن بختری ، یحیی بن قاسم اسدی ، عبدالله بن محمد اسدی ، یوسف بن حارث مشترک است بلکه در تنقیح المقال ضمن شرح حال یونس بن عبدالرحمن از رجال کشی خبری از حضرت ابوالحسن عسکری ع در مدح کتاب یونس مذکور روایت نموده که در سند آن ابو بصیر ، حماد بن عبیدالله بن اسید هروی است . در نتیجه المقال و تنقیح المقال نیز خبری دیگر از رجال کشی در شرح حال خیران خادم نقل کرده اند که در سند آن ابو بصیر ، حماد بن عبیدالله قندی است . بنابراین ابو بصیر کنیه شش تن بوده و دامنه اشکال دیگر وسیع تر میباشد . از آن رو که ایشان مابین ثقه و غیره مشترک و اعتبار روایاتی که در سند آنها ابو بصیر باشد خلل دار میشد جمعی از اکابر در شرح حال روای مکنی به ابو بصیر و علامات و قرائن تمییز ثقه و ضعیف الحال ایشان از یکدیگر رساله مفرده تألیف داده اند . لکن آنچه در نسخه رجال کشی موجوده نزد این نگارنده (اگرچه کثیر الغلط است) در سند این روایت آخری است ابو نصر حماد بن عبیدالله است (بنون اول ، بروزن صبر) نه ابو بصیر .

در نتیجه المقال روایت اولی را نیز که در شرح حال یونس بوده بواسطه ابو بصیر حماد بن عبدالله بن عبیدالله نقل نموده نه حماد بن عبیدالله و در این حال دور نیست که حماد مذکور در سند روایت اولی نیز همان حماد سند روایت دویمی باشد که کنیه اش بحکم نسخه مذکوره ابو نصر است نه ابو بصیر و در این صورت کنیه ابو بصیر منحصر بهمان چهار نفر اولی مذکور فوق میباشد و بس . بر تقدیر اینکه صاحب این کنیه پنج یا شش نفر بوده و حماد بن عبدالله یا عبیدالله نیز دارای کنیه ابو بصیر باشند باز هم بواسطه عدم اشتهار باین کنیه بلکه مذکور نبودن ایشان در بسیاری از کتب رجالیه از منصرف اطلاق خارج بوده و این کنیه در صورت نبودن قرینه منصرف بغير ایشان است بلکه دو تن آخری از چهار تن اولی نیز (عبدالله بن محمد اسدی و یوسف بن حارث) بهمان جهت عدم اشتهار بهمین کنیه و نامی از عبدالله نبودن در اکثر کتب رجالیه از منصرف اطلاق آن کنیه خارج میباشد علاوه بر اینکه در یوسف بن حارث نیز احتمال داده اند که کنیه او هم مثل حماد مذکور فوق ابو نصر باشد نه ابو بصیر بلکه مولی عنایة الله در تأیید این معنی اصراری واقعی بکار برده و شیخ را نیز در ابو بصیر نوشتن آن بسهوالقلم منسوب داشته و در تنقیح المقال نیز همین

ابو بصیر اسدی } دویمی همان ابو بصیر لیث مذکور ذیل، اولی نیز مابین ابو بصیر
 ابو بصیر اصغر } یحیی و ابو بصیر عبدالله مذکورین ذیل مشترک و در صورت نبودن
 قرینه راجع یحیی بوده و سیمی هم از شعرای زمان جاهلیت میباشد
 ابو بصیر اعشی قیس و بعنوان اعشی در باب القاب نگارش یافته

عبدالله بن محمد اسدی کوفی، مکنی به ابو بصیر که بنوشته
 ابو بصیر

بعضی به ابو محمد نیز مکنی میباشد از اصحاب حضرت باقر ع

بلکه بتصریح بعضی از علمای رجال از اصحاب حضرت صادق ع نیز بوده و بعدلول
 بعضی از روایاتی که در رجال کشی درباره وی مذکور داشته ثقه و جلیل القدر و او هم
 مثل ابو بصیر لیث مذکور ذیل مکفوف و بنا بر آنچه از رجال ابن داود نقل شده کنیه او
 بعض ابو بصیر ابونصر بوده ولی در تنقیح المقال محمول به سهوش داشته است. بهر حال
 چنانچه فوقاً اشاره نمودیم بر تقدیر صحت کنیه ابو بصیر هم چنانچه بس مشهور بوده و
 مخالفی غیر از ابن داود سراغی نداریم باز هم عبدالله از منصرف اطلاق این کنیه ابو بصیر
 خارج و در صورت نبودن قرینه مراد از آن یکی از ابو بصیر لیث یا یحیی مذکورین ذیل است.
 (کتب رجالیه)

لیث بن بختری - مرادی مکفوف کوفی که در کلمات بعضی از اکابر
 ابو بصیر

به ابو محمد و بعضی دیگر به ابو یحیی نیز مکنی و گاهی به اصغر

بعقیده ابونصر بودن یوسف را تأیید و فاضل استرآبادی هم بنا بنقل منتهی آن را متوده است و
 بشرح حال ابو بصیر یوسف نیز مراجعه نمایند.

بالتیجه منصرف اطلاق لفظ ابو بصیر و عبارت روشن و ساده مراد از آن در صورت اطلاق
 و نبودن قرینه فقط یکی از دو تن اولی از چهار تن اولی مذکورین فوق و عبارت از لیث بن
 مراد بختری یا یحیی بن قاسم است و بس و چنانچه مذکور میداریم هر دو ثقه و عادل و روایات
 ایشان معتبر و محل اطمینان بوده و دیگر حاجتی بصرف اوقات در تمیز ایشان از دیگران و یا
 تمیز هر یکی از دیگری نمیباشد. مع ذلک بعضی از مصنفاتی که در کلمات اهل فن در این موضوع
 نگاشته اند در ضمن شرح حال اجمالی هر يك تذکر داده خواهد شد. ناگفته نماند که عتبه یا
 عبید بن اسید از صحابه نیز کنیه ابو بصیر داشته و حاجتی بذکر آن نداریم و همچنین بعضی از
 شعرای زمان جاهلیت نیز دارای همین کنیه بوده اند که تذکر میدهیم.

نیز موصوف می باشد از وجوه و اعیان و اکابر اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام بوده و از ایشان روایت نموده بلکه بنوشته فهرست شیخ از حضرت موسی ع نیز روایت کرده است . در باب وفات آن حضرت از کتاب کافی استظهار میشود که زمان سعادت توأمان حضرت رضا ع را نیز درک کرده است (لکن این دو فقره خلاف ظاهر و محتاج به تحقیق میباشد) کیف کان از اجلای محدثین امامیه ، جلالت و وثاقت او مصرح به علمای رجال و اخبار دینیّه و آمده از اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین بوده و یکی از چهار نفر میباشد که در بعضی از اخبار آل محمد ع ایشان را به نجبا و امنای حلال و حرام الهی و سابقین و مقربین و اولاد ارض و حفاظ و اعلام دین و قول بصدق و قیام با قسط و عدالت موصوف و به نوید بهشتی مستبشر کرده و تصریح فرموده اند بر اینکه در صورت نبودن ایشان آثار نبوت مندرس و منقطع میگشت . سه نفر دیگر هم عبارت از زراره و محمد بن مسلم و برید بن معاویه هستند و تحقیق زاید موکول بکتب مربوطه میباشد . چنانچه فوقاً اشاره شد لفظ ابوبصیر در صورت نبودن قرینه منصرف یکی از همین لیث و یحیی بن قاسم مذکور ذیل است بلکه دور نیست که تنها لیث باشد و بر فرض تردید ما بین این دو نفر ، باز هم چنانچه اشاره نمودیم قادح در اعتبار آن خبر نیست . ناگفته نماند چنانچه تحت عنوان اصحاب اجماع اشاره شد ابوبصیر لیث مرادی هم بعقیده بعضی از علمای رجال از ایشان میباشد که بعوض ابوبصیر اسدی یحیی بن قاسم مذکور ذیل او را یکی از شش نفر طبقه اول ایشان دانند بشرحی که در محل خود مذکور است و در نخبه المقال گوید:

وليث بن بختري المرادي ابوبصير كشي من الاوتاد
بشركه ق في صحيح السنن وقيل اجتمعوا مكان الاسدي

(کتاب رجالیه)

ابوبصیر مرادی - همان ابوبصیر لیث مذکور فوق است .

مکفوف - (نابینا) ما بین ابوبصیر لیث مذکور فوق و ابوبصیر یحیی
بن قاسم اسدی مذکور ذیل مشترک است بلکه در اتقان المقال

ابوبصیر

از مولی عنایت الله نقل کرده که ابوبصیر عبدالله بن محمد مذکور فوق را به مکفوف موصوف دارند و این حرف با اینکه شاهی ندارد ممکن است که جمیعاً مکفوف بوده و کنیه از باب تفاعل عادی باشد مثل سلیم گفتن مارزده و نظائر آن و چنانچه ذیلاً مذکور میداریم ابوبصیر بشکر نیز مکفوف بوده است .

یحیی - بن ابی القاسم اسحق اسدی کوفی تابعی مکفوف و نایبنا ،

ابوبصیر

از مشاهیر و ثقات محدثین شیعه امامی ، از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام ، کنیه مشهوری او ابوبصیر بوده و گاهی به ابومحمد نیز مکنی دارند . از بعضی نسخ رجال شیخ نقل است که در باب اصحاب حضرت صادق ع کنیه مشهوری مذکور را برخلاف دیگر علمای رجال بلکه برخلاف کلام خود که در باب اصحاب حضرت باقر ع است ابونصیر نوشته که حرف ب اول را تبدیل بنون داده و البته بحکم قرائن مذکوره اشتباه و سهو القلم کاتب است . بهر حال ابوبصیر یحیی اسدی ثقه و امامی مذهب و موافق آنچه تحت عنوان اصحاب اجماع از باب اول اشاره کردیم یکی از طبقه اول ایشان است که فقیه ترین پیشینیان هستند . بعضی از اخبار دینیّه نیز نص صریح در جلالت و وثاقت و علم و فقاہت وی میباشد و بالخصوص در فقه و تفسیر بدیگران تقدم داشته و کتابی هم در تفسیر بدو منسوب دارند .

نام پدر یحیی نیز در کلمات علمای رجال ما بین قاسم و اسحق مکنی به ابوالقاسم مرود و بر فرض قاسم بودن نیز او غیر از یحیی بن قاسم حذاء ازدی واقفی است که در رجال کشی هر یکی را مستقلاً عنوان کرده و کلام شیخ در باب اصحاب باقر ع از رجال خود نیز صریح در تعدد میباشد و واقفی بودن یحیی بن قاسم حذاء ازدی مسلم و مصرح به کلمات علمای رجال و بعضی از اخبار دینیّه است . گویا همین اشتباه اسمی سبب شده که وثاقت و عدم وثاقت ابوبصیر یحیی اسدی (صاحب ترجمه) محل خلاف بوده و بعضی او را نیز بنیال اینکه همین یحیی ازدی است واقفی پنداشته اند خصوصاً که در کلمات بعضی از اجله پدر این یحیی ازدی را نیز مثل یحیی اسدی ابوالقاسم نوشته اند که بر این فرض نیز تولید

اشتباه میباشد . در تأیید تعدد ایشان علاوه بر آنچه مذکور داشتیم گوئیم که اولی مکفوف و به اسدی موصوف و به ابوبصیر مکنئی بوده بخلاف دومی که به حذاء و ازدی موصوف بوده و درجائی به مکفوف موصوف نشده و به ابوبصیر مکنئی نمیباشد .

علاوه که تاریخ وفات ابوبصیر یحیی سال یکصد و چهل و هشتم همان سال وفات حضرت صادق ع و یا دو سال بعد از آن، سال پنجاهم هجرت بوده و این تاریخ که سال دوم امامت حضرت امام موسی ع است منافات بین با واقفی بودن او دارد که بعد از وفات آن حضرت در حدود یکصد و هشتاد و سیّم هجرت حدوث یافته و بسط مطلب موکول است به (کنبرجالیه)

یحیی بن قاسم - مکفوف اسدی، همان ابوبصیر یحیی بن ابی القاسم

ابوبصیر

مذکور فوق است و اما یحیی بن قاسم ازدی حذاء که در ضمن آن

مذکور شد کنیه ابوبصیر نداشته است .

یشکر بن وائل - بنوشتۀ معارف ابن قتیبه از جمله تابعین و از قبیلۀ

ابوبصیر

بنی یشکر میباشد ، او را در کودکی نزد سیلمه بردند ، دست

بر روی وی مالید مکفوف و نایبنا شد ، بهمین جهت به ابوبصیر مکنئی گردید (بطور قلب) چنانچه غراب را بجهت حدث یا صره اش اعور گویند و سال وفاتش بدست نیامد .

یوسف بن حارث - موافق آنچه از رجال شیخ و ابن داود و خلاصۀ

ابوبصیر

علامه و دیگران نقل شده بتری مذهب و ضعیف الحال ، از اصحاب

ابو جعفر اول حضرت باقر ع و یا ابو جعفر ثانی حضرت جواد ع بوده است . مکنئی به ابوبصیر

بودن او محل تردید است ، بنا بر تحقیق تنقیح المقال کنیه اش ابونصر میباشد و بنا بر این ،

صاحب کنیه ابوبصیر که بنا بر مشهور چهار نفر بوده و یکی از ایشان هم همین یوسف بن

حارث را می شمارند (و فوقاً تذکر دادیم) منحصر بسه نفر لیث و یحیی و عبدالله بن محمد

اسدی مذکورین فوق میباشد و کنیه یوسف بن حارث ابونصر بوده نه ابوبصیر بلکه اگر

کنیه یحیی را نیز ابونصیر بدانیم چنانچه از بعضی نسخ رجال شیخ نقل شد ابونصیر کنیه

انحصاری همان لیث و عبدالله مذکورین میباشد و بس و تحقیق مراتب موکول است به
(کتب رجالیه)

حیان بن عبدالله - بعنوان ابن هشام در باب سیتم خواهد آمد.
ابوالبقاء
صالح بن حسین - در باب اول بعنوان جعفری نگارش یافته است .
ابوالبقاء
صالح بن شریف - در خانمه باب کنی ضمن بنی احمر خواهد آمد.
عبدالله بن حسین بن عبدالله بن حسین - عکبری بغدادی المولد
ابوالبقاء
والمسکن والمدفن، مکنشی به ابوالبقاء، ملقب به محب الدین،
از فقها و محدثین حنبلیه میباشد که ادیب نحوی حاسب عرضی، از افاضل اوائل قرن
هفتم هجرت، بسیار متواضع و دارای اخلاق فاضله، کثیرالفضل و المحفوظات و با اینکه
اعمی و هر دو چشمش در کودکی از آفت آبله نابینا بوده خداوند حکیم با حکمت بالغه
خود بجای قوه باصره، بنعمت حافظه خارج از متعارف و قوه مدرکه فوق العاده متعظم
و منتخرش فرموده بود (جلت حکمته). اینک نحو و علوم عربیه را از ابن الخشاب و
بعضی دیگر از اکابر وقت اخذ، حدیث و روایات را از ابوالحسن بطایحی، فقه و اصول
و مذهب و علم خلاف را از ابویعلی فراء و بعضی از فنون متداوله دیگر را از افاضل
وقت فراگرفت تا آنکه گوی سبقت از دیگران ربود، در سلك رؤسای علمی منسلک شد،
آنی از تدریس غافل نبود، مجلس وی مرجع استفاده دانشمندان و محصلین بغداد و
نواحی آن بود. هر گاه اراده تصنیف کتابی در مطلبی و موضوعی میداشت نخست کتب مربوطه
بهمان مطلب را حسب المقرر میخواندند پس مطالب مهمه منظوره خود را بدینوسیله
حفظ کرده و بکاتب املا مینمود تا آنکه بتالیفات نافع بسیاری موفق آمد :

۱- الاستیعاب فی الحساب ۳- الاشارة فی النحو ۳- اعراب الحدیث ۴- ایضاح
الفصل یا الايضاح فی شرح الفصل که شرح کتاب مفصل نام زمخشری است ۵- البلغة فی الفرائض
۶- التبیان فی اعراب القرآن که ترکیب ابوالبقاء معروف و مختص اعراب کلمات قرآن و
وجوه وراثت آنها میباشد، در طهران چاپ سنگی شده و در مصر نیز بارها بطبع رسیده و يك

نسخه آن بشماره ۲۰۶۳ در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید طهران موجود است ۷- التبیان فی شرح الدیوان که شرح دیوان متنبی است و در کلکته و قاهره بطبع رسیده است ۸- ترتیب اصلاح المنطق علی حروف المعجم ۹- التصریف فی التصریف یا فی النجو ۱۰- التعلیق یا التعلیق فی الخلاف ۱۱- التفسیر و آن غیر از اعراب القرآن مذکور فوق است ۱۲- التلخیص فی الفرائض ۱۳- التلخیص فی النحو ۱۴- التلقین فی النحو ۱۵- التهذیب فی النحو ۱۶- شرح ایضاح و تکملة ابوعلی فارسی ۱۷- شرح الحناسة ۱۸- شرح خطب ابن نباته ۱۹- شرح الفصیح ۲۰- شرح اللمع لابن جنی ۲۱- شرح مقامات حریری ۲۲- الباب فی علل البناء والاعراب ۲۳- لباب الکتاب که شرح ابیات الکتاب سیوییه است ۲۴- الملحق فی الجدل ۲۵- المناهض فی الفرائض و غیر اینها .

گویند جمعی از اکابر شافعیّه از وی درخواست کردند که مذهب شافعی را قبول کند و ایشان نیز تدریس نحو و لغت را در مدرسه نظامیه بغداد بعهده وی موکول نمایند در پاسخ گفت اگر مرا در پشت پا ایستاده نگهداشته و از طلا آن مقدار بر سرم بریزند که جسد من در همان حال ایستادگی در زیر طلا پنهان و پوشیده گردد بازم از مذهب حنبلی منصرف و دست بردار نمیباشم . وفات ابوالبقاء بسال ششصد و شانزدهم هجرت در هفتاد و هشت یا شصت و هشت سالگی در بغداد واقع گردید و در چندین جا از کشف الظنون تاریخ وفات او را پانصد و هشتم نوشته و البته اشتباه بتاریخ ولادت شده است . اما نسبت عکبری بطور خلاصه تحت دو عنوان عکبری و تلکبری از باب اول نگارش یافته است .

(کف و ص ۲۸۸ ج ۱ کا و هب ۴۵۳ ت و ۱ ج ۲ مه و غیره)

ابوالبقاء عکبری - همان ابوالبقاء عبدالله مذکور فوق است .

کفوی- حسینی ابن شریف موسی ، از افاضل نامی اواخر قرن

ابوالبقاء

یازدهم هجرت میباشد که در شهر کفه از بلاد قدس شریف در جای

پدر مفتی بود ، در زمان سلطان محمدخان رابع نوزدهمین سلطان عثمانی (۱۰۵۸-

۱۰۹۹ هـ ق = غنچ - غصط) مدتی بقضاوت بغداد و قلیب منصوب شد ، عاقبت در اثر حسد

رقبا باز بشهر خود کفه مراجعت کرد ، در سال هزار و نود و پنجم هجرت درگذشت و

از تألیفات او است :

۱- تحفه شاهان که بزبان ترکی در فقه و اخلاق و عقائد تألیف و در استانبول چاپ شده است
 ۲- کلیات العلوم که به کلیات ابوالبقاء معروف و حاوی قواعد کلیه تمامی علوم و متداوله بوده و بارها در ایران و استانبول و قاهره بطبع رسیده است و غیر اینها -

(اطلاعات متفرقه)

ابوالبقاء محمد بن مبارک - در باب سیم بعنوان ابن الفحل خواهد آمد .

ابوالبقاء محمد بن موسی - در باب اول بعنوان دمیری نگارش یافته است .

ابوبکر ابهری
 عبدالله بن طاهر بن حارث - طائی، از مشایخ عرفا و صوفیه میباشد که همسنگ شبلی و نظائر وی، مقبول عام و خاص، جامع علوم ظاهر و باطن و فنون طریقت و حقیقت بود . سال سیصد و سیم هجرت در زمان مقتدر بالله هیجدهمین خلیفه عباسی (۲۹۵-۳۲۰ هـ ق = رصه - شک) در گذشت . ابهر دومی است از اعمال اصفهان و شهری است مابین قزوین و زنگان و همدان که قلعه محکمی داشته و در سال بیست و چهارم هجرت در زمان خلافت عثمان مفتوح اسلامیان گردیده است و نسبت صاحب ترجمه بهمین ابهر دومی میباشد .

(ص ۱۰۸ ج ۳ هـ)

ابوبکر تابیادی
 شیخ رکن الدین - یا زین الدین علی، از اجلّه علما و عرفا و اولیای قرن هشتم هجرت میباشد که جامع کمالات صوری و معنوی، در علوم ظاهری کامل، در صفای باطن و کشف و شهود بحری بوده بی ساحل . خواجه بهاء الدین نقشبند بخدمت وی رسیده و سید شریف جرجانی و ملا سعد تفتازانی با آن همه مراتب عالی علمی که دارند بمقامات وی معتقدند، امیر تیمور لنگ صاحب قران (۷۷۱-۸۰۷ هـ ق =

۱- ابوبکر - در اصطلاح علمای رجال و ارباب تراجم کنیه و یا اسم اصلی جمعی زیاد میباشد که در محل مقتضی از این کتاب تحت عناوین متفرقه نگارش یافته است و بعضی دیگر را نیز در اینجا تذکر میدهد .

ذعا- ضرب) نیز بدو دست ارادت داده و بدو منسوب است :

گر منزل افسلاك شود منزل تو وز کوثر اگر سرشته باشد گل تو

چون مهر علی نباشد اندر دل تو مسکین تو و سعیهای بی حاصل تو

نیز از او است که به ملك غیاث الدین از حکمرانان وقت نوشته است :

افراز ملوک را نشیب است بترس در هر دلکی از تو نهیب است بترس

با خلق ستمگری کنی نندیشی در هر ستمی یا تو حسیب است بترس

در آخر محرم هفتم و نود و یکم هجری قمری در قریه تا بیاد از دیهات بوشنج از اعمال
هرات وفات یافت و در ماهه تاریخ آن گفته اند :

تاریخ وفات قطب اوتاد يك نقطه بنه باخر صاد

(صا = ۷۹۱) (ص ۶ و ۱۳۰ لس و غیره)

نامش همین ابوبکر، پسر اسحق، نسبش به ملا عبدالرحمن جامی

ابوبکر جامی

سابق الذکر موصول، کمالات صوری و معنوی را جامع، در حسن خط

مشهور، خصوصاً خط نستعلیق را خوب مینوشته و قطعات خوب از خود بیادگار گذاشته است

زمانی از خراسان بکردستان رفته و بجهت حسن خطی که داشته مرجع استفاده جمعی

انبوه گشت و عاقبت در سال هزار و هفتاد و هفت هجری قمری درگذشت .

(ص ۱۳۲ پیدایش خط و خطاطان)

ابوبکر خالدی همان ابوبکر محمد بن هاشم مذکور ذیل است .

ابوبکر رازی محمد بن زکریا - در باب اول بعنوان رازی محمد مذکور است .

ابوبکر سالم
ابوبکر شعبه } رجوع به ابوبکر عیاش مذکور ذیل نمایند .

ابوبکر صولی محمد بن یحیی - در باب القاب بعنوان صولی نگارش یافته

ابوبکر صیرفی محمد بن عبدالله - بغدادی شافعی، معروف به ابوبکر صیرفی، از

مشاهیر فقهای شافعیه میباشد که با حدیث و حدیث نظر و استحسان

وقیاس موصوف بود ، فقه را از ابوالعباس بن سریج فراگرفت ، در علم اصول نیز در نهایت مهارت و در آن علم شریف بعد از امام شافعی داناترین مردم محسوب می شد ، اقوال و اختلافات او در مسائل اصولیه در کتب اصولیه امامیه نیز منقول و غالباً در قبال اقوال ابوبکر باقلالی و ابوالحسین بصری مذکور میدارند. کتابی در اجماع و یکی هم در اصول و یکی دیگر نیز در شروط تألیف داده و روز پنجشنبه بیست و دویم ربیع الاخر سیصد و سی ام هجرت در گذشت . (ص ۷۰۸ ت ۲۲ و ۲۳ ک ۲۹۷۵ و ۳۴ ج ۱۸۶ و ۱۸۷ ج ۴۳)

ابوبکر

عبدالله بن طاهر - فوقاً بعنوان ابوبکر ابهری مذکور شد .

ابوبکر

عیاش بن سالم - خیاط محدث اسدی کوفی ، از مشاهیر متعبدین

محدثین میباشد که بسیار عابد و زاهد و متقی و دائم التلاوة بود ،

هرگز از تلاوت قرآن مجید افسرده نمیشد ، گویند (والعهده علیهم) در مدت عمر خود

دوازده هزار و یا بقولی بیست و چهار هزار بار ختم قرآن کرده است ، قضیه رد و انکار

او بر موسی بن عیسی عباسی در تخریب قبر مطهر حضرت حسین بن علی ع مشهور و در

آخر جلد عاشر بحار الانوار و بعضی از مصنفات دیگر مجلسی مذکور و در جلد اول نامه

دانشوران هم از آنها منقول میباشد .

از کلمات او است : دوستدار دنیا بسیار مسکین و یتیم میباشد که برای یک درهم

زیان ، تمامی روز در ماتم بسر میبرد و لکن برای نقصان عمر و دین خود ابدأ حزن و

اندوهی بخود راه نمیدهد . موافق آنچه تحت عنوان قراء سبعة مذکور داشتیم صاحب

ترجمه یکی از دو راوی قرائت عاصم و دیگری نیز عبارت از ابو عمرو بزاز است .

ناگفته نماند که نام اصلی صاحب ترجمه نیز ابوبکر بوده و عیاش نام پدرش میباشد

(ابوبکر بن عیاش) و چنانچه متعارف است بجهت کثرت استعمال غالباً لفظ ابن را انداخته

و اسم پسر را بسوی اسم پدر اضافه داده و ابوبکر عیاش گویند و نظائر آن بسیار است .

بقول بعضی ، نام اصلی صاحب ترجمه سالم و بقولی دیگر شعبه بوده و ابوبکر کنیه او

است (سالم بن عیاش یا شعبه بن عیاش) . بهر حال وفات ابوبکر عیاش در سال یکصد و

نود و سیّم هجرت واقع گردید . (اطلاعات متفرقه)

ابوبکر محمد بن عبدالله - همان ابوبکر صیرفی مذکور فوق است .

محمد بن هاشم بن وعله - یا سعید خاندی ، از افاضل نامی او آخر

ابوبکر

قرن چهارم هجرت میباشد که مراتب فضل و کمالاتش مشهور و

بمناسبت این که ولادت او و برادرش سعید (که شرح حالش نیز بعنوان ابوعثمان سعید بن

هاشم خواهد آمد) در قریه خاندیه نامی از اعمال موصل واقع و بزرگ شده آنجا هستند

هریک از ایشان را به خاندی موصوف داشته و جمعاً خاندیان گویند . همچنانکه نسبتاً

برادر بودند در مراتب فضل و کمال نیز پیوندی بکمال داشته و در سیاق و بدایع الفاظ و

ابتکار معانی مانند فرقدین در اوج کمال بوده اند . ثعالبی در حق ایشان گوید :

ان هذان لساحران ، عاقبت در اثر وفور کمالات بترقیات بسیاری نایل و در عداد شعرای

سیفالدوله بن حمدان معدود و حراست خزائن کتب دولتی بعهده ایشان هوکول گردید .

سری رفاء بسبب معادات و مهاجرتی که با ایشان داشته ایشان را بسرقت اشعار خود

متهم داشت (چنانچه در ضمن شرح حال سری رفاء بطور خلاصه اشعار نمودیم) . هر دو

برادر طریق تشیع بپیموده اند ، ابوبکر را اشعار جان گذاری در وقایع پر فجاج کر بلاهست

که نقل آنها منافی اختصار این عجاله میباشد و در سال سیصد و هشتادم هجرت وفات یافت .

(ص ۲۴۰ ف و ۲۴۸ ج ۱ م)

ابن محمد بن عمر حکیم ترمذی که اسم اصلیش هم ابوبکر ، اصلش

ابوبکر وراق

از ترمذ ، از افاضل عرفا و اعظام زهاد میباشد که در ورع و تقوی

و مراحل تجرید و تفرید ، کمالی بسزا داشت ، در وفور زهد و علم و فضل از این طبقه

مستثنی بوده و او را کشته نفس و مبارک نفس و مؤدب الاولیاء میگفتند . وفات او در او آخر

قرن سیّم هجرت در بلخ واقع گردید . (ص ۳۵۱ ج ۲ م)

یحیی بن سلیم - یا سلیمان (هر دو بضم اول و فتح ثانی) از اصحاب

ابوالبلاد

حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام و نسابتنا بود ، از آن

دو بزرگوار روایت نموده و راوی اشعار عرب هم میباشد. پسرش ابراهیم بن ابی البلاد هم که کنیه او در کتب رجالیه ما بین ابوالحسن و ابویحیی و ابواسماعیل مرّود است ادیب قاری ثقه و جلیل القدر و از اصحاب حضرات صادق و کاظم و رضا علیهم السلام بوده و عمری بسیار نموده است. حضرت رضا ع در نامه‌ای که برای او مرقوم فرموده مدح و تحسینش نموده و ابراهیم کتابی در حدیث دارد و فرموده وحید بهبهانی زمان حضرت جواد ع را نیز در ک کرده و بنوشته بعضی از علمای رجال از حضرت باقر ع نیز روایت مینماید. در نخبه المقال وثاقت و صحت طریق روایت از او و مدح حضرت رضا ع و از اصحاب سه امام عالی مقام اولی بودن او را اشعار داشته و گوید :

و ابن ابی البلاد ابراهیم ابو یحیی جده سلیم
 طق صح جش جش ثقه قی ظم وضا له کتاب و ثنا من الرضا ع
 (کتب رجالیه و ص ۸۶ نس و ۴۱۲ ج ۵ اعیان الشیعه)

ابوالبیان نیا بن محمد - در باب سیم بعنوان ابن الحورانی خواهد آمد.

ابوتراب در اصطلاح رجالی لقب حماد بن صالح از دی و علاء الدین بن محمد است.

ابوتراب اصفهانی - از فضالی نامی و شعرا و خوش نویسان عهد شاه عباس

کبیر صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ ه ق = ظصو - تلج) میباشد که بر رئیس

الخطاطین مشهور و از شاگردان میر عماد حسنی قزوینی سابق الذکر بود، آنی از وظائف خدمتگذاری میر فروگذاری نمیکرد، مال بسیاری از ثروت شخصی خود را در راه میر و تحصیل علم و خط مصروف داشت، بعد از کشته شدن میر در سال هزار و بیست و چهارم یا هفتم هجری قمری که کسی جرأت نزدیکی نداشت (بعثتی که در شرح حال میر در باب اول اشاره نمودیم) صاحب ترجمه فالان و خروشان خود را بر سر نعش رسانیده و با احترام تمام مدفونش کرد و اشعاری در مرتبه اش گفته که مطلعش این است :

دهر، پرفتنه و پر مشغله و پر غوغا است شرح این ها تم و این سوا که را خود یار است
 سال وفات ابوتراب بدست نیامد. (ص ۱۲۳ پیدایش خط و خطاطان)

ابوتراب خوانساری سید ابوتراب بعنوان خوانساری سید ابوتراب مذکور شده است.

ابوتراب رازی

در باب اول بعنوان سید مرتضی رازی نگارش یافته است .

شیخ عبدالصمد - برادر شیخ بهائی در باب اول ضمن شرح حال

ابوتراب عاملی

پدرش شیخ حسین تحت عنوان عزالدین نگارش یافته است .

نخشبى عسکر بن حسین - یا حصین ، یا عسکر بن محمد بن حصین ،

ابوتراب نخشبى

از اکمل مشایخ خراسان ، استاد عرفا و در طبقه اولی این سلسله

معدود ، در علم و زهد و تقوی و توکل و فتوت و مجاهده و حید عصر خود ، با حاتم اصم

و شیخ ابوحاتم عطار و احمد بن حنبل مصاحب بود ، در طی مراحل عرفانی و انجام

وظائف مجاهده عزمی راسخ فتور ناپذیر داشت بعدی که سی سال یا چهل سال سر بیابان

نهاد و در هنگام غایب خواب سر بزمین می نهاد ، بارها بحج بیت الله الحرام مشرف شد ،

کلمات عرفانی و کرامات بسیاری بدو منسوب است .

در هفدهم جمادی الاولی سال دویست و چهل و پنجم هجری قمری در بادیه بصره

باد سموم بروی خورد ، گویند (والعهده علیهم) تنها و بحال ایستادگی جان داد ، تا یک

سال یا چند سال بهمان حال رو بقبله عصا بردست بود ، هیچ ضرر و آفتی از درندگان

ندید تا مردمان وقوف یافته و او را شناخته و بنحاکش سپردند . لکن در طبقات شعرانی موافق

آنچه در تاریخ بغداد از بعضی نقل کرده گویند که ابوتراب در بادیه مرده و بدن او را

درندگان پاره کردند و جمله صاحب سعید = ۲۳۵ ماده تاریخ وفات او است . نسبت نخشبى

بهمین عنوان در باب اول مذکور شد و ابوتراب بعقیده بعضی از نخشب ترکستان و بزعم

بعضی از نخشب عراق عرب است .

(ص ۴۲۳ ج ۲ مه و ۳۱۵ ج ۱۲ تاریخ بغداد وغیره)

بیب بن اوس بن حارث بن قیس بن اوس - طائى عاملی شامی ،

ابو تمام

معروف به ابوتمام ، از مشاهیر ادبا و شعرای عرب بلکه اشهر

و اشعر ایشان است . در فصاحت و بلاغت دارای مقامی بلند و وحید عصر خود ، از کثرت

ابنکار معانی طریفه به صیقل المعانی ملقب ، در عهد معتصم هشتمین خلیفه عباسی (۲۱۸-۲۲۷ = ریح - رکن) بنامی شعرای وقت مقدم ، بسیار کریم النفس و دارای اخلاق حمیده بود . فرموده نجاشی و علامه حلی و شیخ حر عاملی ابونمام ادیبی است فاضل منشی ، از رؤسا و اجلائی شیعه امامیه ، در محفوظات خود متفرد . گویند که چهارده هزار ارجوزه عربی غیر از مقطعات و قصائد و مفردات در حفظ داشته است ، با این همه بواسطه لکنت زبانی که داشته حرف زدن درباره او بسیار دشوار بود اینک یکی از شعرا در حق وی گوید :

یا نبی الله فی الشعر و یا عیسی بن مریم
 انت من اشعر خلق الله ما لم تتکلم
 از آثار قلمی ابونمام است :

۱- الاختیارات من شعر الشعراء ۲- الحماسة یا دیوان الحماسة ۳- حماسه ابی تمام معروف و برهانی قاطع بر فضل و کمال معرفت او میباشد و آن غیر از اختیارات مرقوم و غیر از دیوان مذکور ذیل او است . اشعاری را که در موضوع حماسه و شجاعت از اشعار زمان جاهلیت عرب انتخاب کرده جامع و بنام حماسه و غیره به ده باب مبوب نموده و بنام باب اولش (حماسه) شهرت یافته و در هند و مصر و قاهره و کلکته و غیره و گاهی تنها و گاهی با بعضی از شروحنی که فحول و اکابر بر آن نوشته اند بارها چاپ شده است ۳- دیوان اشعار او که بدیوان ابی تمام معروف است .

مخفی نماند که اشعار ابونمام مرتب نبوده تا آنکه ابوبکر صولی سابق الذکر آنها را بترتیب حروف مرتب داشت ، سپس علی بن حمزه اصفهانی هم آنها را جمع و تدوین کرد لکن ترتیب حروف را منظور ننمود بلکه بنام مدیح و هجاء و معانیات و اوصاف و فخر و غزل و هرائی بهفت باب مبوب و مرتب کرد و همین است که در بیروت و قاهره چاپ و یک نسخه خطی از آن بشماره ۲۴۳ در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید طهران موجود است ۴- فحول الشعراء که حاوی شرح حال جمعی وافر از شعرای اسلام و جاهلیت است . نسب ابونمام با هفده واسطه به یعرب بن قحطان موصول میشود و اصلاً شامی بود ، در اوایل زندگانی در مصر اقامت گزیده و سقائی میکرد ، در مجالس ادب و آداب

کمال نیز حاضر میشد تا آنکه در اثر فطانت و استعداد فطری از کمالات ایشان بهره‌ور گردید ، در نتیجه علاقه مفراطی که بشعر گفتن داشته اشعار او ممتاز و در میان مردم شایع شد ، قصائدی برای معتصم گفت ، بصله و جایزه او نایل و بدیگران مقدم گردید. گویند که او قصیده‌ای سینه در مدح احمد بن معتصم گفته و در حضور او میخوانده تا بدین شعر رسید:

ابلیت هذا المجد ابعدا غایة
فیه و اکرم شیمة و نعاس
اقدام عمرو فی سماحة حاتم
فی حلم احنف فی ذکاء اباس

فیلسوف اعظم یعقوب بن صباح کندی که حاضر بود گفت ، مقام امیر بالانر از اشخاصی است که در این شعر ذکر شده‌اند پس ابو تمام کمی سر فرو برده و گفت :

لا تنکروا ضربی له من دونه
مثلا شرودا فی الندی والبأس
فانه قد ضرب الاقل نوره
مثلا من المشکاة والنبراس

آن فیلسوف بمجرد شنیدن این دو شعر که حاکی از تمام فطانت و حدت ذهن و فراست او بوده بسیار متأثر و متألم شد و گفت اسف دارم بر این چنین شخصی که زیاده بر سه روز عمر نخواهد کرد زیرا که آتش ذکاوتش مشتعل شده و او را سوزانده است و نیز از اشعار ابی تمام است

و اذا اراد الله نشر فضیلة
طوبت اتاح لها لسان حوود
لولا اشتعال النار فی ما جاورت
ماکان يعرف طیب عرف العود

ینال النتی من عیسه وهو جاهل
ویکدی الفتی فی عیسه وهو عالم
ولو کانت الارزاق تانی علی الحجی
هلکن اذا من جهلین البهائم
فلم یجتمع شرق وغرب لقاصد
ولا المجد فی کف الفتی والدرهم

در مدح اهل بیت عصمت ع نیز اشعار بسیاری گفته و قصیده‌ای هم دارد که اسامی مبارکه ائمه اطهار ع را تا معاصرش حضرت جواد ع ذکر کرده است . از مناقب ابن شهر آشوب نقل است که ابو تمام اشعاری گفته که حاوی ذکر دوازده امام تا حضرت ولی عصر ع میباشد . وفات ابو تمام بسال دو بیست و سی و یکم یا سی و دوم یا بیست و ششم یا هشتم یا نهم هجری قمری در موصل و ولادتش هم بسال یکصد و نودم در دیهی جاسم نام از توابع دوران از بلاد دمشق واقع شد و ابو نپشل بن حمید طوسی قبه‌ای بر سر قبر او بنا نهاد

و حسن بن وهب هم در مرثیه وی گفته است :

فجع الفریض بغاتم الشعراء و غدیر روضتها حبیب الطالی
ما تاعنا فجاءورا فی حفرة و کذاک کانا قبل فی الاحیاء

(س ۲۰۴ ت و ۱۳۱ ج ۱ کا و ۷۰ ج ۲ ع و ۱۹۶ ج ۱ مه و ۴۴۸ هر و غیره)

ابو تمیم معد بن اسمعیل - { اولی چهارمین خلیفه فاطمی و دویمی هشتمین
ابو تمیم معد بن علسی - { ایشان و بعنوان معز لدین الله و مستنصر بالله

نگارش داده ایم .

میمون بن جعفر - ادیب نحوی لغوی ، از شاگردان ابوالحسن
کسائی و معاصر اسمعی (متوفی بسال ۲۱۴ هـ ق = ریذ) بوده

ابو توبه

و درغرائب لغات بروی تقدّم داشت و سال وفاتش بدست نیامد .

(س ۲۱۰ ج ۱۹ جم)

ابو التهاننی حسن بن ابراهیم - درباب اول بعنوان جبرتی نگارش یافتد است .

عمر و بن عبدالله بن کعب - صائدی انصاری ، از فرسان و شجاعان
عرب و اکابر شیعه و از اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع میباشد

ابو ثمامه

که در محاربات اسلامی از حاضرین رکاب آن حضرت بود، در عمل اسلحه نیز خبرتی بسزا
داشت ، هنگامی که مسلم بن عقیل وارد کوفه شد ابو ثمامه نیز با او مشغول خرید و
تهیه اسلحه بود تا آنکه مسلم بشهادت رسید ، ابو ثمامه مخفی و پنهانی به همراهی نافع
بن هلال ، عازم آستان ملائک پاسبان حضرت حسین بن علی علیهما السلام شد، در اثنای
راه بغیض حضور نایل و در رکاب مبارک عزیمت کربلا داد ، عاقبت بشرف شهادت مشرف
و بسعادت ابدی تاریخی سلام خصوصی ناحیه مقدسه موفق و نام خود را زینت اوراق
گردانیدند . (السلام علی ابی ثمامة عمرو بن عبدالله الصائدی) همین ابو ثمامه است که روز
هاشورا کثیر بن عبدالله شعبی را که از طرف ابن سعد آمده و قصد ملاقات حضرت
سیدالشهداء ع را داشت از تشرف حضور با شمشیر مانع آمد و بخلع شمشیرش بگماشت

و هم ظهر بودن و فرا رسیدن وقت نماز را متذکر شد بشرحی که در کتب مربوطه نگارش داده اند . لفظ ثمامه بفتح ثای ثخذ و تخفیف هر دو میم ، صائدی هم منسوب بدقبیله بنی صائد از شعب و بطون قبیله همدان است .

(کتب رجالیه و دیگر کتب مربوطه)

مسيلمه - از اهل یمامه میباشد که نخست بشرف اسلام مشرف

ابو ثمامه

اخیراً در عهد سعادت حضرت رسالت ص در یمامه دعوی نبوت

کرد، در مدتی اندک گروه انبوهی از سبک مغزات بدو گردیدند . نامه ای بخدمت آن حضرت عرضه داشت که تصدیق نبوت و تشریک خود در آن منصب الهی و بدو قسمت کردن زمین مابین خودشان (که هر یکی در قسمت مختصی خود نبوت کرده و مشغول تبلیغات باشد) و بعضی لطائفات دیگر را حاوی بود تا در همان اوقات آن حضرت وفات یافت . در سال دویم خلافت ابوبکر، لشکری با سر لشکری خالد بن ولید به یمامه گسیل شد ، مابین مسلمین و اتباع مسيلمه محاربه شدیدی واقع گردید، قریب به بیست هزار نفر از طرفین مقتول و در نتیجه مسلمین غالب و مسيلمه نیز کشته شد و مردم از شر اغوا و اضلال او خلاصی یافتند و کذب و دروغ گوئی او بهمراه معلوم و در این صفت خبیثه ضرب المثل گردید .

ناگفته نماند که سجاح دختر حارث تمیمی نیز که مذهب نصاری داشته در اواخر

عهد حضرت نبوی ص در میان بنی تغلب و بنی ربیع و قبیله خود بنی تمیم بدعوی نبوت آغاز کرد ، بدین جهت بین او و مسيلمه رقابت حاصل شد او نیز لشکری برای مدافعه مسيلمه برگماشت ، لشکر او با لشکر مذکور مسلمین مصادف و متحد المرام بودند و اخیراً رقابت ایشان بصلح و آشتی بلکه بنوشته بعضی باز دواج مبدل گردید تا بعد از قتل مسيلمه (بدست لشکر اسلام) سجاح توبه کرده و بشرف اسلام مشرف شد و سجاح اصلاً مرتد نبوده است و بسط زاید موکول بتواریخ و سیر است .

(ص ۲۵۳۶ ج ۴ و ۴۲۸۶ ج ۳۶)

علی بن ابی احمد حسین - بعنوان علم الهدی در باب اول نگارش یافته است .

ابو الثمانین

احمد بن ابوالبرکات محمد - در باب اول القاب اولی بعنوان احمد بن محمد - سیواسی و دریمی بعنوان زابلی

ابو الثناء

ابو الثناء

نگارش یافته اند .

محمود بن ابی بکر - در باب اول بعنوان ارموی مذکور شده است .

ابو الثناء

محمود بن ابی الفضل - در باب اول بعنوان بهاء الدین طبری مذکور است .

ابو الثناء

محمود بن عبدالرحمن - در باب اول بعنوان شمس الدین مذکور است .

ابو الثناء

محمود بن عبدالله - در باب اول بعنوان آلوسی مذکور است .

ابو الثناء

محمود بن عمر - در باب اول بعنوان سدید الدین ذکر شده است .

ابو الثناء

محمود بن سعید - در باب اول بعنوان قطب الدین شیرازی ذکر شده

محمود بن نعمت - در باب سیم ضمن ابن سکره محمد بن عبدالله خواهد آمد .

ابو الثناء

در اصطلاح رجالی کنیه فہم بن عمرو بن قیس عیلان و جمعی دیگر است .

ابو ثور

عرو بن معدیکرب - در باب اول بعنوان زبیدی مذکور است .

ابو ثور

در اصطلاح رجالی عبدالله بن عمرو بن حرام و سیار بن طارق و بعضی دیگر است

ابو جابر

زیاد بن ابی زیاد - منذر بن جارود عبدی ہمدانی خراسانی ،

ابو الجارود

مکنسی به ابو الجارود و ابو النجم نخست از اصحاب حضرت باقر ع

بلکه بنوشته بعضی از اصحاب حضرت امام سجّاد و صادق ع نیز بود لکن تفسیر خود را که بقرآن مجید نوشته تنها از حضرت باقر ع روایت مینماید . اخیراً بعد از خروج

زید بن علی بدو گرایید ، از آن حضرت اعراض کرده و زیدی مذهب شد و همچنین آنکه کور مادرزاد و بی بصر بوده بی بصیرت هم گردید و از طرف قرین الشرف آن حضرت به سرحوب ملقب شد که بنوشته قاموس نام شیطانی است کور و نابینا و ساکن دریا . فرقه جارودیه هم که بهمین جهت به سرحوبیه نیز موسوم و از شعب زیدیّه میباشد (و بعنوان جارودیه نگارش داده ایم) بدو منسوب و اخبار بسیاری در ذمّ وی وارد است . در سال یکصد و پنجاهم هجرت و یا بعد از آن سال درگذشت و مقام ، مقتضی بسط زاید نیست .

(کتبدرجالیه)

ابوالجاموس

ثور بن یزید - اعرابی ، از ادبای عرب میباشد که گاهی در بصره میهمان آل سلیمان بن علی میشد ، ابن مقفع (متوفی در حدود

سال ۱۴۵ هـ ق = قمه) نیز فنون فصاحت را از وی یاد گرفته است و سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۶۷ ق)

ابوجبل

واقفی مذهب و از اصحاب حضرت امام کاظم ع و موکول بعلم رجال است .

ابوجحیفه

وهب بن عبدالله - از اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع میباشد و در حال صغر از اصحاب حضرت رسالت ص نیز بوده است .

ابوالجراح

در اصطلاح رجالی عبدالملک بن میسرّه کنندی و یکی از اصحاب هم هست .

ابوالجراح

عبدالله بن عیاش - بعنوان منتوف در باب اول مذکور شده است .

ابوجراده

عامر بن ربیع - در خاتمه باب کنی ضمن عنوان بنی ابی جراده خواهد آمد .

ابوجریر

(بروزن کمیل) کنیه سه تن از اصحاب کبار ائمه اطهار ع میباشد که عبارتند از زکریا بن ادیس بن عبدالله بن سعد اشعری قمی

و زکریا بن عبدالصمد قمی و محمد بن عبدالله یا عبیدالله و شرح حال ایشان موکول بکنب

- ابو حامد احمد بن عامر - در باب اول بعنوان هرودی نگارش یافته است.
- ابو حامد احمد بن علی بن عبد الکافی - در باب اول بعنوان سبکی نگارش یافته است.
- ابو حامد احمد بن محمد - انطاکی بعنوان ابوالرقعمق در همین باب خواهد آمد.
- ابو حامد احمد بن محمد - دلوی در باب اول بعنوان دلوی مذکور است.
- ابو حامد احمد بن محمد - صاغانی بهمین عنوان صاغانی در باب اول مذکور است.
- ابو حامد دوستان - در باب اول بعنوان دوستان مرقوم است .
- ابو حامد زیاد بن معاویه - در باب اول بعنوان تابعه ذبیانی مذکور است .
- ابو حامد محمد بن عبدالله - تحت عنوان ابن زهره در باب سیم خواهد آمد.
- ابو حامد محمد بن علی بن عمر - در باب اول بعنوان سمرقندی مذکور است.
- ابو حامد محمد بن محمد بن محمد - در باب اول بعنوان عمیدی مذکور است.
- ابو حامد محمد بن محمد بن محمد - در باب اول بعنوان غزالی نگارش دادیم.
- ابو حبش یا ابو حبیش تمیم بن عمرو از اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع و دو کول بکتب مربوطه است .
- ابو حبه در اصطلاح رجالی اولی ثابت بن نعمان و روح بن زینب و عامر بن عمرو ، دومی ناجیه بن ابی عماره صیداوی ، سیمی همان ابو حبش مذکور فوق و تماماً موکول بکتب رجالیه هستند .
- ابو حبیب ابو حبیب
- ابو حبیث ابو حبیث
- ابو الحتوف عجلانی - انصاری، پسر حارث بن سلمه انصاری، بقبیله بنی عجلان از شعب قبیله خزرج منسوب، از شهدای کربلا و نخست با برادرش سعد بن حارث بن سلمه در کوفه از خوارج بودند . هر دو برادر با عمر بن سعد برای مقاتله با امام مظلوم بکربلا آمدند تا آنکه آن حضرت بعد از شهادت اصحاب ندا در داد

الا من ناصر ينصرنا اهل وعيال و اطفال ، صدا بگریه و نوحه بلند کردند پس در این حال هردو برادر مشمول سعادت و توفیق پروردگاری شده و گفتند این بزرگوار دخترزاده پیغمبر ما میباشد و فردای قیامت انتظار شفاعت جدّ او را داریم و با این حال با چه رو بسر مقاتله برآئیم . از لشکریان ابن سعد جدا شدند ، در پیشروی آن حضرت بدیشان حمله برده و جمعی را مقتول و گروهی را مجروح و زخم‌دار نمودند ، عاقبت هردو در يك مكان بدرجۀ رفیعۀ شهادت نایل و عاقبت بخیر شدند و سعادت ابدی را حیازت نمودند . حشرنا الله معهم . نام ابوالحتوف درجائی بنظر نرسیده و دور نیست که متحدالاسم والکنیة باشد . (ص ۱۲ ج ۲ تنقیح‌المقال وغیره)

ابو

ابوالحجاج - در باب اول بعنوان اقصری ابوالحجاج مذکور است .

ابوالحجاج - در باب اول بعنوان رحبی مذکور است .

ابوالحجاج - در باب اول بعنوان اعلم نگارش یافته است .

ابوالحجاج - بن یوسف بن عبدالملک بن یوسف بن علی بن ابی‌الزهر حلبی مزنی دمشقی شافعی ، ملقب به جمال‌الدین ،

مکنسی به ابوالحجاج ، از اکابر محدّثین عامۀ قرن هشتم هجرت میباشد که بسیار قانع و متواضع و باحیا و حلیم و کم‌سخن بود ، اصلاً غیبت و بدگوئی از کسی نمیکرد و خود پستی نمی نمود ، تاریخ بغداد و مسند ابن حنبل و صحاح سته و دیگر کتب احادیث مبسوطه متداوله را از محیی‌الدین نووی و مشایخ بسیار دیگری که در حدود هزار نفر میباشد خوانده و استماع نموده و در روایت آنها اجازه داشت ، اغلب محدّثین دمشق و غیره نیز از وی استماع حدیث کردند و هر چه استماع مینمودند دیگر حریص تر شده و اصلاً سیر نمیکردیدند و خسته خاطر نمی‌گشتند ، او را بحافظ و دریای علم حدیث بودن ستوده و

۱- ابوالحجاج - در اصطلاح رجالی ، عبدالله ثمالی صحابی و عبیدالله بن صالح خثمی است .

برسلف و مخلف ترجیحش میدادند .

علاوه بر علوم حدیثیه ، حافظ قرآن ، در لغت و نحو و صرف و علوم عربیه و فقه شافعی نیز متبحر ، نسبت بشرح حال روات و محدثین نیز احفظ مردم بود ، بشرح حال ادبا و شعرا و امرا و ملوک و وزرا و طبقات دیگر غیر از محدثین اصلاً نمیپرداخت و از تألیفات او است :

۱- اطراف الکتب الستة که حافظ شمس الدین محمد بن احمد ذهبی بنام مختصر اطراف المزی تلخیصش کرده است ۳- احة الاشراف بمعرفة الاطراف چنانچه بعضی از معاصرین گفته اند ۳- تهذیب الکمال فی اسماء الرجال در کشف الظنون گوید این کتابی است بزرگی که مثل آن تألیف نشده و گمان هم نمیرود که قدرت تألیف مثل آن داشته باشند . ذهبی مذکور بنام تذهیب التهذیب همین کتاب را تلخیص کرده و ابن حجر عسقلانی نیز تلخیصش کرده و پاره‌ای فوائد دیگری بدان افزوده و تهذیب الکمال فی معرفة الرجال نامیده سپس این را نیز مخلص کرده و به تقریب التهذیب موسومش داشته است .

وفات ابوالحجاج ما بین ظهر و عصر روز جمعه دوازدهم صفر هفتصد و چهل و دویم هجری قمری در حال قرائت آیه الکرسی در دمشق واقع شد ، در مقابر صوفیه نزدیکی معاصرش ابن تیمیه مدفون گردید و جماعت زیادی در نماز جنازه اش حاضر بوده اند . مزی بکسر اول و تشدید ثانی منسوب به قرینه میزه نامی است (با همان حرکت) از مناسبات دمشق .
(کف ص ۴۵۷ ج ۴ کم و غیره)

یوسف بن محمد بن ابراهیم - در باب اول بعنوان بیاسی نکارش یافته است .

ابوالحجاج

یوسف بن یحیی بن اسحاق - سبتی مغربی اسرائیلی ، از اطباء نامی قرن هفتم هجری میباشد که در هر دو قسمت علمی و عملی

ابوالحجاج

طب تجربتی کافی داشت و در نجوم و هندسه و صناعات فلسفه بصیرتی وافی . مولد و منشأ وی شهر سبتیه از مشهورترین بلاد مغرب ، جدّ نهمش سمعون و بهمین جهت به ابن سمعون نیز موصوف و شرح فصول بقراط از آثار نفیسه او است و بسال ششصد و بیست و سیّم هجرت

در حلب درگذشت .

ابو حذیفة

(ص ۲۱۱ ج ۲م)

در اصطلاح رجالی اسحق بن بشر و بهشم بن عشبه است .

ابو حذیفة

واصل بن عطاء معتزلی - بنو شته روضات ، نخستین کسی است که

باسم معتزلی موسوم بوده و در علم کلام تألیف کتاب نموده و طریق

معرفت حق را منحصر بقرآن و اجماع و عقل و خبر متواتر اجماعی داشته است و مجملی

از شرح حال او را بعنوان غزال در باب اول نگارش داده ایم و بداتجا مراجعه نمایند .

ابو حرب

عطا - پسر ابوالاسود دثلی سابق الذکر موکول بعلم رجال است .

ابو الحرث

ارسلان بن عبدالله - بعنوان بساسیری در باب اول مذکور شده است .

ابو الحرث

عبیدالله یا غیلان بن عقبه - در باب اول بعنوان ذوالثمة مذکور است .

ابو الحرم

مکی بن ریان - زیلاً بعنوان ابوالحزم (با زای هوز) مذکور است .

ابو حزره

جریر بن عطیه - بهمین عنوان جریر در باب اول ذکر شده است .

ابو الحزم

مکی بن ریان - یا زیان بن شبة بن صالح ، ملقب به صائن الدین ،

مکنی به ابوالحزم یا ابوالحرم از افاضل اوائل قرن هفتم هجرت

میباشد که حجت کلام عرب ، جامع فنون ادب ، علم و فضل و عقل و دیانت وی مسلم

بود . حدیث و نحو و لغت را از ابن صفار و ابن خشاب و ابن الانباری و سایر مشایخ بغداد

فراگرفت پس بشهر موصل که اقامتگاه اولی او بوده برگشت و بنای تدریس گذاشت ، در

فنون متنوعه مرجع استفاده فضلالی موصل و نواحی بود ، چون اوقات خود را منحصر

بتدریس میداشت لاجرم در تمامی عمر تألیفی نتوانست پرداخت و از اشعار او است :

فلا تقبله تضح قریر عین

إذا احتاج النوال الی شفیع

فساوی ان یعاف ثمنتین

إذا عیف النوال لفرد من

در ششصد و سیّم هجری قمری در موصل وفات یافت و در صحرای باب المیدان در مقبره

معافی بن عمران در جوار ابوبکر قرطبی مدفون گردید و ماقبل حرف آخر کنیه او ما بین

(ص ۱۷۱ ج ۱۹م و ۲۰۷ ج ۲م)

رای قرشت و زای هوز مرّد است .

بکری مصری استاد شهید ثانی نسبت داده و هر سه را از مدارک کتاب بحار خود می‌شمارد و بعد از این جمله گوئیم که ابوالحسن بکری مذکور اصلاً استاد شهید ثانی نبوده بلکه اقلامه قرن پیش از او و از متقدمین بوده است . چنانچه در ذریعه از کتاب منهاج السنه ابن تیمیّه (متوفی بسال ۷۲۸ هـ ق = ذیحج) نقل کرده که ابوالحسن بکری ، مؤلف کتاب انوار ، اشعری مذهب بوده و این خود برهانی قاطع است بر اینکه زمان همین ابوالحسن پیش از زمان ابن تیمیّه بوده و استاد شهید ثانی (متوفی بسال ۹۶۶ هـ ق = ظهو) تواند بود و اینکه در بحار الانوار ابوالحسن بکری مؤلف انوار و دو کتاب دیگر مذکور فوق را استاد شهید دانسته اشتباه میباشد بلی استاد شهید ، محمد بن محمد بن عبدالرحمن بکری مذکور ذیل است که او نیز مصری و کنیه اش ابوالحسن بوده و همین وحدت کنیه و نسبت بکری و مصری منشأ اشتباه شده است . بالجمله استاد شهید ابوالحسن محمد بن محمد بکری مذکور ذیل است که تألیف انوار نامی ندارد و ابوالحسن بکری که مؤلف انوار میباشد استاد شهید نبوده و نامش هم احمد بن عبدالله است .

(س ۴۰۹ ج ۲ ذریعه و غیره)

احمد بن محمد - طبیب طبری، مکنی به ابوالحسن، از اطبای

ابوالحسن

نامی قرن چهارم هجرت ، از مردمان طبرستان ، طبیب خاص

رکن الدوله دیلمی (متوفی بسال ۳۶۶ هـ ق = شمو) و مؤلف کتاب معالجات بقراطیه بوده و سال وفاتش بدست نیامد .

(س ۱۰۶ ج ۱ مر و ۲۹۹۴ ج ۴ س)

ابوالحسن اشعری علی - در باب سیم بعنوان ابن ابی بشر خواهد آمد .

ابوالحسن بکری احمد بن عبدالله - فوق و محمد بن محمد ذیل است .

ابن شیخ الشریعه حاج میرزا محمد - بن محمد علی بن ابوالخیر

ابوالحسن حسینی

بن عبدالباقی بن عبدالوهاب حسینی ، از اکابر علما و مراجع و

زعمای عصر حاضر ما میباشد که حاوی فروع و اصول و فنون ادبیّه و عربیّه ، محقق مدقق عمیق النظر دقیق الفکر، علاوه بر مراتب ساهیه علمیّه دارای کمالات معنوی ، در



عکس حاج میرزا ابوالحسن آقا انجلی - ۱

مکارم اخلاق طاق و اجداد ظاهرین خود را وارث بالاستحقاق، اجتهاد و فقاہت وی مسلم مخالف و موافق و مورد تصدیق یگانه و بیگانه و از اکابر اساتید این فکارنده است .

نخست در موطن اصلی و مولد خود شهر تبریز آذربایجان ادبیات و مقدمات لازمه و قسمت مهمی از ریاضیات را تکمیل نمود ، درس سطحی فقهی و اصولی را از آقای امیرفتاح سراپی و میرزا محمود اصولی (که از افاضل علمای آذربایجان بوده اند) فراگرفت ، در سال هزار و سیصد و چهارم هجرت

بمقام ادامه تحصیلات علمیّه بنجف اشرف عازم و در حوزه درس استدلالی فقهی و اصولی آقای شیخ محمد حسن امامقانی و فاضل ایروانی و حاج میرزا حبیب الله رشتی و دیگر اجلّه (که شرح حال هر یکی در محل مقتضی از این کتاب نگارش یافته) حاضر شد تا بمقام عالی علمی ارتقا جسته و باجازات ایشان نایل گردید ، در هزار و سیصد و هشتم به تبریز غم انگیز برگشته و تا آخر عمر بتدریس و تألیف و انجام حوائج مسلمین مشغول بود و از تألیفات او است :

- ۱- ازاحة الالتباس عن حکم المشکوٰۃ من اللباس که در تبریز چاپ سنگی شده است
- ۲ و ۳- حاشیه رسائل شیخ مرتضی انصاری و حاشیه ریاض و حاشیه مکاسب شیخ انصاری
- ۵- کتاب الارث که شرح باب ارت نجات العباد صاحب جواهر است ۶ و ۷ و ۸- کتاب الحج و کتاب الصلوة و کتاب الطهارة . صاحب ترجمه در هیجدهم ذی قعدة هزار و سیصد و پنجاه و هفتم هجرت عازم دارالقدس گردید و کلمة المغفور = ۱۳۵۷ مازة تاریخ وفات او است . مخفی
- نماند که وی در محله انجلی نامی از محلات تبریز مقیم و بهمین جهت به انجلی معروف و نام اصلی او هم ابوالحسن بود و محض بجهت توهّم کنیه بودن آن در همین باب کنیه نگاشته آمد .

(اطلاعات متفرقه)

سعید بن هبة الله - بن حسین طیب، از متمیزین اطبای قرن پنجم

ابوالحسن

هجرت میباشد که در زمان خود با کثرت علم و دانش و حسن معالجه

در غایت شهرت، حکیم باشی مقتدی بالله و مستظهر بالله بیست و هفتمین و هشتمین خلیفه

عباسی و معالجات بیمارستان عضدی در بغداد نیز بدو مفوض بوده و از تألیفات او است:

۱- الاقناع در طب که بسیار مبسوط است ۲- کتاب خلق الانسان ۳- کتاب المغنی

در طب که بسیار مختصر است ۴- کتاب الیرقان . وی بسال چهارصد و نود و چهارم یا پنجم

هجرت درگذشت. (کف و ص ۱۰۶ ج ۱ مر)

محمد بن محمد بن عبدالرحمن - بکری مصری، اشعری الاصول،

ابوالحسن

شافعی الفروع، ابوالحسن الکنیه، صدیقی النسب والشهرة، از

اکابر عرفای علما و علمای عرفای اواسط قرن دهم هجرت میباشد که جامع اصول شریعت

و طریقت و حقیقت، بلکه از مشایخ طریقت و کرامات بسیاری بدو منسوب بود. بارها

تکلیف قضاوتش نمودند لکن حامل آن بارگران نگردید، در علم رجال نیز فرید دهر

خود و در مسجد الحرام و مسجد مدینه و مسجد اقصی و جامع ازهر مشغول تدریس و تألیف

بوده و از آثار اوست:

۱- اربعین اربعین که در هر يك از چهار نقره موضوعات متفرقه چهل حدیث روایت نموده

است چنانچه چهل حدیث در طواف و چهل دیگر در صلوات حضرت پیغمبر ص و هکذا ۲- تسهیل

السبیل فی معانی التنزیل ۳ و ۴- شرح صغیر و شرح کبیر بر عیاب که منظومه ایست در فقه شافعی

از قاضی شهاب الدین احمد بن ناصر (متوفی بسال ۸۱۰ هـ ق = ضی) ۵- شرح منهاج نووی

که کتاب منهاج الطالبین نام یحیی بن شرف الدین نووی شافعی (متوفی بسال ۶۷۶ هـ ق = خعو)

را که در فقه شافعی میباشد شرح کرده است ۶- شرح النفعه الوردیه که منظومه ابو حفص عمر بن

مظفر ابن الوردی است ۷- مختصر ایساغوجی و غیر اینها که بسیار و در حدود چهارصد

میباشد. وفاتش بسال نهصد و پنجاه و سیم هجرت واقع شد و موافق تحقیقی که فوقاً در

شرح حال ابوالحسن احمد بن عبدالله نگارش دادیم استاد شهید ثانی (متوفی بسال

۹۶۶ هـ ق = ظسو) همین ابوالحسن محمد بکری است نه ابوالحسن احمد مذکور که

مدتها پیش از زمان شهید بوده است. (ص ۴۲۷ نور سافر و اطلاعات متفرقه)

محمد عبداللهی - ابن حافظ محمد عبدالحلیم ابن محمد امین

ابوالحسنات

لکنوی ہندی انصاری، از اذگیای علمای حنفیہ اوائل قرن حاضر

چهاردهم ہجری میباشد کہ از پنجسالگی شروع بہ حفظ قرآن مجید نمود، در دہ سالگی بہ حفظ تمامی آن موفق آمد، در این اثنا اصول خط و کتابت را فراگرفته و بعضی از کتب فارسی را خواند، در یازده سالگی بتحصیلات علمیہ شروع و تمامی علوم متداولہ منقولی و منقولی را از پدر خود فراگرفت، بعضی از کتب ہیئت را نیز از مولی محمد نعمت اللہ (متوفی بسال ۱۲۹۰ھ ق = غرض) خواند تا در ہفده سالگی از تحصیلات لازمہ فارغ و مشغول تالیف شد و آثار نفیسہ بیادگار گذاشت کہ شمارہ تالیفات متنوعہ او بالغ بچہل و چہار میباشد :

۱- الآثار المفوعۃ فی الاخبار الموضوعۃ ده در ہند با چندین کتاب دیگر پنجا چاپ

شده است ۲- الافادۃ الخطیرۃ فی مبحث نسبت سبع عرض شعیرۃ چنانچہ فاضل رومی در شرح

جغمینی و شیخ بہائی نیز در اول کتاب تشریح الافلاک گفته اند کہ ارتفاع اعظم جبال نسبت

بنمای کرۃ زمین (کہ محیطش ہشت ہزار فرسخ است) مانند نسبت خوردترین کرہ ای

است قطر آن سبع عرض یکدانہ جوی باشد (مثل دائۃ خشخاش مثلاً) بہ کرہ ای کہ قطر

آن مقدار یک ذراع باشد و این کتاب افادہ نام ابوالحسنات در شرح و توضیح و تحقیق ہمین

مسئلہ بودہ و در ہند چاپ شدہ است ۳- البیان العجیب فی شرح ضابطۃ التہذیب کہ شرح

ضابطۃ اشکال اربعہ تہذیب المنطق ملاسد نفتازانی است ۴- الفوائد البہیۃ فی تراجم الحنفیۃ

کہ حاوی شرح حال افاضل حنفیہ تا زمان خودش بودہ و در روز شنبہ یازدهم صفر سال

ہزار و دوست و نود و دویم ہجرت از تالیف آن فارغ و از تعلیقاتی ہم کہ بہمان کتاب

نوشتہ در نود و سیتم فراغت یسافتمہ و مجموعاً در لکناہو و مصر و قازان بطبع رسیدہ

است و غیر اینہا . وی در سال ہزار و سیصد و چہارم ہجرت در گذشت .

(ص ۲۴۸ فوائد البہیۃ چاپ مصر و ۱۵۹۵ مل)

ابوالحسین بصری همان ابوالحسین طیب مذکور ذیل است .

ابوالحسین طیب } محمد بن علی - بصری الاصل ، بغدادی المنشأ والمدفن ، معتزلی
یا
ابوالحسین طیب } المذهب ، طیب القلب ، از پیشوایان اطباء و متکلمین اسلامی

قرن پنجم هجرت میباشد که بالخصوص در علم کلام در غایت کمال و مجالس تدریس او در بغداد مرجع افاضل و مصنفاتش محل استفادة اکابر بود :

۱- تصفح الالهة در دو مجلد در اصول دین ۲- شرح الاصول الخمسة التي بنى الاسلام عليها که کتاب اصول خمسہ نام شیخ ابو محمد عبدالوهاب باهلی را شرح کرده است ۳- غرر الالهة ۴- کتاب فی الامامة ۵- المعتمد فی اصول الفقه و آن کتابی است بزرگ و فخر رازی هم کتاب محصول خود را از آن اخذ کرده است . ابوالحسین بسال چهارصد و سی و ششم هجرت در بغداد وفات یافت و در مقبرة شونیزیه بن خاک رفت .

(کف و ص ۷۰۸ ج ۱ س و ۳۶۹ ج ۲ م و ۵۶ ج ۲ ک)

ابو حفص احمد بن یحیی - در باب سیّم بعنوان ابن ابن حنبله خواهد آمد .

ابو حفص جنزی عمر بن عثمان - در باب اول بهمین عنوان جنزی مذکور شده است .

عمر بن سلمة - یا سلم یا سالم ، از اکابر عرفای قرن سیّم هجرت ،
ابو حفص حداد

از مشایخ مشار بالبتان اهل طریقت ، صاحب ریاضت و عبادت

و مرآت و فتوت ، شیخ و سرسلسله فرقه ملامتیه ، از معاصرین جنید بغدادی ، کرامات بسیاری بدو منسوب ، مقامات عرفانی و اقوال حکیمانهاش مشهور بود . بظاهر کار آهنگری

۱- ابوالحسن - کنیه جمعی کثیر از اباب کمال میباشد که در این کتاب بعضی از ایشان

بناوین مختلف نگارش یافته و بعضی دیگر را نیز در اینجا تذکر میدهد .

۲- ابو حفص - در اصطلاح رجال کنیه عمر بن حفص و عمر بن سعید و عمر بن عنکته

و بعضی دیگر است .

میکرد و اندوخته خود را بندرویشان میداد و از کلمات او است :
 هر که افعال و احوال خود را در هر وقتی موازنه با قرآن و سنت نبویّه نکند
 نباید او را از مردان شمرد. گویند هر وقتی که نزد او ذکر خدا میشد حالتش از کثرت خوف
 و خشیت بطوری متغیّر میگردد که حاضرین احساس میکردند . وفات ابوحنفص بسال
 دویست و شصت و چهارم یا پنجم یا ششم و یا هفتم هجرت واقع شد. بنا بر اول جمله :
 امام افاق = ۲۶۴ و بنا بر دومی جمله : حداد سلطان زمان = ۲۶۵ و بنا بر سیمی جمله :
 حداد محب حق نما = ۲۶۶ و بنا بر چهارمی لفظ کریم = ۲۷۰ مآله تاریخ وفات او است .
 (ص ۳۳۰ ت و ۷۰۹ ج ۱ س و ۵۵ ج ۱ فح و ۱۵۵ ج ۲ خه و ۲۰ ج ۱ لر)

حکیم سغدی سمرقندی - از فضایی قرن اول هجرت و بزعم بعضی
 ابوحنفص
 مخترع ساز بر بطن میباشد و از اینرو در زبان شعراء آن را بر بطن سغدی
 نیز گویند . یا بقول بعضی برعکس این میباشد و آن حکیم را سغدی گفتن نه بجهت
 انتساب بناحیه سغد است بلکه بجهت انتساب او بهمین آلت بر بطن اختراعی خودش میباشد
 که آنرا سغد نیز نامند . این حکیم در نظم پارسی پس از بهرام گور مقدم فارسی گویان و
 نخستین کسی است که بزبان فارسی شعر گفته و از او است :

آهوی کوهی در دشت چگونند دودا
 او ندارد یار بی یار چگونه بودا
 بعضی گویند که غیر از این بیت شعر دیگری از او دیده نشده است . نام و تاریخ وفات و
 مشخص دیگری از وی بدست نیامد و ظاهراً نام اصلیش نیز همین ابوحنفص است .
 اما سغد بضم اول ناحیه وسیع و بزرگی است از ترکستان که مرکز آن سمرقند ،
 به دیهات بسیاری مشتمل ، آبش فراوان ، درختانش بی پایان ، بمساحت پنج مرحله
 امتداد داشته و از کثرت اشجار و دره پیچیدگی شاخها در اغلب مواضع سطح زمین
 آفتاب گیر نبوده و چیزی از آن دیهات بشمار دیده نمیشود این است که این ناحیه را
 یکی از جنان دنیا می شمارند . (صد و ۶۴ ج ۱ مع و اخلاعات متفرقه)

ابوحنفص خوزی
 پسر شیخ عبدالله یقظان ، از اکابر عرفا و صوفیّه قرن پنجم هجرت
 میباشد که با شیخ ابوسعید ابوالخیر آنی الترجمة معاصر و معاشر ،

علوم متداوله و بعضی از علوم غریبه را جامع بود و تسخیر جن می نمود و بهمین جهت بلقب شیخ الجن والانس ملقب گردید ، در اوقات اعتکاف در مدینه و عتبات عالیات قریب به دوست بنده آزاد کرد که اغلب آنها عالم و فاضل بوده اند و این رباعی از او است :

از بسکه بدیدم ز وصال تو فراق جویای فراق گشتم اندر آفاق

اکنون که بمن فراق تو گشته وفاق خواهی تو بشام باش خواهی بعراق

وفات او بسال چهارصد و هفتاد و دویم هجری قمری در هفتاد تمام یا هفتاد و پنج سالگی واقع گردید .

(س ۶۷ ج ۱ مع و ۶۹ ریاض العارفین)

ابو حفص سراج الدین در باب اول بعنوان سراج الدین ابو حفص مذکور است .

ابو حفص سغدی فوقاً بعنوان ابو حفص حکیم مذکور شد .

ابو حفص سهروردی عمر بن محمد در باب اول بهمین عنوان سهروردی مذکور شده است .

ابو حفص شطر نجی عمر بن عبدالعزیز - از مشاهیر شعرای اوائل خلافت بنی عباس میباشد که از کثرت ابتلای شطر نج بهمین لقب شطر نجی

مشهور و ندیم اولاد هرون الرشید بوده و از او است :

تحب فان الحب داعیة الحب و کم من بعید الدار مستوجب القرب

اذا لم یکن فی الحب عتب ولا رضا فاین حلوات الرسائل والکتب

در زمان خلافت معتصم (۲۱۸-۲۲۷ هـ ق = ریح - رکت) در گذشت .

(س ۷۰۹ ج ۱ س)

ابو حفص عمر بن احمد - در باب سیم بعنوان ابن شاهین خواهد آمد .

ابو حفص عمر بن اسحق - در باب اول بعنوان سراج الدین عمر نگارش یافته است .

ابو حفص عمر بن سلمة - همان ابو حفص حداد مذکور فوق است .

ابو حفص عمر بن عثمان - همان ابو حفص جنزی مذکور فوق است .

عمر بن علی - دوتن بوده و در باب سیم بعنوان ابن الفارض و ابن الملقن
 ابو حفص
 مذکورند .

عمر بن محمد بن احمد - در باب اول بعنوان نسفی نگارش یافته است .
 ابو حفص

عمر بن محمد بن عبدالله - در باب اول بعنوان سهروردی مذکور
 ابو حفص
 شده است .

عمر بن محمد بن معمر - در باب سیم بعنوان ابن طبرزد خواهد آمد .
 ابو حفص

ابو حفص غزنوی همان ابو حفص عمر بن اسحاق مذکور فوق است .

ابو الحکم

ابن غلندوه اندلسی اشبیلی ، از مشاهیر اطبای قرن ششم هجرت
 ابو الحکم
 میباشد که مولد و منشأ وی شهر اشبیلیه از بلاد اندلس بود ،

علاوه بر مهارتی بسزاکه در اصول طبابت داشته در ادبیات و فنون شعری و حسن خط نیز
 ممتاز و هر دو خط شرقی و اندلسی را خوب می نوشت و اشعار طرفه میگفته و از او است :

لئن غبت عن عینی و شطت بک النوی
 خیالک فی وهمی و ذکرک فی فمی
 فانت بقلبی حاضری و قریب
 و مثواک فی قلبی فاین تغیب

تالیفات طریقه نیز بدو منسوب است و وقایع او بسال پانصد و هشتاد و هفتم هجری قمری
 در مراکش واقع گردید .
 (ص ۱۱۲ ج ۱ مر و ۲۴۵ ج ۱۰ جم و ۷۱۰ ج ۱ ص)

ابو جهل عمرو - یا عمر بن هشام بن مغیره مخزومی ، از اکابر
 ابو الحکم
 و رؤسای قریش بود ، در زمان جاهلیت کنیه ابو الحکم داشت ،

در دوره اسلامی بجهت کثرت خباثت و عناد و عداوتی که در باره حضرت رسالت ص داشته
 و نسبت بدین مقدس اسلامی بیشتر از دیگران اظهار معاندت مینموده از طرف قرین الشرف

۱- ابو الحکم- در اصطلاح رجالی کنیه ثوبان بن سعد صحابی ، عماد بن الیسع ، هشام

بن سالم مذکور ، رافع بن سنان ، مسکین بن مسکین ، نصر خثعمی و بعضی دیگر است .

آن حضرت مکنسی به ابوجهل گردید ، بسال دویم هجرت در غزوه بدر در هفتاد سالگی مقتول شد و آن حضرت بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که فرعون این امت بقتل رسید بلکه در خبر دیگر فرمود: ان هذا اعنى على الله من فرعون ان فرعون لما ايقن بالهلاك وحد الله وان هذا لما ايقن بالهلاك دعا باللات والعزى . نام ابوجهل چنانچه اشاره شد ما بین عمرو و عمر مرّود و اولی مشهور میباشد و در مرصع ابن اثیر عمر نوشته شده و شاید او آخر عمرو در نسخه مرصع افتاده باشد . (ص ۹ هب و ۵۳ ج ۱ نع و ۷۰۳ ج ۱ ص)

ابوالحکم اشتر همان ابوالحکم عبیدالله بن مظفر مذکور ذیل است .

ابوالحکم جو الیقینی هشام بن سالم - مکنسی به ابوالحکم ، از اسرای خوارج و فقهای امامیه و ثقات روایت حضرت امام صادق و امام کاظم ع بود ،

یکی از اصول اربعه نیز بدو منسوب است . بزنگی ، صفوان ، ابن بزیع ، ابن ابی عمیر و اکثر اجلای اصحاب ائمه ع از وی روایت کرده اند . او اولین کسی است که بعد از وفات حضرت صادق ع شرفیاب حضور مبارک حضرت کاظم ع شد و با امامت آن امام عالی مقام اظهار اعتقاد نمود ، اصحاب خود را نیز از امام بحق بودن آن حضرت مستحضر داشته و از عبدالله افطح که مدعی امامت بوده منصرف مینمود . وجه نسبت جو الیقینی هم ضمن شرح حال ابن الجوالیقینی موهوب خواهد آمد . (هب و نی و کتب رجالیه)

عبیدالله بن مظفر بن عبدالله بن محمد - باهلی القبیلۃ ، اندلسی

ابوالحکم

مرسی الولاده ، مغربی الشهرة ، ابوالحکم الکنیه ، حکیم طبیب

فاضل ادیب شاعر ، از مشاهیر فضلای طبای قرن ششم هجری ، از اهالی شهر مرسیه از بلاد اندلس ، جامع هر دو قسمت علمی و عملی طب ، زیاده از حد شقیق و خلیق و کثیر المزاج ، در اصول طبابت نادره روزگار بلکه در هندسه و فنون ادبیات و فلسفه نیز مسلم عرب و عجم و شهره هر دیار بود . زمان مقتفی سی و یکمین خلیفه عباسی (۵۳۰-۵۵۵ هـ ق = ۱۱۳۰-۱۱۳۵ م) و چند نفر از خلفای پیش از او را درک کرد ، با ابن التلمیذ هبه الله آتی الترجمة معاصر بوده و از تألیفات و آثار قلمی او است :

۱- حافظ الصلحة ۳- دیوان شعر که به دیوان ابوالحکم مشهور و ذیلاً بنام نهج الوضاعة مذکور است ۳- رساله ای در امراض صدری ۴- شرح حقیقة البرء جالینوس .
با این همه کمالات علمیّه دائم الخمر بود، اغلب اوقات چنان مست میشد که قدرت خودداری را از دست میداد و این بود که وقتی در حال مستی بر زمین افتاد و چشمش از این صدمه دریده شد و بعد از آن به اشعر معروف گردید (که شخص چشم دریده را گویند). علاوه بر اینها بهجوه و هزلیات نیز مایل بوده و با شعرای عصر خود مباحثات داشت، هجو هر کسی را که تصمیم داشت مرده اش فرض کرد و بطرز مرثیه هجوش میگفت و خودش اشعار خود را جمع و تدوین کرده و به نهج الوضاعة لاولی الخلاعة موسومش گردانید و از اشعار او است که نزدیکی وفات خود گفته است :

يا لهف نفسي اذا ادرجت في الكفن و غیبونی عن الاهلین والوطن
وقيل لا يبعثن من كان ينشدنا انا اللذی نظرا لاعمی فلم یرنی

ابوالحکم در سال پانصد و شانزدهم هجرت ببلاد شرقی رحلت کرد ، بعد از ایفای وظائف حج مدنی در دمشق و سعید مصر و اسکندریه اقامت گزید ، اخیراً عزیمت عراق داده و دیری هم در بغداد مقیم شد، بجهت انتساب بر سلطان محمود بن ملکشاه سلجوقی هفتمین ملوک سلاجقه ایرانی (۵۱۲-۵۲۵ هـ ق = تیب - نکه) یاک بیمارستان متحرک و سیار که اسباب و آلات و اثاث آن حمل چهل شتر بوده برای اردوی سلطان مذکور تشکیل داد، عاقبت بدمشق مراجعت کرده و مشغول طبابت شد تا شب چهارشنبه چهارم یا ششم ذیقعده سال پانصد و چهل و نهم هجری قمری در همانجا درگذشت .

(ص ۷۱۰ ج ۱ ص ۱۹۵ و ج ۱ کا و ۱۱۰ ج ۱ مر ۲۴۲ و ج ۲ مه ۲۶۴ خع)

ابوالحکم عمرو بن هشام - همان ابوالحکم ابو جهل مذکور فوق است .

ابوالحکم مغربی - همان ابوالحکم عبیدالله مذکور فوق است .

ابوالحکم منذر بن سعید - اندلسی ، از ادبای قرن چهارم هجرت میباشد که نحوی فاضل خطیب کامل شاعر ماهر بود ، مسافر تها کرده و

از افاضل هردیاری استفاده‌ها نمود و از تألیفات او است :

۱- احکام القرآن ۳- النسخ و المنسوخ و از اشعار او است :

مقالی کحد السیف وسط المحافل امیز به مابین حق و بساطل
بقلب ذکی قد توقد نوره کبرق مضیثی عند تکاب و ابل

در سال سیصد و پنجاه و پنجم هجری قمری درگذشت .

(ص ۱۷۳ ج ۱۹ جم)

ابوالحکم هشام بن سالم - همان ابوالحکم جوالیقی مذکور فوق است .

ابوالحکما یعقوب بن اسحق - در باب اول بعنوان کندی نگارش یافته است.

ابوحکیم در اصطلاح رجالی جابر بن طارق ، زید بن عبدالله ، صهیب
و غیره میباشد .

ابوحلیقه بعنوان رشیدالدین ابوحلیقه در باب اول مذکور است .

ابوحماد در اصطلاح رجالی عطا بن سالم کوفی ، مفضل بن سعید یا صدقه
و غیره میباشد .

ابوحمدون طیب بن اسمعیل بن ابراهیم بن ابی تراب - دهلی ، مکنی به ابو محمد ،
معروف به ابن حمدون ، از مشاهیر و اخیار قرآء میباشد که بسیار

صالح و زاهد بود ، اصول و حروف قرائت را از علی بن حمزه کسائی (متوفی سال ۱۷۹ هـ ق =
قط) اخذ کرد ، بتعلیم قرائات متروکه و نادر حرصی قوی داشته و سال وفاتش بدست نیامد .
(ص ۳۶۰ ج ۹ تاریخ بغداد)

ابوالحمراء } در اصطلاح رجالی اولی هلال بن حارث ، خادم رسول الله ص
ابوحرمان } و دومی موسی بن ابراهیم مروزی است .

ابوحمزه ثابت - بن ابی صفیه دینار ، ثمالی القبیلة ، کوفی البلدة ،
ابوحمزه الکنیة والشهرة ، از مشایخ و زهاد اهل کوفه و اجلائی

تابعین ، بقبیلة ثماله از بطون قبيلة ازد منسوب ، از عدول و ثقات و معتمدین شیعه ،
روایات او نزد سلاطین و علما و محدثین و فقها معتمد و مستشهد و بمدلول بعضی از آثار

دینیته اقمان عصر خود و یا سلمان زمان خود بود . فیض حضور مبارک چهار امام عالی مقام سجّاد و باقرین و کاظم ع را درک کرده و از ایشان روایت نموده است و راوی دعای سحر طولانی ماه رمضان هم که بس مشهور و در تمامی کتب ادعیّه متداوله مذکور و به دعای ابو حمزه معروف میباشد همین صاحب ترجمه بوده و کتابی در تفسیر قرآن مجید ، یکی هم در زهد و یکی دیگر در نوادر داشته است .

وفات ابو حمزه بنا بر مشهور بسال یکصد و پنجاهم هجرت دو سال بعد از وفات حضرت صادق ع بوده و بنا بر این ابو حمزه دو سال از عهد حضرت کاظم ع را هم دیده و تشرّف او بحضور چهار امام معظم (چنانچه مصرّح به رجال شیخ طوسی و بعضی از اجله است) صحیح و درست می باشد ولی اگر تاریخ وفات ابو حمزه را صد و پنج هجرت بگیریم (چنانچه از دوجا از بعض نسخ رجال شیخ نقل شده) از اصحاب حضرت کاظم ع بودن سهل است که از اصحاب حضرت صادق ع نیز نبوده و تنها از اصحاب حضرت سجّاد و باقر ع (متوفی ۱۱۴ یا ۱۱۶ یا ۱۱۷ ه ق = قید یا قیو یا قیز) میباشد و بس والله العالم .

اشکال دیگر نیز این است که در کتب اخبار بسیار وارد است که حسن بن محبوب (که بسال دو بیست و بیست و چهارم هجرت در هفتاد و پنج سالگی وفات یافته) از همین ابو حمزه روایت مینماید چون ولادت ابن محبوب با ملاحظه مقدار عمر او در سال یکصد و چهل و نهم میباشد پس اگر وفات ابو حمزه صد و پنج باشد حسن اصلاً او را ندیده و ولادت او چهل و چهار سال بعد از آن است و اگر وفات ابو حمزه صد و پنجاهم باشد حسن در آن موقع دو ساله بوده و بهر تقدیر روایت حسن از او (که مصرّح به کتب اخبار است) خارج از امکان میباشد بنا بر این هیچ کدام از دو تاریخ مذکور در وفات ابو حمزه صحیح نبوده و اقلاً باید در حدود صد و هفتادم باشد تا حدود بیست سالگی حسن را مصادف شده و روایت کردن وی از او بحکم عرف و عادت صورت صحیحی داشته باشد . در اعیان الشیعه بقرینه پاره ای قضایا ، زنده بودن ابو حمزه در سال صد و پنجاه و هشتم را ثابت کرده که وفات او در سالهای دیگر بعد از این سال میباشد . بهر حال تحقیق مقام و حل اشکال را موکول

بکتاب رجال و تتبع کامل خود ارباب رجوع میدارد.

چنانچه اشاره شد ثمالی (بضم یا فتح اول و تخفیف میم) منسوب بر ثماله پدر و سرسلسله یکی از بطون قبیله ازد بوده و آن قبیله و هریک از افراد آن را بجهت انتساب او ثمالی گویند و اصل اسم و نسب او بدین روش است: عوف بن اسلم بن احجن بن کعب بن حرث بن کعب بن عبدالله بن مالک بن نصر بن ازد بن غوث. اما ثماله لقب همین عوف بوده که بمعنی بقیه اندک میباشد زیرا در جنگی اکثر ایشان فوت شد و مردم گفتند ما بقی منهم الاثماله، یا خود ثماله بمعنی کف روی شیر است، چون عوف قوم خود را اطعام میکرد و شیر را با کف روی آن، پیش میهمان میآورد بدین لقب ملقب گردیده و قبیله عوف را نیز بجهت انتساب وی بهمین لقب مشهوری او ثماله گفتند و ابو حمزه ثمالی هم از همین قبیله است. در تنقیح المقال بتبعیست صدوق گفته است که ابو حمزه از قبیله طی بوده نه ثماله و ثمالی گفتن او بجهت سکونت در کوی ایشان بوده است و بس. ناگفته نماند که محمد بن یزید نحوی معروف به مبره نیز از همین قبیله ثماله بوده است.

(ص ۲۲ ج ۱۶ عن و کتب رجالیه)

ابو حمزه خراسانی از اکابر مشایخ عرفای خراسان میباشد که در اصل نیشابوری بوده و با مشایخ بغداد ملاقات کرد، در ملک اصحاب جنید بغدادی منسلک و در زهد و توکل مقامی عالی داشته و کراماتی بدو منسوب، بسال دویست و نود تمام و یا سیصد و نهم هجرت در نیشابور در گذشت و در جوار شیخ ابو حفص حداد سابقا لذكر دفن شد.

(ص ۷۱۱ ج ۱ ص ۱۶۶ ج ۲ خه)

ابو حمید } در اصطلاح رجالی اولی عمر بن قیس مکی، دومی عبدالرحمن
ابو حمیده } بن سعد صحابی و موکول بکتاب مربوطه هستند.

ابو حنبل طائی در مرصع ابن اثیر گوید در کثرت وفا ضرب المثل است گویند که که روزی امرء القیس با اهل و عیال و اسلحه و اموال خود بروی وارد آمد، او هم در حفظ و حراست او اهتمام تمام بکار برده و بهمین جهت ضرب المثل

شد و اوفی من ابی حنبل الطائی و احمی جاراً من ابی حنبل الطائی از امثال دائره میباشد و بکتاب امثال نیز مراجعه نمایند .

ابو حنیفه^۱

ابو حنیفه احمد بن داود - ذیلاً بعنوان ابو حنیفه دینوری مذکور است .

ابو حنیفه اسکافی - ذیلاً بعنوان ابو حنیفه مروزی مذکور است .

عبید الله بن ابراهیم بن احمد بن عبد الملک - بخاری محبوبی عبادی،
ابو حنیفه ثانی

از اکابر علمای حنفیه قرن هفتم هجرت میباشد که در معرفت

علم خلاف و مذهب ، وحید عصر خود بوده و بهمین جهت به ابو حنیفه ثانی شهرت یافته

است چنانچه بجهت محبوب نام داشتن یکی از اجداد او به محبوبی نیز موصوف و بسبب

اتصال نسب او بعباده بن صامت صحابی بعبادی هم معروف بود و از تألیفات او است :

۱- شرح الجامع الصغیر که ظاهراً شرح کتاب جامع صغیر نام محمد بن حسن شیبانی و در فقه

حنفی است ۲- القروقی . ولادت صاحب ترجمه در پنجم جمادی الاولی پانصد و چهل و ششم

و وفاتش در جمادی الاولی ششصد و سی ام یا هشتادم هجری قمری در بخارا واقع شد ،

دویمی بملاحظه مدت عمر بسیار مستبعد بوده و اولی اقرب بصحت است .

(ص ۱۰۸ فوائد البهیة)

احمد بن داود بن و نند ، از قدمای فلاسفه و حکما و ریاضیین
ابو حنیفه دینوری

اسلامی میباشد که در نحو و لغت و منطق و نجوم و هیئت و حساب

و هندسه و تاریخ و معرفة النبات و علوم هند و حید عصر خود ، بیان آداب عرب و حکم

فلاسفه را جامع ، در کلمات بعضی از اجلّه در عداد نوادر رجال معدود و نظیر خواجه نصیرش

دانند . بالجملة در علوم بسیاری متفکّر ، بصدق معروف ، در روایات خود محل اعتماد

و از علمای کوفه و بصره اخذ مراتب علمیّه نموده است . غالب تلمذ او از سکیت و

۱- ابو حنیفه - بنو شنه قاموس اللغة ، عنوان بیست تن از فقها میباشد و در اینجا بعضی

از ایشان را تذکر میدهم .

ابن السکیت بود ، در اصفهان رصدخانه‌ای تأسیس داده و زیجی هم تألیف نمود و از تألیفات او است :

۱- الاخبار الطوال در تاریخ عمومی از بدو خلقت تا انقراض یزدجرد ساسانی و تاریخ حیات خلفا را نیز تا آخر ایام معتصم عباسی (متوفی بسال ۲۲۷ هـ ق = رکن) نکاشته و در لیدن و قاهره چاپ شده است ۲ و ۳- اصلاح المنطق والبعث فی حساب الهند ۴ تا ۱۰- البلدان و تفسیر القرآن و الجبر و المقابلة و الجمع و التفریق و جواهر العلم و حساب الخطأین و حساب الدور ۱۱- الشعر و الشعراء ۱۲- الفصاحة ۱۳- القبلة و الزوال ۱۴- الکسوف ۱۵- نحن العامة یا ما یلحن فیه العامة ۱۶- النبیات که دو کتاب در این موضوع داشته و تمام معلومات جوی و فلکی و ریاضی علمای اسلام را جامع میباشد ۱۷- نوادر الجبر ۱۹- الوصایا و غیره . وفات ابوحنیفه در سال دوست و هشتادم یا هشتاد و یکم یا دویم و یا نودم هجری قمری واقع گردید .
(ص ۷۱۲ ج ۱ ص ۱۱۶ و ۴۴۴ تا ۱۹۷ ج ۲ ع ۱۲ و هب ۲۶ و ج ۳ جم و غیره)

ابوحنیفه زوزنی در باب اول بعنوان زوزنی عبدالرحمن مذکور است .

ابوحنیفه سائق الحاج } سعید بن بیان - همدانی ، از ثقات محدثین امامیه و
یا
ابوحنیفه سابق الحاج } از روای حضرت صادق ع بود، دو فقره خبر که در رجال

کشی وارد و اشعار بر منقذ وی دارند بر فرض صحت دلالت نیز ضعیف و یکی بجهت مرسل بودن و دیگری بسبب مشترک بودن محمد بن حسن که در سند آن است ما بین ضعیف و غالی و ثقه مرّد و قابل اعتماد نمیباشد . حرف سیم کلمه سابق الحاج که لقب همین ابوحنیفه میباشد ما بین همزه و حرف بای ابجد مرّد و ظاهر ، اولی است که از سوق مشتق بوده و بمعنی امیر حاج و سوق دهنده حجّاج است که هر سال ایشان را از کوفه بمکه برده و سرپرست ایشان بوده است و بنا بر دویمی بمعنی سبقت گیرنده میباشد که پیش از حجّاج وارد مکه شده و در مراجعت نیز پیش از ایشان وارد کوفه میشده است .
(کتب رجالیه)

نعمان بن محمد - بن منصور بن احمد بن حیون ، از مشاهیر

ابوحنیفه شیعیه

علما و فقهای افریقا میباشد که قاضی مصر ، کنیه اش ابوحنیفه ،

یار عاقل و منصف ، در شعر و لغت و تاریخ و فقه و تفسیر بصیر ، در علوم قرآنیّه دانا

و خیر بود ، نخست مذهب مالکی داشته و اخیراً مذهب امامیه را برگزید ، بهمین جهت به ابوحنیفه شیعیه شهرت یافت چنانچه بجهت انتساب بموطن اصلی خود مغرب زمین (افریقا) به ابوحنیفه مغربی نیز معروف میباشد ، نیز بهمین جهت بوده که بمملوک فاطمیون مصر ارتباط یافت ، در موقعی که چهارمین ایشان معز دین الله (۳۴۱-۳۶۵ هـ ق = شما - شمه) بجهت استحکام اساس خلافت بافریقا رفته بوده صاحب ترجمه نیز بمصاحبت او بمصر رفت و بقضاوت دیار مصر منصوب و پیوسته ملازم خدمت معز بوده اینک به مصری و صاحب المعز شهرت یافت و قاضی نعمان مصری در السنه دایر است و موافق مذهب شیعه تألیفاتی نیز دارد:

- ۱- الآثار النبویه ۲- ابتداء الدعوة للعبيدین ۳- الاخبار فی فقه الامامیه
- ۴- اختلاف اصول المذاهب ۵- اختلاف الفقهاء ۶- الاقتصاد ۷- الامامة ۸- تاریخ الخلفاء
- المصریه و المملوک الفاطمیه و الائمة الاسماعیلیه ۹- دعائم الاسلام ۱۰- شرح الاخبار فی فضائل
- الائمة الاطهار ع ۱۱- مختصر الآثار ۱۲- المنتخبات که قصیده ایست فقهی و غیر اینها
- و تألیفات بسیاری درباره اهل بیت عصمت و طهارت و رد مخالفین مذهب جعفری خصوصاً مالک و شافعی و ابوحنیفه داشته است .

از کتاب دعائم الاسلام او نقل است (والمهده علی الناقل) که مردی خراسانی در سفر حج با امام اعظم ابوحنیفه کوفی مذکور ذیل ملاقات کرد و بعضی از احکام دینیّه را شفهاً از وی یاد گرفته و نوشت تا سال دیگر همان نوشته خود را بنظر ابوحنیفه رسانید و او اظهار داشت که از همه آن فتاوی سال قبل رجوع کرده است ، آن مرد خراسانی خاک بر سر کرد و فریاد بر آورد که یا معشر الناس این مرد در سال قبل پتمامی محتویات این ورقه فتوی داده و من هم بدانها کار بستم ، بانکال آنها خوابها ریخته و تصرف در امور مسلمین نمودم ، مال و عرض و ناموس مردم را بیکدیگر مباح کردم و اکنون خودش از گفته های سابق خود منصرف میباشد . امام اعظم جواب داد که آنها رأی پارسالی من بوده و اینها عقیده امسالی . خراسانی گفت اگر فتاوی امساله را اخذ نمایم باز هم ممکن است که سال

آینده تجدد رأی باشد امام اعظم گفت تمیدانم خراسانی گفت من میدانم و بزعم بعضی در همین کتاب دعائم از خوف خلفای اسماعیلیه (که اسماعیل بن امام جعفر صادق ع را حی و حاضر و قائم آل محمد ع دانسته و حضرت امام موسی بن جعفر ع و اولاد او را اصلاً امام نمیدانند) روایتی از امام موسی و اولاد او نکرده است لکن در مستدرک الوسائل با فقرات خود آن کتاب بطلان این عقیده استشهاد نموده و نقل آنها خارج از وضع کتاب است باری وفات ابوحنیفه شیعه، در اول رجب سال سیصد و شصت و سیتم یا هفتم هجری قمری در مصر واقع گردید.

(ص ۷۱۲ ج ۱ ص ۷۵۸ ت و ۳۱۳ مس و ۲۹۷ ج ۲ کا و ۱۱۱ ل س و ۹۶)

ج ۱ مه و باب نون از ریاض العلماء وغیره)

ابوحنیفه صاحب المعز همان ابوحنیفه مذکور فوق است.

محمد بن عبیدالله بن محمد بن عمر، فقیه بلخی هندوانی

ابوحنیفه صغیر

مکنی به ابو جعفر، از اکابر فقهای حنفیه میباشد که از

اهل بلخ بود، در فقه و زهد و ورع و ذکاوت بنهایت رسیده و از تبصری که در فقاہت داشته او را ابوحنیفه صغیر میگفته اند، در بلخ بنقل حدیث پرداخته و مشکلات فقیه را بمرحله بیان می آورد تا بسال سیصد و شصت و دویم هجری قمری در بخارا درگذشت.
(ص ۱۷۹ فوائد البهیة)

عبد الرحمن - در باب اول بعنوان روزنی عبد الرحمن نگارش

ابوحنیفه

یافته است.

همان ابوحنیفه مروزی مذکور ذیل است.

ابوحنیفه غزنوی

همان ابوحنیفه نعمان بن ثابت مذکور ذیل است.

ابوحنیفه کوفی

یا غزنوی، که بنا بر مشهور از اهل مرو و بزعم بعضی، از

ابوحنیفه مروزی

مردمان غزنه بود و بهمین جهت نسبت او نیز مابین مروزی

و غزنوی مرود میباشد، از آن رو که پدرش شغل کفشگری را داشته به اسکافی شهرت یافت

(که اسکاف بمعنی کفشگراست) بهرحال وی حکیم فقیه منشی و کمالات معقولی و منقولی را جامع بود، حکمت را از ابونصر فسارایی فراگرفت و سمت دبیری نوح بن منصور هقتمین ملک سامانی (۳۶۵-۳۸۷ هـ ق = شه - شفر) را داشت و در سال سیصد و هشتاد و ششم هجری قمری درگذشت و ظاهراً اسمش نیز همین ابوحنیفه بوده است .
(ص ۸۳ ج ۱ مع و غیره)

ابوحنیفه مغربی نعمان بن محمد - همان ابوحنیفه شیعه مذکور فوق است .

نعمان بن ثابت - بن زوطی یا مرزبان یا کامگار یا طاوس یا ماه
ابوحنیفه
یا هرمرزد، بغدادی المسکن والمدفن، یزدجردی النسب،
امام اعظم اللقب والشهرة، کوفی الولادة والنشأة، خزّاز الحرفة، تیسلی النسبة، ابوحنیفه
الکنیه، اولین الائمة اربعة فروعیة اهل سنت و جماعت میباشد که در باطن مذهب زیدی
را داشت (چنانچه ذیلاً اشاره خواهیم کرد) و از مشاهیر و اکابر تابعین بود. بنا بر مشهور
فقط زمان انس بن مالک و عبدالله بن ابی اوفی و سهل بن سعد ساعدی و ابوالطفیل عامر
بن وائله را از اصحاب کبار درک کرده و غیر از این چهار نفر زمان دیگر اصحاب را
ندیده است و از آن چهار نفر نیز حدیثی روایت ننموده و با خودشان ملاقات نکرده است
و یا بقول بعضی غیر از چهار نفر مذکور جمعی دیگر از صحابه را نیز دیده و از همه شان
روایت حدیث نموده و بهرحال با گروه بسیاری از تابعین ملاقات و احادیث بسیاری از
ایشان روایت مینماید .

جد ابوحنیفه از اهل کابل طخارستان و از موالی بنی تیم الله بن ثعلبه بوده و همانا
تیسلی گفتن او و یا هر یک از خانواده وی نیز بهمین جهت انتساب و لائی به تیم الله میباشد .
نخست از کفار و ملل یگانه بوده تا در یکی از جنگهای اسلامی اسیر مسلمانان شد،
اخیراً از قید رقیت و بندگی خلاص و بدین مقدس اسلامی مشرف و پسرش ثابت پدر
ابوحنیفه نیز در ایام اسلام وی بوجود آمد و خود ابوحنیفه بسال هشتادم و یا هشتاد و
دویم هجرت در کوفه متولد گردید. چنانچه اشاره شد نسب او بیزدجرد بن شهریار آخرین

ملوک ساسانی ایرانی موصول میشود و نخست در مولد مذکور خود (کوفه) شغل و حرفت خزفروشی را داشته و اخیراً بتحصیلات علمیه پرداخته و از بسیاری از تابعین استماع احادیث شریفه نموده است .

یاك قسمت از فقه و حدیث را از قاضی حماد بن ابی سلیمان (متوفی بسال ۱۲۰ هـ ق = ۷۳۸ ق) فراگرفت و چنانچه بس مشهور و مصرح به ابن ابی الحدید و جمعی وافر از اکابر میباشد از نلامذۀ حضرت صادق ع و خوشه چین خرمن علوم ظاهری و باطنی بی پایان آن حجة الله الكبرى بوده و از انوار علمیه آن امام حقیقت اقتباس نموده و اخیراً بهر وسیله که بوده از آن حضرت منحرف شد و در احکام شرعیه که فهم آنها خارج از حدود ادراکات و اذهان معمولی بشر است باب عمل برأی و قیاس و استحسان را باز کرد و از ایشرو موافق آنچه ضمن شرح حال ابوحنیفه شیعۀ اشاره شد فتاوی مختلف از وی صادر گردید و موافق آنچه از تاریخ منتظم ابن الجوزی حنبلی نقل شده مورد طعن عموم شد، جمعی در اصول عقائد طعنش می زنند ، قومی در صحت روایات او قدح و گروهی در عمل به رأی کردن او در مقابل نص و احادیث صحیحۀ مذمومش دانند و عین عبارات ابو حامد غزالی است که در تنقیح المقال از کتاب منخول وی نقل کرده است *فاما ابوحنيفة فقد قلب الشريعة ظهر البطن وشوش مسلكها وغير نظامها وارذف جميع قواعد الشريعة باصل هدم به شرع محمد المصطفى صلى الله عليه وآله ومن فعل شيئاً من هذا مستحلاً كفر ومن فعل غير مستحل فسق* بعد از اینجمله دامنۀ مطلب را تفصیل داده که نقل آن را ضرورتی نمیباشد و بعضی از فتاوی ابوحنیفه را مینگارند :

- ۱- مظهر بودن دباغت چنانچه پوست حیوان میتة یا نجس العین را اگر دباغی کنند یاك میشود چه از حیوان مأكول اللحم باشد یا غیر مأكول (باستثنای پوست خوک) ۲- جواز وضو گرفتن با نمید مطبوخ (شراب خرما) با نبودن آب و اگر آن هم نباشد تیمم است ۳- جواز و صحت وضو با آب غصبی و نماز در لباس غصبی و مکان غصبی با حرمت آنها ۴- جواز تکبیر نماز بغیر عربی یا قدرت بر بی ۵- واجب نبودن خود فاتحه در نماز بلکه اگر به وضو آن مقدار یاك آیه بخواند نمازش صحیح بلکه ترجمه و معنی آن نیز بهر زبانی که باشد خود قرآن است و نماز صحیح است ۶- واجب نبودن ذکر در رکوع و سجود نماز ۷- نماز گذار در سجده منحیر است

ما بین اینکه پوشانی بر زمین بگذارد یا بینی ۸- در رکعت آخری تشهد واجب نبوده و جلوس بقدر تشهد کافی است ۹- نیز در رکعت آخری میتواند که فقط با حدث و یا یکی دیگر از منافیات از نماز خارج بشود ۱۰- ربا بودن نشستن داین در زیر سایه دیوار مدیون ۱۱- ۵۰ سال بودن اقصی حمل ۱۲- حملال بودن شراب چنانچه زمینشری در سبب کتمان عقیده مذهبی خود که بهر نحوی اظهارش کند مورد طمن مردم میباشد گویند .

اذا سئلوا عن مذهبی لم ایح به
و انحصه کتمانہ لسی اسلم
فان حنفیسا قلت قسالتوا باننی
اییح الطلا وهو الشراب المحرم الخ

ابن خلدکان شافعی از کتاب مغیث الخلق امام الحرمین نقل کرده که سلطان محمود بن سبکتکین مذهب ابوحنیفه داشته و بعلم حدیث بسیار حریص بود تا آنکه اکثر احادیث را موافق مذهب شافعی یافت پس علمای هر دو فرقه حنفی و شافعی را جمع کرده و امر ملوکانه بعدا کرده مذهبی و بیان افضلیت کدام یک از آنها صادر گردید ، فقال مروزی شافعی سابق الذکر که یکی از حاضرین بوده از فرصت استفاده کرد ، در دم بلند شد و دو رکعت نماز بدین روش بجا آورد : لباسی از پوست سگ دباغی شده ساتر عورت کرد ، سر خود را بتجاست آلوده نمود ، با شراب خرما وضو گرفت ، بزبان فارسی تکبیرة الاحرام گفت ، بعوض حمد و سوره کلمة دو بر سگ سبز که ترجمه فارسی منداها متنان است بزبان آورده و اصلاً رکوع نکرد ، بعوض سجدتین نیز مانند منقار بزمین زدن خروس ، دو مرتبه سر بزمین زده و برداشت ، بعد از آن تشهد گفته و بعوض سلام نیز تیزداد و بشاه گفت که این نماز ابوحنیفه است شاه گفت که اگر ابوحنیفه نماز این جور را جایز ندیده باشد ترا خواهم کشت پس کسی را که در اقوال ابوحنیفه بصیرت داشته بتحقیق قضیه برگماشت و مطلب را موافق عمل فقال مروزی یافتند اینک شاه ، بامتناد اینکه احدی نماز مذکور را تجویز نمی کند از مذهب حنفی بمذهب شافعی عدول نمود .

ابوحنیفه بعد از انصراف از حضرت صادق ع موافق قیاس و استحسان و آراء خود بنای تدریس گذاشت . فضیل بن عیاض ، وکیع بن جراح ، ابراهیم ادهم ، بشر حافی ، داود طائی ، ابویوسف قاضی ، محمد بن حسن شیبانی و بعضی دیگر از اکابر مجتهدین ، تلامذه وی بوده و از وی روایت می کنند . مذهب حنفی که آراء و عقائد همین ابوحنیفه

میباشد در عهد دولت عثمانی بسیار توسعه یافت و در حکم مذهب رسمی آن دولت شد و قسم اعظم اهل سنت و بیشتر از نصف مسلمانان روی کره تابع همین مذهب هستند .

از نوادۀ منقولۀ در حق ابوحنیفه زهد و ورع و تقوای او است که در آخرین حج ، بطواف خانۀ کعبه رفت ، در کعبه را بدست گرفت ، نصف قرآن را بر یک پای ایستاده خواند و نصف دیگر را بر پای دیگر ایستاده تمام کرد . نیز حضرت پیغمبر آب دهن مبارک خود را بانس بن مالک امانت سپرده بود که آن را با ابوحنیفه برساند ، آن آب در درون لبهای انس چون آبله بسته شده بود تا بعد از ولادت ابوحنیفه بدو تسلیم نمود . همچنین هفت هزار مرتبه ختم قرآن کردن او در محل قبض روح خود ، سی یا چهل سال تمامی شب را احیا کردن ، نماز صبح را با وضوی نماز عشا خواندن بزعم بعضی تمامی نمازهای پنج گانه را با يك وضو خواندن ، منحصر بودن خواب او در زمستان بساعت اول شب و در فصول دیگر بساعت مابین ظهر و عصر و مانند اینها بدو متسوب میباشد (والعهده علیهم) و قضاوت در تمامی مراتب مشروحه از وضع این مختصر خارج و بعهدۀ خود ارباب رجوع محمول و در اینجا فقط قضیه زیدی مذهب بودن ابوحنیفه را که در صدر عنوان اشاره شد و صریح کلام زمخشری میباشد تذکر میدهد .

در کشف در تفسیر آیه شریفه: *وَ إِذِ اجْتَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِتَكْوِينَاتٍ فَاقَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّي جَاعِلُكَ لِنَسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ يُؤْتِنَا لِعَهْدِي الظَّالِمِينَ* که آیه صد و بیست و چهارم سورۀ بقره است گوید (یعنی خطاب با ابراهیم) هر کسی که از ذریتۀ تو ظالم باشد عهد خلافت و امامت من باو نمیرسد بلکه این عهد کسی را میرسد که عادل بوده و بری از ظلم باشد و گفته اند که این آیه دلیل است بر اینکه فاسق صلاحیت امامت را ندارد و البته کسی که خبرش مردود شده و واجب الطاعة و نافذ القضاة و الشهادة نبوده و صلاحیت امامت جماعت در نماز را نداشته باشد چگونه امامت مطلقۀ امت را صالح میباشد . بعد از این جمله گوید که ابوحنیفه در باطن نصرت کردن بر زید بن علی بن الحسین و حمل و نقل اموال نزد او را واجب دانسته و هم فتوی میداده که خروج کردن

با مصاحبت او برای مدافعه از امامت و خلافت کاذبه منصور دوانیقی و امثال او که تماماً دزد بوده و بغیر حق موسوم بامام و خلیفه هستند واجب و لازم میباشد . نیز در حق منصور و اتباع او میگفته که اگر ایشان بنای مسجدی را تصمیم داده و مرا هم بیازرسی آجرهای آن مسجد بگمارند البته قبول نمیکنم (که در حقیقت اعانت بر ظلمه است . از ابن عیینه نیز نقل کرده که امام برای دفع ظلم و ظلمه است پس چگونه نصب ظالم برای امامت روا باشد و اگر بکنند مصداق مثل معروف است که من استرعی الذئب فقد ظلم . این است که فقه زیدی با فقه حنفی در اغلب مسائل مطابق میباشد چنانچه سید شریف در شرح موافق تصریح کرده است .

ابوحنیفه از منظر همین دو تن امویّه و عباسیّه میباشد که آخر اولی و اول آخری را درک کرده و در هر دو دوره از کثرت زهد و ورعی که داشته بسیار محترم بوده است از طرف یزید بن عمر قزاری که از طرف مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی والی عراقین بوده بقضاوت کوفه تکلیفش کردند لکن از کثرت زهد و ورع و خوف تضییع حقوق مردم شدیداً رنج نموده و اصرار فوق العاده ایشان کارگر نشد و عاقبت محکوم بعد ده تازیانه گردید که بسرش زدند . همچنین از طرف ابو جعفر منصور دوانیقی دویمین خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸ هـ ق = قلو - قنح) بقضاوت بلکه قاضی القضاتی تکلیف شد او نیز اکیداً رنج نمود و اصرار مؤثر نشد عاقبت بهمین جهت و یا بجهت دیگر مورد سطوت و غضب منصور واقع ، ببغداد جلب و حبس شد ، چندین مرتبه از محبس بیرونش آورده و تهدیدش کردند ، او نیز در ردّ خود ثابت ماند و زیر بار قضاوت نرفت تا در محبس جان داد و یا از طرف منصور عاقبت محکوم بتازیانه تصاعدی شد ، هر روز ده تازیانه بیشتر از روز سابق میزدند تا آنکه شماره تازیانه بعد رسیده و در محبس در گذشت و بقول بعضی بالآخره قبول قضاوت کرد و بفاصله دو سه روز شش روز دیگر مریض شد و جان بمالک جانان سپرد .

وفات ابوحنیفه در ماه رجب یا شعبان یکصد و پنجاه و یکم یا سیّم هجری قمری در بغداد واقع شد و مرقدش معروف است . شرف الملک ابو سعید محمد بن منصور خوارزمی

از وزرای سلطان ملک‌شاه بن البارسلان سیمین حکمران سلجوقیان ایرانی (۴۶۵-۴۸۵ ق = تسه - تفه) مقبره‌ای عالی بر سر قبرش بنا نهاد و بعد از آن سلاطین عثمانی نیز کمراراً در تعمیرات و تزیینات آن افزودند. ناصرالدین شاه قاجار نیز در موقع تشرّف بزیارت عتبات در حدود صد هزار تومان آن روزی که معادل چندین ملیون امروزی میشود در تزیینات آن صرف نموده است.

نگارنده گوید: ظنّ قوی می‌رود که آن همه حبس و تازیانه و آزار و اشکنجه ابوحنیفه که بحسب ظاهر بی‌بها نه ردّ قضاوت بوده در باطن بجهت تأیید مذهب زیدی بوده است و دور نیست که تأدیب نکردن ثوری که او نیز ردّ قضاوت کرده و علاوه بر اینکه خودش ردّ کرده مصاحبت شریک نخعی را نیز محض بجهت قبول قضاوت ترک نموده مؤید این مطلب باشد. از تألیفات ابوحنیفه است:

۱- الفقه الاکبر در کلام که شرح بسیاری بر آن نوشته‌اند و در مصر چاپ و در لکنان و دهلی نیز با بعضی از شرح‌هایش چاپ شده است ۲- المسند که به مسند امام اعظم و مسند ابوحنیفه معروف و در حدیث است و از طرف بعضی از اکابر با بواب فقهیه مرتب و در لکنان چاپ شده است ۳- المقصود در علم صرف چنانچه بعضی بند نسبت داده و در استانبول چاپ شده است. اما کیفیت خروج زید بن علی بن الحسین ع که اشاره شد آیا بداعیه امامت بوده و یا باذن و اجازه امام باقر ع بوده است خارج از وضع ابن عجاله بوده و هو کول بکتب مبسوطة مر بوطه میباشد. (کف و ۲۸۴ ف و ۲۹۴ ج ۲ کا و ۷۶۳ ت و ۳۲۳ ج ۱۳ تاریخ بغداد و ۴۹۳ ج ۱ مه و ۴۳ ج ۱ خه و ۴۳۸ هر و ۱۳۸ ج ۲ ع و شرح نهج ابن ابی الحدید و کشاف و ۷۱۱ ج ۱ س و غیره) ابوحنیفه نعمان بن محمد - بعنوان ابوحنیفه شیعه نگارش دادیم.

اثیرالدین محمد - بن یوسف بن علی بن حیان اندلسی جیانی

ابوحنیان

شافعی، محدث مفسر قاری ادیب نحوی لغوی، شاعر ماهر رجالی

۱- ابوحنیان - در اصطلاح ارباب تراجم، کنیه چندی از اکابر میباشد که بعضی از ایشان را تذکر میدهد و ظاهر آن است که در صورت نبودن قرینه مراد ابوحنیان اثیرالدین محمد بن یوسف است که مذکور میشود. اما ابوحنیان مصطلح رجالی که اغلب علمای رجال فقط بعنوان ابوحنیان (بدون ذکر اسم و لقب) ذکر کرده و توثیقش نموده‌اند نامش مجهول و در جایی بنظر نیامد.

ملقب به ائیرالدین ، مکنی به ابوحیان، از اکابر و فحول قرن هشتم هجری اندلس میباشد که بسال ششصد و پنجاه و چهارم هجرت در شهر مطبخشارش از بلاد غرناطه متولد شد و بهمین جهت به غرناطی نیز موصوف میباشد . نخست در مالقه و غرناطه قرآن مجید و ادبیات را از اکابر وقت خواند سپس بافریقا و مصر و اسکندریه و حجاز و شامات و نواحی دیگر مسافرتها کرد ، از بسیاری از اکابر هر دیاری بتکمیل ادبیات و قرائات و حدیث و تفسیر و دیگر علوم متداوله متنوعه پرداخت . شماره اساتید او که از ایشان درس خوانده و از انوار علمیه ایشان استناره نموده چهارصد و پنجاه نفر از اجلسه و عده شاغخ آن و متبر از از همین مقدار بلکه بنوشته بعضی هزار و پانصد نفر است . قلمنده او نیز در حال حیات خودش در شماره اساتید وقت بوده اند .

بالجملة تمامی اوقات او در افاده و استفاده و تعلیم و تعلم و تألیفات متنوعه مصروف بود ، در تفسیر و حدیث و لغت و نحو و صرف و علوم عربیه و اخبار و سیر و تراجم احوال و معرفت طبقات رجال و بالخصوص در شرح حال مشاهیر اندلس احاطه فوق الغایه داشت ، بلکه بنوشته بعضی از ارباب تراجم ، از اقطاب سلسله علم و ادب و اعیان متبصرین در دقائق لغت عرب ، در نحو و صرف امام مطلق ، بالخصوص در نحو ، سیبویه و امیر المؤمنین متأخرین و بهمین جهت با وفور کمالات متنوعه به ابوحیان نحوی و شیخ النجاه معروف بود چنانچه بجهت تبخیر در حدیث به شیخ المحدثین و تفنن در علوم متنوعه به رئیس العلماء موصوف میباشد . عجب تر آنکه بعضی از تألیفات و آثار او بقواعد زبان فارس و ترک و حبش و السنه بیگانه مشتمل بوده و در علمای عرب بسیار نادر الوقوع و این خود جالب نظر دقت است . نصایح حکیمانه و اشعار طریقه اش نیز بسیار و از آن جمله است :

عدای لهم فضل علی و منة	فلا اذهب الرحمن عنی الاعادیا
هم بحثوا عن زلتی فاجتنبتها	وهم ناقسونی فالتسبت المعالیا
ارحت روحی من الایناس بالناس	لما تخنیت عن الایکیماس بالیاس
و صرت بالیهت و حدی لا اری احدا	بنات فکری و کتبی هن جلاسی

ان الدراهم والنساء كليهما
 ينزعن ذاللب المتين عن التقى
 لاتأمنن عليهما انانا
 فيرى اسائة فعله احانا

اتى بشقيع ليس يمكن رده
 نصير صعب الامراهون مائرى
 دراهم بيض للجروح مراهم
 وتقضى لبيانات الفتى وهونائم

قصیده‌ای نیز در قرائات دارد بر وزن قصیده شاطبیّه مشهوره که از آن مختصر تر و فوایدش بیشتر و مع ذلك حظ شاطبیّه نداشته و مثل آن رواج نگرفت و در ضمن شرح حال رضی شاطبی نیز دو شعر ابو حیان که در مرثیه اش گفته مذکور گردیده و از تألیفات ابو حیان است:

۱- الابيات الوافيه في علم القافية ۲- اهداف الاديب (الاريب خا) بما في القرآن
 من الغريب ۳- الاثور في قرأمة ابن كثير ۴- الادراك للسان الاتراك که در استانبول چاپ و مقداری وافی از لغت و قواعد صرف و نحو زبان ترك را حاوی است و در اوقاتی که در مصر مقیم بوده و با ملوک مصر که از ترك بوده اند مراد شده داشته تألیف داده است ۵- الاعلام باركان الاسلام
 ۶- الافعال في لسان الترك ۷- البحر المحيط در تفسیر که تفسیر کبیر نیز گویند و چندین مجلد است و در قاهره چاپ و خود ابو حیان تلخیصش کرده و آن را به النهر الماد من البحر موسوم داشته و آن نیز در حاشیه خود بحر المحيط چاپ شده است ۸- التذكرة في العربية که چهار جلد بزرگ است ۹- التذليل والتكميل من شرح التسهيل که شرح مبسوط بر کتاب تسهيل ابن مالك بوده و چندین مجلد است ۱۰- تقریب الثانی فی قرأمة الكسائي ۱۱- تهبيج السالك في الكلام على الفية ابن مالك ۱۲- الحلل الحالية في اسانيد القرائات العالية ۱۳- الرمزة في قرأمة حمزة ۱۴- الروض الياسم في قرأمة عاصم ۱۵- زهو الملك في نحو الترك ۱۶- عقد اللآلي في القرائات السبع العوالي ۱۷- غاية الاحسان در نحو ۱۸- غاية المطلوب في قرأمة يعقوب ۱۹- غريب القرآن ۲۰- المبدع في التصريف ۲۱- المزن الهامر في قرأمة ابن عامر ۲۲- مسلك المرشد في تجريد مسائل نهاية ابن رشد ۲۳- منطق الخرس بلسان (في لسان خا) الفرس ۲۴- منهج السالك في الكلام على الفية ابن مالك ۲۵- المورد الغمر في قرأمة ابى عمرو ۲۶- النافع في قرأمة نافع ۲۷- نفحة المسك في سيرة الترك ۲۸- نور العشب في لسان الحبش ۲۹- نهاية الاعراب في التصريف والاعراب ۳۰- النير الجلى في قرأمة زيد بن على و غير اينها که بسيار است.

ابو حیان از مذهب معتزله و مجسمه و بدع فلاسفه تبرى جسته و بمذهب ظاهریه

که در ضمن عنوان ظاهري داود اشاره نمودیم مايل و بمحبت حضرت امير المؤمنين ع بسیار راغب و باستناد حديث شريف نبوى ص که در باره آن حضرت فرموده يا على لا يحبك الا مؤمن ولا يبغضك الا منافق از مقاتل بن آن حضرت اظهار تبرى مينموده است و وقتى از

بدرالدین ابن جماعه صحت این حدیث را استفسار نموده و او نیز تصدیق کرد ابوحنیفان گفت پس کسانی که با حضرت علی بسر مقاتله درآمده و شمشیر بروی او کشیدند محبت آن حضرت بوده اند و یا مبغض دیگر ابن جماعه چیزی نگفت . وفات ابوحنیفان بسال هفتم صد و چهل و پنجم هجری قمری در قاهره مصر واقع شد و شهید اول بواسطه جمال الدین عبدالصمد بن ابراهیم بن خلیل از تلامذه ابوحنیفان از او روایت میکند .
(س ۷۴۳ ت ۹۲ ج ۱ فع ۷۱۲ ج ۱ س ۳۰۲ ج ۴ کمن وغیره)

ابوحنیفان اندلسی محمد بن یوسف - همان ابوحنیفان اثیرالدین مذکور فوق است .

ابوحنیفان بغدادی

یا

ابوحنیفان توحیدی همان ابوحنیفان علی بن محمد - مذکور ذیل است .

یا

ابوحنیفان شیرازی

علی بن محمد بن عباس - معتزلی الاصول ، شافعی الفروع ، شیرازی

ابوحنیفان

یا نیشابوری یا واسطی یا بغدادی الاصل ، (علی الخلاف) از

مشاهیر علما و فضالای اواخر قرن چهارم هجری عهد دیالمه میباشد و بنا بر مشهور ، بجهت انتساب بخرمای توحید نامی که پدرش آنرا در بغداد می فروخته به ابوحنیفان توحیدی شهرت یافت و بعضی از شراح دیوان متنبی هم این شعر او را

یترشفن من فمی رشفسات هن فیه احلی من التوحید

حمل بر همین معنی کرده اند و یا موافق آنچه از ابن حجر نقل شده توحیدی گفتن او بهمان معنی مرکوز اذهان و منسوب به توحید دینی است که معتزله خودشان را اهل عدل و اهل توحید نامند در مقابل اشاعره که بجهت قائل بوده و بهمین جهت گویا خدا را نشناخته و اصلاً توحید نکرده اند .

ابوحنیفان از مشایخ صوفیه ، رئیس باغا ، فیلسوف ادبا ، ادیب فلاسفه ، در فقه

و کلام و نحو و شعر و لغت و ادبیات عرب و بعضی از فتون دیگر متفکین ، گاهی او نیز مانند ابوحنیفان اثیرالدین مذکور فوق به ابوحنیفان نحوی موصوف و با این همه مراتب

علمیه مردی بوده کذاب و قلیل الورع والدیانة . بنوشته معجم الادبا با آن همه ذکاوت و فطانت که وحید دنیا بوده بسیار بد زبان و هرزه درای ، طعن و توهین و تحقیر دیگران دکان خود فروشی او بلکه بنوشته ابن خلکان بد عقیده هم بوده است . از صاحب ابن عباد و وزیر مهابی که بعد از استحضار از سوء عقیده او تصمیم قتلش داده بودند فراری بود . موافق نقل معتمد از تاریخ ابن حوزی ، زنادقة اسلام سه کس بوده اند : ابن الراوندی ، ابوالعلاء معری ، ابو حیان توحیدی و صدمه اسلامی ابو حیان بیشتر از دیگران بوده است باری تألیفاتی نیز بدو منسوب دارند :

۱- اخلاق الوزیرین و ظاهراً همان مثالب مذکور ذیل است ۲- الاشارات الالهیه
 ۳- الامتاع (الامتاع خا) والموانسة ۴- البصائر والذخائر ۵- الحج العقلي اذا ضاق القضاء
 عن الحج الشرعی و در روضات الجنان گوید که این کتاب ابو حیان نظیر کتاب حسین بن منصور حلاج است که در حج فقرا از اختراعات خودش نوشته و سبب عمده قتل وی گردید ۶- ریاض العارفين
 ۷- الصديق والصداقه و بنوشته معجم الادباء در سال چهارصد تمام هجرت از مسوده بمبینه نقل شده است ۸- مثالب (نلب خا) الوزیرین که دو مجلد بوده و حاوی مطاعنی است که به دو نفر وزیر روشن ضمیر صاحب بن عباد و ابوالفضل ابن العمید بسته است و ابن خلکان گوید که در این کتاب به دو نفر وزیر معظم تاخته ، نقائص ایشان را شمرده ، فضائل ایشان را سلب کرده و نهایت تعصب بکار برده و انصاف نتموده است . پس گوید موافق آنچه خودم تجربه کرده و از موثقین نیز شنیده ام این کتاب بسیار شوم و بد میمنت است ، هر که تملک کن نماید احوالش و از گون گردد و بعضی از اسباب تألیف این کتاب را هم در شرح حال ابن عباد اسمعیل تذکر خواهیم داد ۹- المحاضرات
 و المناظرات ۱۰- المقامات ۱۱- المقایسات .

وفات توحیدی بنوشته کشف الظنون سال سیصد و هشتادم و در روضات از بعضی معاجم نقل کرده که در حدود سال مذکور و یا بعد از آن بوده پس از بعضی تواریخ معتبره شیراز نقل کرده که بسال سیصد و شصتم هجرت در شیراز وفات یافته است تکرارنده گوید : موافق آنچه فوقاً در تاریخ تألیف کتاب صدیق و صداقت اشاره شد در سال چهارصد تمام هجرت در قید حیات بوده و وفات او ظاهراً بعد از آن تاریخ میباشد بلکه در طبقات الشافعية او را از رجال قرن پنجم شمرده و در سوء عقیده او نیز توقف کرده است .

(ص ۷۴۴ ت و ۵ ج ۱۵ جم و ۱۷۳ ج ۲ ک و ۳۰۴ مط و ۱۴ هب و ۲ ج ۴ طبقات الشافعية)

ابوحیان غمر ناطی } همان ابوحیان اثیرالدین مذکور فوق میباشد و گاه است
 که ابوحیان توحیدی فوق را نیز ابوحیان نحوی
 گویند و لکن در صورت نبودن قرینه راجع به اولی
 ابوحیان نحوی است و بس .

ابوحیان نیشابوری } چنانچه اشاره شد همان ابوحیان توحیدی مذکور
 ابوحیان واسطی } فوق است .

محمد بن سلطان - بن محمد بن حیوس بن محمد بن مرتضی
 ابوحیوس

بن محمد بن هشتم بن عدی غنوی ، مکنی به ابوالفتیان ،
 ملقب به صفی الدولة ، از تبریزین و مشاهیر شعرای شام میباشد و از آن رو که پدرش از
 امرای مغرب زمین بوده او نیز به امیر شهرت داشته و دیوان شعر بزرگی هم دارد و
 جمعی از ملوک و اکابر را دیده و درقبال هدایح ایشان با نعامات بسیاری نایل گردیده
 و از او است :

انی دعوت ندی الکرام فلم یجب فلاشکرن ندی اجاب و مادی
 و من العجائب والعجائب جمه شکر بطیء عن ندی متسرع

سال چهارصد و هفتاد و سیّم هجری قمری در هفتاد و نه سالگی در حباب درگذشت و
 حیوس بفتح اول و تشدید ثانی است . (ص ۱۱۴ ج ۲ کا)

طارق بن شهاب - یکی از اصحاب حضرت رسالت ص و
 ابوحیه موکول بعلم رجال است .

هشتم بن ربیع - بعنوان نمیری نگارش یافته است .
 ابوحیه

ابو خالد زبالی } از اصحاب حضرت موسی بن جعفر ع ، امامی مذهب ،
 محبّ اهل بیت عصمت ع میباشد . حسن العقیده بودن او

۱- ابو خالد - در اصطلاح رجالی ، اسماعیل بن سلمان ، حارث بن قیس بن خالد ، داود
 بن هشتم ، عمر بن خالد ، قاسم بن سالم ، محمد بن مهاجر ، یحیی بن یزید و جمعی دیگر است .

از این روایت وی که در باب مولد آن حضرت از اصول کافی روایت کرده ظاهر و هویدا است . چنانچه خود ابو خالد گوید : هنگامی که آن حضرت را نزد مهدی عباسی میبردند در منزل زباله نزل فرمودند من هم در حضور ایشان رفته و بسیار اندوهناک بودم ، در جواب استفسار از سبب ملال من بعرض رساندم چگونه اندوهناک نباشم که آیتده و مال کار شما با این طاعنی معلوم نیست که چطور خواهد شد و بکجا خواهد رسید ، در مقام تسلی فرمودند که مرا هیچ باکی نبوده و جای اندیشه نیست ، در روز فلانی از ماه فلانی در موضع فلانی (که خود آن حضرت معین فرمود) منتظر آمدن من باش . گوید که بعد از آن روزها و ماهها را میشمردم تا آنکه همان روز در همان موضع معین چشم براه و منتظر بودم نزدیک بغروب گردید ولی اثری پیدا نشد ، وسوسه شیطانی در دلم خطور کرده و ترسیدم که در صدق کلام حقیقت انتظام آن امام عالی مقام شکمی کرده باشم ، پس در عین حال قافله ای از طرف عراق پیدا شد ، باستقبال رفته دیدم که آن حضرت پیش قافله بقاطری سوار است ، مرا ندا در داد و فرمود که شك مکن و شیطان دوست میداشت که تو شك کرده باشی ، من شکر کرده و گفتم حمد خدائی را سزا است که وجود مقدس را از شر ایشان مستخلص گردانید فرمود که بار دیگر بطرف ایشان رفته و دیگر خلاص نتوانم شد . اسم اصلی ابو خالد در جائی بنظر نرسید و دور نیست که آن هم ابو خالد باشد . اما زبالی بضم اول منسوب بموضعی زباله نام است در راه مکه مابین ثعلبیه و واقصه .

(مرامد و تنفیح المقال)

از اصحاب حضرت رضا ع میباشد که نخست واقفی مذهب و
ابو خالد سجستانی بامام حنی و قائم آل محمد بودن و مهدی منتظر بودن حضرت
 موسی ع معتقد بود ، اخیراً از روی قواعد نجومی از آن عقیده منصرف و برخلاف اصحاب
 قبلی خود بعقائد حقه موفق و بموت آن حضرت و امامت حضرت رضا ع قاطع گردید و
 ظاهراً اسم اصلیش نیز ابو خالد بوده است . (کتاب رجالیه)

ابو خالد **عبد الملك بن عبد العزيز** در باب سیتم بعنوان ابن جریج خواهد آمد .

ابو خالد کابلی } یا
 ابو خالد کنکر } ذیلاً بعنوان ابو خالد وردان مذکور است .

وردان - از اهل کابل میباشد که نامش همین وردان، لقبش کنکر

ابو خالد

و یا خود کنکر نام اصلی مادرزادی او و وردان اسم یا لقب مشهوری

او است. بهر حال وی از اجلای اصحاب حضرت سجاد ع بوده، در بدایت حال کیسانی مذهب

و با امامت جناب محمد حنفیه وقائم آل محمد بودن وی معتقد بوده و مدتی هم خدمتش

نمود تا آنکه روزی آنجناب را بحرمت حضرت رسالت ص و امیر المؤمنین ع سوگند داد

و امام مفترض الطاعة بودن او را از خودش استفسار نمود در جواب فرمود یا اباخالد قسم

بزرگ دادی همانا امام مفترض الطاعة من و تو وعموم مسلمین، حضرت علی بن الحسین ع

است . ابو خالد خدمت آن حضرت شناخته و پس از استیذان فیض یاب حضور مبارک گردید

آن حضرت فرمود مرحبا بك یا کنکر چه رو داده که برخلاف عادت معمولیت بدیدن ما

آمدی ؟ ابو خالد بمجرد این کلام سجده شکر کرد و گفت حمد خداوندی را که آنقدر

از اجل حتمی مهلتم داد که معرفت با امام خود رساندم آن حضرت فرمود چگونه امام خود

را شناختی ؟ ابو خالد قضیه قسم دادن او بجناب محمد حنفیه و ارشاد آنجناب را بدستور

مذکور عرض کرد و هم اظهار داشت که تو مرا بهمان اسم اصلی مادرزادیم (که بذات الهی

قسم ، غیر از پدر و مادرم کسی مرا بدین اسم نمیشناخته) ندا در دادی پس یقین کردم که

که امام مفترض الطاعة من و عموم مسلمین شما هستید . باری صاحب ترجمه از اعیان

اصحاب حضرت سجاد ع و ثقات و معتمدین ایشان بلکه بمدلول بعضی از آثار دینیته

از حواریین آن حضرت بوده است :

ناگفته نماند : ظاهر شرح حال فوق که موافق بعضی از کتب رجال و تراجم احوال

نگاشته آمد آنکه ابو خالد کابلی يك تن بوده و نامش نیز مابین وردان و کنکر محل

خلاف و نظر و ظاهر کلام علامه موافق روایت مذکوره آنکه نام اصلیش کنکر و وردان

اسم یا لقب مشهوری او میباشد، لکن ظاهر کلام رجال شیخ که در تنقیح المقال نقل کرده

آنکه ابو خالد کابلی عنوان دوتن از اصحاب ائمه ع بوده و بقید اکبر و اصغر از همدیگر امتیاز یابند : ابو خالد کابلی اکبر نامش کنکر و از اصحاب امام سجاد ع بود که فوقاً مذکور شد و اما ابو خالد کابلی اصغر نامش وردان و از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام بوده است و موافق نقل معتمد، در رجال ابن داود نیز بتعدد ابو خالد قائل، اکبر را بنام مذکورش کنکر عنوان کرده و اصغر را نیز بنام خودش نگارش داده و علامه ملتفت قضیه نشده و باتحاد و یکی بودن ابو خالد قائل و چنانچه مذکور شد کنکر را نام اصلی همان وردان پنداشته است . از کلمات بعضی از علمای رجال استظهار میشود که نام هر دو ابو خالد، وردان بوده کنکر تنها لقب ابو خالد اکبر است و ظاهر بعضی دیگر نام هر دو وردان و لقب هر دو کنکر میباشد . بالجمله تعدد ابو خالد کابلی مسلم و جای تردید نمیباشد و بسط زاید موقوف بکتاب مربوطه است .

(ص ۱۵ هب ۶۶ و لس و ۹۰ ج ۱ مه و ۳۶۸ ج ۶ عن وغیره)

ابو خالد یزید بن حاتم }
 ابو خالد یزید بن مهلب } در ضمن شرح حال ابوسعید مهلب خواهند آمد .

ابو خدش در اصطلاح رجال اوئی حیثان بن یزید و عبدالله بن خدش،
 ابو خدیج دویمی خیثمة بن رحیل بن معاویه ، سومی نیز سالم بن سلمه
 ابو خدیجه و سالم بن مکرم بن عبدالله است .

ابو خراش خویله بن مرة - زیلا بعنوان ابو خراشه مذکور است .

ابو خراش مخلد بن یزید - در ضمن شرح حال ابوسعید مهلب خواهد آمد .

ابو خراشه خفاف - بن ندبه صحابی ، از مشاهیر متخضر مین شعرا و فرسان
 قبیله قیس از عرب میباشد که کنیه اش ابو خراشه یا ابو خراشه

بوده و هر دو دوره جاهلیت و اسلام را دیده است . بعضی از صولتها و دلیریها که در زمان جاهلیت از وی بیرون آمده بوده سبب شهرت و آوازه وی گردید ، در مدینه فیض یاب حضور مبارک نبوی ص و بشرف اسلام مشرف ، در غزوات حنین و طائف بلکه در فتح

مکه نیز در رکاب مبارک آن حضرت حاضر، در موقعی که بعضی از مسلمین صوری از دین مقدس اسلامی مرتد شدند او همچنان در اسلام خود ثابت بود و در زمان خلافت عمر (۱۳-۲۳ هـ ق = ۶۳۳-۶۴۴ م) درگذشت.

خفاف باضم و تخفیف و تندبه هم بفتح اول نام مادر او است. نام پدرش موافق قاموس و شرحش تاج العروس عمیر بن حرث بن عمرو بن شریذ سلمی بوده و شعر مشهور عباس بن مرداس سلمی

اباخرأشة اما انت ذانفر فان قومی ثم یا کلهم الضبع

هم که در سیوطی و مغنی و بعضی از کتب عربیّه محل استشهاد بعضی از مسائل ادبیّه است خطاب بهمین صاحب ترجمه میباشد. کنیه اش ابوخرأشه است بضم خ بر وزن کناسه و اینکه در قاموس الاعلام حرف الف ماقبل شین را اسقاط کرده و ابوخرأشه نوشته است اشتباه و یا از سهو چاپخانه بوده و ممکن است که هر دو صحیح و مستعمل است. (جامع الشواهد و من ۲۰۵۲ ج ۳ و حاشیة شمنی و غیره)

خوبلد بن مرة بن عبدالعزی - بن معاویة هنزلی نیز از مخضرمین ابوخرأشة
شعرای عرب بوده و هر دو دوره جاهلیت و اسلام را دیده است. بسیار سریع السیر بوده بعدی که در دویدن بر اسب پیشی میگرفت، در زمان جاهلیت بمکه رفت، ولید بن مغیره عموی ابو جهل دو اسب داشته و میخواست که داخل در اسب روانی باشد ابوخرأشه گفت اگر من در دویدن بر اسبهای تو سبقت بگیرم چه خواهی داد ولید گفت هر دو اسب از آن تو باشد پس ابوخرأشه سبقت کرده و هر دو اسب را تملك نمود. محتمل است که این ابوخرأشه همان ابوخرأشه مذکور فوق بوده و اختلاف اسم ناشی از اختلاط خطوط باهمدیگر بوده باشد و کنیه او را در قاموس ابوخرأش نوشته است. (اطلاعات متفرقه و ظاهراً در آغانی هم هست)

ابوخرأشه رجوع به ابوخرأشه خفاف نمایند.

- ابو الخزرج در اصطلاح رجالی اولی حسن بن زبرقان، حسین بن زبرقان، طلحة بن زید و دویمی هم فائک نامی است از اصحاب، سیمی هم زحر بن نعمان اسدی کوفی و راشد منقری و بعضی دیگر است
- ابو الخزیمه
- ابو الخطاب
- ابو الخطاب عبدالحمید بن عبدالمجید - در باب اول بعنوان اخفش مذکور است.
- ابو الخطاب عمر بن حسن - در باب اول بعنوان ذوالنسبین نگارش یافته است.
- ابو الخطاب عمر بن عبدالله - ابی ربیع قرشی بعنوان مخرومی مذکور شده است.
- ابو الخطاب قتاده بن دعامة - در باب اول بعنوان سدوسی مذکور است.
- ابو الخطاب محفوظ بن احمد - در باب اول بعنوان کلوذانی مذکور شده است.
- ابو الخطاب محمد بن علی - در باب اول بعنوان جبلی مذکور است.
- ابو الخطاب محمد بن محمد بن ابیطالب - از مشاهیر و مہرہ اطبای بغداد میباشد که در ضبط معانی و ہر دو قسمت علمی و عملی طب مسلم کل، لکن در فتون ادبیہ قلیل الحظ و کثیر اللحن و طبیب مخصوص ابوالمعالی ہبۃ اللہ محمد بغدادی وزیر مستظہر باللہ بیست و ہشتمین خلیفہ عباسی (۳۸۷-۵۱۲ ق = قنز - ثیب) بود. کتابی در ساختن آلات جراحی و یکی دیگر در مفردات ادویہ بطریق جدول و یکی ہم در طب دآرد کہ نامش شامل و بہت وسہ مقالہ مشتمل و تمامی مطالب طبئی را بطرز سؤال و جواب حاوی و نزد اہل فن بسیار مطلوب است. وی در سال پانصد تمام یا پانصد و پانزدہم ہجری قمری در گذشت.
- (ص ۱۱۳ ج ۱ مہ و ۷۱۴ ج ۱ ص)
- ابو الخطاب محمد بن ابی زینب - مقلص اسدی کوفی ملعون غالی کہ علاوہ بر ابوالخطاب بہ ابواسمعیل و ابوالظبیان نیز مکنی، در بدایت حال مستقیم الاحوال و از اصحاب حضرت صادق ع بودہ کہ مسائل شیعیان را بحضور مبارک آن حضرت رساندہ و جواب صادر مینمود، عاقبت بعضی دعاوی فاسدہ آغاز کرد و جمعی

از اشقیا نیز سرش گرد آمدند تا آنکه مردم بمقالات فاسده ایشان استحضار یافته و خود و اتباع او را کشتند . همین ابوالخطاب سرسلسله فرقه خطایه میباشد که تحت عنوان بزیمه اشاره نمودیم و اخبار بسیاری در لعن و ذم و تبری از او در رجال کشی و غیره وارد و او را بجهت انتساب پیدرش مقلص که کنیه ابوزینب را داشته ابن ابی زینب نیز گویند و در ردیف اشخاص مستفی به محمد از نخبه المقال گوید :

ثم ابن مقلص ابوالخطاب ملعون الغالی لدی الاصحاب
(کتب رجاییه)

ابو خفاف
ابو خسلاد
بعضی دیگر است .
} در اصطلاح رجالی اولی ناجیه بن خفاف صحابی ، دومی معمر
ابن خسلاد بغدادی ، حکم بن حکیم ، عمرو بن حریت و

ابو خلیفه
فضل بن حباب بن محمد بن شعیب بن صخر - بصری البلیده ، جمعی
القبیله ، حنفی الشهرة ، از مشاهیر شعرا و ارباب سیر میباشد که
در اخبار و آداب و اشعار و انساب سلف باخبر و از راویان آنها بود ، مدتی در بصره قضاوت
نموده و اشعار نغز و طرفه میگفته و از او است :

قالوا نربك تطيل الصمت قلت لهم
لكنه احمد الامرين عاقبة
انرا ليز (البرخا) في من ليس يعرفه
قالوا نربك ادبنا لت ذا خطل
لوشنت قلت و لكن لا اري احدا
ما طول صمتي من عي ولا خرس
عندي و ابعده من منطق شكس
او انرا لدر للعميان في الغلس
فقلت هاتوا اروني وجه مقتبس
يروى الكلام فاعطيه مدى النفس

کتاب طبقات الشعراء الجاهلین و کتاب الفرسان از تألیفات او بوده و در سال سیصد و پنجم هجری
قمری در گذشت و بعضی از کلمات او مشعر بتشیع میباشد .

(ص ۲۰۴ ج ۱۶ جم و ۱۶۵ ف)

ابو الخلیل
ابو خبیبة
ابو خبیمة
} در اصطلاح رجالی اولی بدر بن خلیل اسدی ، عبدالله بن
خلیل یا ابی الخلیل حضرمی ، دومی محمد بن خالد ، سیمی
هم زهیر بن معاویة و عبدالرحمن و بعضی دیگر و تماماً موکول
بدان علم شریف هستند .

احمد بن اسمعیل بن یوسف - طالقانی فزوینی ، ملقب به رضی الدین ،

ابوالخیر

از اجلای علمای شافعیّه و اکابر حفاظ و وعاظ اواخر قمری ششم

هجرت میباشد که با ابن جوزی عبدالرحمن واعظ مشهور آتی الذکر معاصر بود . در بعضی اوقات در بغداد ، بنوبت مجلس وعظ مینمودند ، هر کدام یکروز موعظه کرده و خلیفه وقت نیز در مجلس موعظه حاضر و در پس پرده می نشست و از دحام عام میشد . نوادر بسیاری در تبحر و کثرت احاطه صاحب ترجمه در حدیث و تفسیر و فرائد و دیگر علوم شرعیّه و فنون اسلامیّه منقول و در سال پانصد و نودم هجری قمری درگذشت .

(ج ۴ ۸۸)

احمد بن علی بن احمد - در باب اول (القاب) بعنوان نجاشی نگارش

ابوالخیر

یافته است .

احمد بن مصطفی - در باب اول بعنوان طاش کوپری زاده مذکور است .

ابوالخیر

جواد - زیلاً بعنوان ابوالخیر حماد مذکور است .

ابوالخیر

حسن بن سواز - در باب سوم بعنوان ابن الخمار خواهد آمد .

ابوالخیر

عاشق - بعنوان عاشق ابوالخیر در باب اول مذکور است .

ابوالخیر

عبدالله بن عمر - در باب اول بعنوان بیضاوی نگارش یافته است .

ابوالخیر

فضل الله - بعنوان ابوسعید فضل الله خواهد آمد .

ابوالخیر

محمد بن عبدالرحمن - در باب اول بعنوان سخاوی مذکور است .

ابوالخیر

محمد بن عبدالله - بعنوان مروزی محمد بن عبدالله در باب اول

ابوالخیر

مذکور است .

۱- ابوالخیر - در اصطلاح رجالی برکه بن محمد بن برکه کفاسدی ، حمدان بن سلیمان بن

عمیره نیشابوری ، سلامة بن ذکاء حرانی ، صالح بن ابی حماد رازی و بعضی دیگر میباشد .

ابوالخیر

محمد بن محمد بن علی - در باب اول بعنوان جزئی مذکور است .

ابوالخیر

محمد بن محمد - فارسی، ملقب به تقی الدین، مکنشی به ابوالخیر،

از اکابر علمای امامیه قرن دهم هجرت و از اجلائی تلامذه

غیاث الدین منصور سابق الذکر (متوفی در حدود سال ۹۳۰ هـ ق = ۱۵۲۳ م) بوده و از تألیفات او است:

۱- آغاز و انجام که بزبان پارسی در اصطلاحات ۲- اسامی العلوم و اصطلاحات

بعد از سال نهصد و پنجاه و هفتم تألیف شده است ۳- بستان الادب که بنام - لغت و صرف و اشتقاق

و نحو و معانی و بیان و بدیع و عروض و قافیه و خط و قرض الشعر و انشاء نثر و محاضرات و

تواریخ حاوی چندین فن از ادبیات است ۴- تهذیب الاصول فی تحریر اصول اقلیدس ۵- حل

التقویم ۶- طلیعة العلوم ۷- مفتاح العادة ۸- الموضوعات و سال وفاتش بدست نیامد .

(منفردات ذریعة)

د

ابوداؤد سجستانی

سلیمان بن اشعب (اشعث خدا) بن اسحاق - بن بشیر بن شداد بن عمرو

بن عمران از دی سجستانی، از اکابر و مشاهیر علما و محدثین

و حفاظ عاقله میباشد که در سال دو صد و دوم هجرت تولد یافت، بارها پیغمبر رفته و سیاحتها

نمود، از مشایخ کبار خراسان و عراق و شام و مصر و مکه و مدینه احادیث بسیاری

استماع کرد، چنانچه خودش گوید پانصد هزار حدیث نبوی کتابت نمودم و از آن جمله چهار

هزار و هشت تمام یا هشتصد حدیث صحیح و قریب بصحیح انتخاب کرده و در کتاب سنن

خود مندرج داشتم و از این احادیث صحیحه نیز چهار حدیث برای دین انسانی کافی است:

اول انما الاعمال بالنیات دویم من حسن اسلام امرء ترکه ما لایعنیه سوم لایکون المؤمن مؤمنا

حتی یرضی لایخیه ما یرضی لثقه چهارم الحلال بین و الحرام بین و بین ذالک امور مشتهات .

۱- ابوداؤد - در اصطلاح رجالی کنیه سلیمان بن اشعث، سلیمان بن سفیان، سلیمان

بن عبدالرحمن، سلیمان بن عمرو بن عبدالله نخعی، عمیر بن عامر خزرجی، محمد بن سعید

کشی، نقیع بن حارث همدانی، یوسف بن ابراهیم و بعضی دیگر میباشد و از آن جمله شرح حال

سلیمان بن اشعب مذکور فوق را نگارش داده و غیر او را موافق رویه معموله در این کتاب موکول

بکتاب رجالیه میداریم .

همین کتاب سنن به سنن ابی داود معروف و یکی از صحاح سته اهل سنت و جماعت میباشد که در مصر و لکنائو با شرح متفرقه چاپ شده است آنرا خود ابوداود بعد از تألیف بنظر احمد بن حنبل که آخرین ائمه اربعه ایشان است رسانید و زیاده از حد مورد تحسین گردید . از ابراهیم حربی نقل است که بعد از تألیف کتاب سنن تمامی مشکلات حدیث یا بوداود سهل و نرم چنانچه داود نبی را سختی آهن - ابوداود علاوه بر کتاب سنن مذکور يك کتاب دیگر هراسیل نامی نیز در حدیث تألیف داده و در قاهره چاپ شده است . وفات ابوداود روز جمعه با نزد هم شوال دو بیست و هفتاد و دویم یا سوم یا پنجم و یا بقول قاموس الاعلام هشتاد و پنجم هجری قمری در بصره واقع شد و پسرش عبدالله نیز از اکابر حفاظ و مراتب علمیه اش مسلم کل و شرح حالش بعنوان سجستانی مذکور افتاده است .

(ص ۲۲۱ و ۲۳۰ ج ۱ کا و ۲۴۶ ج ۱ مه و ۵۸ ج ۱ فح و ۵۵ ج ۹ تاریخ بغداد و غیره)

سلیمان - بن عقبه ظاهری ، از مشاهیر علما و فقهای عاقله قرن

ابوداود

سوم هجرت میباشد که بفقہ شافعی مایل و مالک احکام او ظاهر

آیات قرآنی و احادیث نبویه بود ، قیاس را که از اختراعات ابوحنیفه بوده اکیداً رد مینمود ، بهمان جهت به ظاهری شهرت یافته و در فنون ریاضیه نیز خبیر بود ، کتابهای اقلیدس را بعربی ترجمه و شرح نمود و بسال دو بیست و هفتاد هجرت در شصت و هشت سالگی در گذشت .

سماک بن خرشه - یا اسلم بن لوزان انصاری خزرجی ساعدی ، از

ابودجانہ

اصحاب کبار و اکابر انصار عالی مقدار و شجاعان نامی عرب میباشد

که همواره در مدافعه از اسلام میکوشید ، در بدر و احد و جمیع غزوات اسلامی در رکاب مبارک حضرت نبوی ص حاضر بود ، آن حضرت در روز احد شمشیر خود را بدو داد ، او نیز با همان شمشیر جمعی را کشت ، وی يك دستمال سرخ بر سر می بسته و همه او را بهمان علامت می شناختند .

بعد از وفات آن حضرت در زمان خلافت ابوبکر در جنگ یمامه نیز که برای

مدافعه از مسیلمه مدعی نبوت تشکیل یافته بوده حاضر شد و عامل قوی در قتل آن خبیث بود . چنانچه پس از آنکه سپاه مسیلمه در حدیقه الرحمن (که بحدیقه الموت موسوم شده) پناهیده و در باغ را بستند ابودجانه با آن دل قوی که داشته مسلمانان را گفت که او را در میان سپری بر نشاند و سر نیزه ها را با طرف سپر محکم بسته و بلندش کنند . چون همچنان کردند ابودجانه از سر دیوار بیخ جسته و مانند شیر ژریان می خوردشید و از کسان مسیلمه میکشت تا براء بن مالک نیز از مسلمانان بهمان روش داخل باغ شد و در باغ را باز کرد ، مسلمانان وارد باغ گشتند ، مسیلمه نیز در آن بین مقتول شد و بنا بر مشهور براء و ابودجانه نیز در همانجا بعد از اظهار شجاعتهای فوق العاده بشهادت رسیدند . بنا بر روایتی دیگر ابودجانه زنده بوده تا در صفین بشهادت رسید .

علی الجملة جلاله ابودجانه مسلم و بر روایت شیخ مفید یکی از آن بیست و هفت نفر است که با حضرت قائم آل محمد عجل الله فرجه از ظهر کوفه بیرون آمده و از حکام و انصار آن حضرت می باشد . باری عجب تر قول تاریخ حشری است که ابودجانه با ذر با بجان آمده و در محاربه ، داد مردانگی داده تا بشهادت رسید و در فریة خلیجان (یک فرسخی تبریز) مدفون است . (ص ۱۵ هب و کتب رجاله و غیره)

کنیه سه کس یاقوت نام می باشد و بعنوان مستعصمی و ملکی و مذهب الدین در باب اول (القاب) نگارش داده ایم .

ابوالدر

عامر بن حارث - صحابی و عویم یا عویم یا عویر بن عامر بن زید خزرجی انصاری صحابی مدنی ، هردو از اصحاب و مجهول

ابوالدرداء

الحال ، بمدلول کلمات بعضی از علمای رجال و ارباب تراجم با اینکه حضرت علی ع را از چندین جهت اولی بخلاف دانسته و بمعایره هم در این باب اعتراض می کرده اند لکن با امامت و واجب اطاعة بودن آن حضرت معتقد بودند و قول آن بزرگوار را (در قاتل نبودن عثمان و عدم جواز تسلیم قاتلین با متهمین بقتل او ، بمعایره) قبول نکرده و از آن حضرت منحرف شده و ترك نصرت کردند . بالجمله ضعف حال و صحیح العقیده نبودن

ایشان از کتب تراجم و اخبار و سیر مکشوف و با وجود این حکیم بوده و فقیه ، احادیث بسیار و بعضی از اقوال حکیمانه از عامر منقول و زینب ام الدرداء نیز از نسوان صالحه صحابیات بوده است .

(س ۲۱ ج ۱ ل ۷۱۵ ج ۱ س ۵۸ ج ۱ ف ۱۶ هب و غیره)

زند - یا زید بن جون، غلامی بوده حبشی سیاه رنگ، از موالی

ابودلامه

بنی اسد از شعرای اوائل عهد خلافت عباسی ، شاعر مخصوص

اولین و دویمین و سیمین ایشان سفاح و منصور و مهدی عباسی بود . بجهت لطافت اشعار و مهارت فوق العاده که در اصول و آداب و وظائف ندیم بودن داشته با نعمات بسیاری از ایشان نایل آمد و در عین حال بجهت ضعف عقیده مذهبی بمحرمانت دینیه مایل بود و نوادر و غرائب بسیاری از وی منقول است .

در روز وفات زن او که دختر عموی منصور عباسی بوده خلیفه نیز در تشییع جنازه و دفن وی حاضر و بیش از اندازه افسرده و متألم بود، در موقع دفن یا بودلامه که نزدیک وی نشسته بوده گفت وای بر حال تو برای این خانه تنگ و تاریک چه چیز تهیه کرده ای گفت دختر عموی خلیفه را ، پس منصور از کثرت خنده بر قفا افتاد و گفت مرا پیش مردم رسوا نمودی . از ابیات قصیده ایست که در مرثیه ابوالعباس سفاح گفته است :

ویسلا و عولا فی الحیوة طویلا

و یلی علیک و ویل اهلی کلهم

و لتبکین لک الرجال عویلا

فتبکین لک السماء بعبرة

فجعلته لک فی التراب عدیلا

ما ت الندی اذمت یا ابن محمد

مقصود از ابی دلامه در مثل معروف اعیب من بغلة ابی دلامه که حریری نیز در مقامه چهارم تبریزیه از کتاب مقامات خود نقل کرده همین ابودلامه صاحب ترجمه بوده است . از جمله عیوب قاطرش آن بوده که شاش خود را حبس میکرد و در میان جماعت شاشیده و آن را برایشان می پاشید .

از اطناب کلام اعتذار نموده و یکی دیگر از نوادر ابودلامه را نیز مینگارد :

گویند روح بن حاتم مهبلی والی بصره بمحاربه لشکر خراسان رفته و ابودلامه نیز حاضر

بود پس مبارزی از لشکر خراسانیان خارج و جمعی از کسان روح را کشت پس روح ،
 ابودلامه را بمبارزت وی تکلیف نموده و اصرارش نمود او امتناع کرده و این اشعار را فرمود و خواند:

انی اجسود بروحی ان تقدمنی	الی القتل فیخزی لی بنو اسد
ان المهلب حیا المسوت اور تکم	ولم ارث انا حیا الموت من احد
ان الدنو الی الاعضاء اعلمه	مما یفرق بین الروح و الجسد
لو ان لی مهجة اخری لجدت بها	لکنها خلقت فردا قلم اجد

روح گفت پس حقوق سلطانی را برای چه میگیری گفت برای آنکه از طرف او مدافعه
 کنم نه برای آنکه عوض او کشته شوم . روح قسم یاد نمود که البته باید بمبارزت رفته
 و آن مرد مبارز را بکشی و یا اسیرش کنی و یا خودت کشته شوی . ابودلامه ناچار ماند
 و گفت این اول روز آخرت است و ساز و سامانی لازم دارد روح گفت او را نان و مرغی
 بپخته و قدری شراب و تنقلات دادند پس ابودلامه بمیدان رفته و اسب را بجولان آورد
 و نیزه بازی و شمشیر بازی نمود ، در موقع هوا چپه با حریف ، شمشیر را در غلاف کرد
 و گفت شتاب مکن که چند کلمه خواهم گفت و گوش دار که من برای مهمتی پیش تو آمده‌ام ،
 پرسید که آن چیست ابودلامه بعد از شناساندن خود گفت که من برای مقاتله تو نیامده‌ام ،
 فقط شهادت و ایاقیت ترا دیده و برای صداقت بستن با تو آمده‌ام ، ترا با امری دلالت میکنم
 که بهتر از مبارزه و مقاتله باشد گفت بگو انشاء الله مبارک است ابودلامه گفت می بینم که
 از کثرت مقاتله خسته و گرسنه و تشنه شده‌ای ، ما را با خراسان و عراق چه کار است ،
 من نان و گوشت و شراب دل بخواه همراه دارم بهتر آن است که در کنار این نهر که در
 نزدیکی است فرود آمده و آنها را صرف کرده و شب را نیز با سرود و تغنی بصباح آریم .
 حریف نیز اظهار رغبت کرده و بر حسب تبائی ، ابودلامه گریخته و حریف هم تعقیبش
 کرد تا از میان لشکر خارج شدند و خودشان را بکنار همان نهر رساندند ، ابودلامه
 گفت این روح بن حاتم از خانواده مروّت و کرم میباشد ، این انگشتر هم مال او است
 که بتو بذل کرده ، کنیز و نیزه و اسب و خلعتی فاخر نیز بتو عنایت خواهد فرمود پس
 هر دو متفقاً نزد روح آمدند ، ابودلامه گفت از آن سه چیز که مرا ما بین آنها منحیر نمودی

کشتن حریف را قادر نبودم و کشته شدن خودم را نیز راضی نشدم ، دست خالی برگشتن را هم قانع نگردیده‌ام اینک شق سیمی را انجام داده و با خود حریف آمدم و اکنون اسیر کرم تست و فلان چیزها را نیز بدو بذل کرده و وعده داده‌ام . روح گفت وقتی قبول دارم که خانواده و اهل و عیال خودش را نیز بیاورد که از محذور انصراف آسوده خاطر باشیم آن مرد حریف گفت اهل و عیال من دور و آمدن ایشان غیر میسر است لکن بطلاق زخم سوگند یاد میکنم که خیانتی بشما نکرده باشم و الا زخم مطلقه بوده و آوردنش نیز سودی ندارد، روح باور کرد و آن گفته‌های ابودلامه را با زیادتیهای بسیاری بدو ببخشید پس آن خراسانی بمیدان جنگ برگشت و با خراسانیها بنای مقاتله گذاشته و انتقام بسیاری از ایشان بر آورده و این قضیه سبب اعظم فتح و ظفر روح بن حاتم گردید . وفات ابودلامه بسال یکصد و شصت و یکم هجری قمری واقع گردید .

(ص ۵۴ ج ۱ نی و ۷۴ ج ۲ ع و ۲۰۹ ج ۱ کا و ۱۶۵ ج ۱۱ جم)

ابودلف

قاسم بن عیسی بن معقل بن ادريس - عجلی، از طائفه بنی عجل میباشد و سلسله نسبش به بکر بن وائل موصول میشود وی از فضایی ادبا و شعرای امرا و مرجع استفاده ادبا و فضلا و شعرا بود و بحدودت طبع و سخاوت و مردانگی و شجاعت معروف است . پدرش عیسی شهر کرج را بنیاد نهاد ولی عمرش با انجام رساندن آن وفا نکرد پس ابودلف بحکم عزیمت موروثی پیاپایش رسانید و با تمامی خویشاندوان خود کوچیده و در آنجا اقامت گزید و نوطن نمود .

ابن خلکان موافق آنچه از دیگران نیز نقل شده گوید روزی ابودلف را در ایام مرض موت اندک تخفیفی از آن شدت وجع و الم که داشته حاصل شد، به دربان گفت آیا کسی از نیازمندان بر در سرای ما هستند گفت بلی چندی است که ده نفر از سادات خراسان

۱- ابودلف - بروزن شرف، در اصطلاح رجالی محمد بن مظفر کاتب مجنون بدعاقتاب.

حاضر و منتظر صحت و بهبودی امیر و اذن ورود میباشند پس باضعف تمام بر بستر نشست، بعد از تفقد مکشوف داشت که ضیق معاش و قلت بضاعت ایشان را از اهل و وطن آواره ساخته و با امید عطا نزد وی آمده اند، امر نمود که هر یکی از ایشان را يك کیسه طلا که هر کیسه ای محتوی دو هزار دینار (هر دیناری معادل يك اشرفی طلای هیجده نخودی ایرانی است) بوده دادند، علاوه بر آن، مخارج و نفقه مراجعت ایشان را نیز عطا فرمود که آن کیسه ها را همچنان سر بسته و دست نخورده باهل خود برسانند. درقبال این خدمت درخواست نمود که هر یکی از ایشان سلسله نسب خود را پدر بر پدر تا حضرت امیر المؤمنین ع و صدیقه طاهره ع بخط خودشان نوشته و در پایان آن ورقه نیز بخط خودشان بنسج کنند: *یا رسول الله انی وجدت اضاقة و سوء حال فی بندی و قصدت ابادلف العجلی فاعطانی الفی دینار کرامه تک و طلبا لمرضاتک و رجاء لشفاعتک ایشان نیز بهمان قرار نوشته و تسلیمش نموده و رفتند و حسب الوصیه، آن اوراق را در توی کفن ابودلف گذاشته و با او دفن کردند. در کرم و سخاوت و احوال و وقایع شاعرانه او غرائب و نوادر بسیاری منقول و در عهد مأمون و معتصم عباسی مشمول عنایات بسیاری بود و وفات او در سال دو یست و بیست و پنجم یا ششم هجرت واقع گردید.*

(س ۷۱۵ ج ۱ س و ۱۶۹ ف و ۱۶ هب و ۲۹۹ ج ۱ مه و ۲۰۴ ل س)

ابوالدنیا - **علی بن عثمان** - مغربی حضرموتی، معروف به **معمر** و **معمر مغربی**، مکنسی به **ابوالدنیا**، نام و نسب او در کتب مربوطه مابین عثمان بن خطاب و علی بن عثمان بن خطاب مرّد و شرح حال و حکایات و قصص او در بحار و غیره مذکور است و در اینجا بیاره ای ملاحظات را بوجه تنها بنقل کلام خطیب بغدادی (متوفی بسال ۴۶۳ ه ق = تسج) اکتفا مینماید. در صفحه چهارم و نهم جلد سیم تاریخ بغداد بواسطه عبدالعزیز بن علی از ابوبکر آمدی محمد بن عثمان روایت کرده که او ابوالدنیا را در میان مکه و مدینه دیده که از حضرت امیر المؤمنین ع (علی بن ابیطالب) روایت کرد که حضرت رسالت ص میفرمود: *طوبی لمن رآنی و من رآی من رآنی و من رآی*

من رأی من یرانی . نیز در صفحه دوست و نود و هفتم جلد یازدهم تاریخ بغداد گوید :
 ابوالدین عثمان بن خطاب بن عبدالله بن عوام اشج مغربی بلوی از بلاد مغرب زمین که آن
 را رنده گویند شهرتش ابوالدین، کنیه اش ابو عمرو و از معتزین دنیا میباشد که مدت مدیدی
 زندگانی کرد ، بعد از سال سیصد هجرت از دیار خود بیخدا آمده و بلا واسطه از حضرت
 امیر المؤمنین (علی بن ابیطالب ع) روایت کرد و اکثر از باب حدیث هم از وی نقل حدیث
 نموده و هم از خودش نقل میکنند که ولادت او در اول زمان خلافت ابوبکر (۱۱-۱۳ هـ)
 یا - (۱۱) بود ، پس از آنکه نوبت خلافت بحضرت امیر المؤمنین (علی ع) رسید بمصاحبت
 پدر از وطن خودشان خارج و عزیمت ملاقات و شرفیابی حضور مبارک آن حضرت را
 داشتند ، در نزدیکی کوفه از کثرت عطش قدرت حرکت برای ایشان نماند، پدرش را که
 بسیار پیر بوده در جایی نشاند و خودش پی آب رفت که بلکه در اطراف آن صحرا آبی
 پیدا کند یا از کسی سراغش نماید، اندکی ترفه بود که چشمه آبی بنظرش آمد که در مقابل
 آن ، برکهای بوده و تمامی صحرا را هم آب گرفته بوده است . از آن آب سیراب شد و
 غسل کرد و برگشته و پدرش را نیز بهمانجا برد لکن دیگر نشانی از آن آب ندیدند
 پس پدر از کثرت عطش بی تاب شد و با نهایت اضطراب جان داد ، در همانجا دفنش کرده
 و تنها شرفیاب حضور مبارک آن حضرت شد و وقتی رسید که آن بزرگوار عازم صفین بودند،
 گوید که رکاب مبارک را گرفته و سوارش نمودم ، خواستم که از ران مبارک بوسه دهم با
 رکابم زد و رویم مجروح شد و اشج گفتن من نیز بهمان جهت باقی بودن اثر آن جراحت است.
 حسب الامر جریان قضیه را عرضه داشتم بشارت عمری دراز مستبشرم فرمود که هر که از
 آن آب خورد عمری طولانی نماید و دیگر آن را نتوانی دید .

ابوبکر جعفر که ناقل این قضیه است گوید پس از آنکه ابوالدین این قضیه را
 نقل کرد او را تعقیب کرده و اصرار داشتم که از وی استماع حدیث بنمایم تا آنکه باستماع
 پانزده حدیث موفق گردیدم و چند تن از هشیخ بلاد خودش نیز که همراهش بودند می گفتند
 که وی بطول عمر مشهور بوده و پدران ما هم نسلاً قبل نقل میکنند و ملاقات او

با حضرت امیرالمؤمنین ع محرز میباشد. یوسف بن احمد گوید که عثمان بن خطاب بغداد آمد و پنج حدیث روایت کرد و من سه حدیث از آن جمله را حفظ کردم یکی این است که حضرت امیرالمؤمنین از حضرت نبوی ص روایت کرد که کل مؤذ فی النار، انتهى کلام تاریخ بغداد ملخصاً و مترجماً. بعد از این جمله گوید علمای حدیث قول ابوالدنیای را متفن نمیدانند و با مرویات او احتجاج نمی نمایند، وفات او بسال سیصد و بیست و هفتم هجرت در اثنای مراجعت بوطن خود وفات یافت، بعد از وفات او نامش عثمان را به علی و کنیه اش ابو عمرو را به ابوالحسن تبدیل دادند انتهى.

تغاری گوید ظاهر بلکه ظن متاخم بعلم آنکه متفن ندانستن قول ابوالدنیای و احتجاج نکردن در علمای حدیث با مرویات او همانا بجهت رافضی و شیعه بودن او است که در نظر بعضی از متعصبین عامه جرمی بزرگ و قاذح در وثاقت و عدالت میباشد چنانچه در موارد بسیاری از تاریخ بغداد پس از آنکه شخصی را با اوصاف حمیده بسیاری میستاید در پایان کلامش گوید که در آن شخص غیر از رافضی بودن عیب دیگری پیدا نمیشود. بسیاری از حالات ابوالدنیای و وقایع عجیبه او در دو کتاب جنه المأوی و نجم ثاقب حاج میرزا حسین صاحب مستدرک سابق الذکر و در جلد سیزدهم بحار الانوار مجلسی مذکور و در اکمال الدین صدوق ابن بابویه (متوفی بسال ۳۸۱ هـ ق = شفا) با اسانید بسیاری بشرح حال و گذارشات ابوالدنیای و ملاقات او با حضرت امیرالمؤمنین ع و از آب غیر معهود خوردن و از اصحاب آن حضرت بودن و حاضر سفین و جمل بودن او و پدیدار بودن اثر لجام اسب آن حضرت در بالای ابروی راست او و دیگر عجائب حالات او پرداخته و چند حدیث نیز بواسطه او از آن حضرت روایت نموده و کلمات او صریح است در اینکه عهد سعادت رسالت ص را نیز درک کرده و در موقع خلافت ابوبکر نیز درس و سال رشد و کمال بوده است و اینکه چیزی راجع بوفات او نوشته ظاهر است در اینکه در زمان صدوق نیز زنده بوده بلکه موافق آنچه از سید نعمت الله جزائری (متوفی بسال ۱۱۱۲ هـ ق = غقیب) نقل شده در قرن یازدهم نیز زنده بوده است چنانچه سید مذکور در مقدمه شرح عوالی اللئالی بعد از ذکر چندی از اسناد و طرق روایت خود گوید که ما یک طریق و

سند دیگری داریم که قریب و قصیر (فلیل الواسطة) است چنانکه من اجازه روایتی دارم از سید هاشم بن حسین احسانی و او هم اجازه روایتی دارد از شیخ محمد حر فوشی (متوفی سال ۱۰۵۹ هـ ق = غنظ) و او هم همین ابوالدنیا را دیده و ابوالدنیا مغربی و صاحب امیر المؤمنین بودن و حاضر صفین و زخمی شدن روی او از اثر رکاب آن حضرت و دیگر اوصاف و علائم قطعیه را از خودش شنیده و در روایت کتب اخبار از ائمه اطهار ع تقاضای اجازه کرده و او نیز در روایت آنها از حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه ع اسماً باسم تا حضرت قائم عجل الله فرجه اجازه داده و همچنین در نقل کتب عربیه از مصنفین آنها نیز اجازه اش داده و بنا بر این سند سید نعمت الله جزائری با سه واسطه از معصوم روایت مینماید .

على الجملة تحقیق قطعی بعضی از این مراتب بتاریک می رسند و احراز واقع قضیه بجهت قصور وسائل و اهمیت موضوع خارج از امکان عادی میباشد و تحقیق مزایای دیگر ابوالدنیا را بکتب مذکوره و دیگر کتب مربوطه موکول میدارد و در ردیف اشخاص مسقی به علی از نخبه المقال گوید :

ثم ابوالدنیا ابن عثمان علی معمر المغرب صاحب الولی ع

حارثة بن حجاج - از مشاهیر شعرای زمان جاهلیت عرب میباشد
ابوداود ایادی که بالخصوص در وصف اسب اشعار خوبی داشت و بعضی نوادر

در باره وی منقول و از اشعار او است :

والدهر يلعب بالسفتي
 والهدر اروع من تعالة
 والعبس يقرع بالعصا
 والحر تكفيه المقالة

(ص ۲۱۵ ج ۱ ص)

سید وفاتش بدست نیامد .

ابوالدوانیق عبدالله یا عبیدالله - بعنوان منصوره و انقی نگارش داده ایم .

وهب بن زمعه - از مشاهیر شعرای قریش میباشد که در اواخر
ابودهبیل جمحی خلافت حقه حضرت علی ع نشأت و در زمان معاویه و یزید